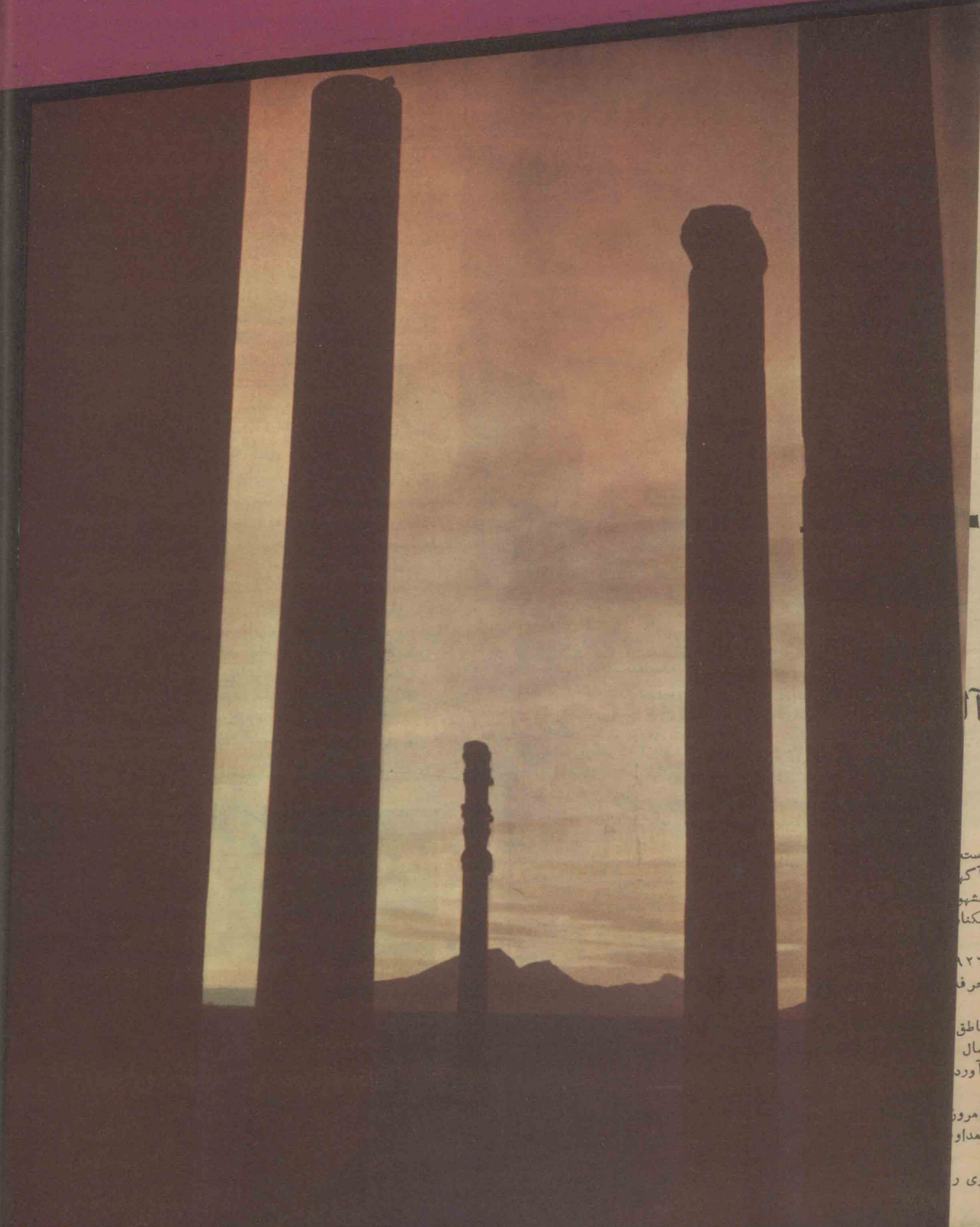


ایران آباد



مجله فرهنگی و ادبی
شماره ششم - آبانماه ۱۳۳۹
تأسیس و انتشار: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
محل انتشار: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳
تلفن: ۱۲۳۴۵۶۷۸
پخش در سراسر کشور



است
آکم
مشهور
بکنار
۸۲۶
حرف
ناطق
سال
آورد
امروز
مداوم
وی ر

تظری به برنامه سوم

در جلسه هیئت دولت که عصر روز دوشنبه چهاردهم آذر در حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاه تشکیل شد برنامه سوم آبادانی کشور مطرح گردید و هدفهای اساسی آن در مرحله نهائی مورد تصویب واقع شد. بهمین مناسبت از اعضاء مؤثر امور اقتصادی سازمان برنامه تقاضا کردیم که ضمن توضیح برنامه جامع عمرانی بطور کلی اطلاعاتی پیرامون برنامه سوم عمرانی در اختیار ما بگذارند. متن جوابها در زیر بنظر خوانندگان میرسد.

برنامه سوم يك برنامه جامع ملی است که متعلق بکلیه افراد کشور میباشد و با اینکه طبق تصمیم هیئت دولت امور تهیه و تنظیم برنامه عمرانی سوم کشور پسا زمان محول گردیده است اینجانب و تمام همکارانم که خوشبختانه همه از جوانان تحصیل کرده و کار آموزه هستند در امر تهیه برنامه سوم به کمک و همکاری کلیه موسسات دولتی و خصوصی نیازمندیم. هم میهنان عزیز از زن و مرد - پیر و جوان میتوانند پیرامون برنامه پنجساله سوم نظر بدهند و اطمینان داشته باشند بنظریات آنان توجه میشود.

در برنامه پنجساله سوم علاوه بر آنکه کلیه هزینههای عمرانی و سرمایه گذاری - های دولتی (وزارتخانهها - بنکها و مؤسسات) در نظر گرفته میشود در محاسبات مربوط بتعیین هزینه اجرای طرحهای برنامه پنجساله سوم میزان سرمایه گذاریهای خصوصی در امر ایجاد و افزایش تولید منظور خواهد گردید.

در امر تنظیم برنامه سوم کوشش میشود که تمام فعالیتهای وزارت خانهها و مؤسسات دولتی و خصوصی با یکدیگر متناسب و در واقع برای بالا بردن سطح درآمد ملی مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر باشند.

مثلا در يك برنامه صحیح هرگز نباید وضعی پیش آید که تعدادی مدرسه یا بیمارستان ساخته شود و بعد معلوم گردد که باندازه کافی آموزگار - پزشک و پرستار تربیت نشده است. بودجه های جاری وزارتخانهها و مؤسسات دولتی نیز باید با برنامه عمرانی کشور تلفیق گردد زیرا هر مدرسه - بیمارستان - بندر - راه یا کارخانه ای که ساخته میشود برای اداره و نگاهداری آن بودجهای لازم است که اگر به آن توجه نشود هزینه های صرف شده بیهوده رفته است.

پاسخ اول از : دکتر فرمانفرمایان مدیر امور اقتصادی سازمان برنامه



۱ - مقصود از تنظیم يك برنامه عمرانی جامع اینست که برنامههای سرمایه گذاری و عمرانی تمام وزارتخانهها و مؤسسات دولتی با اطلاع کامل از عملیات عمرانی یکدیگر و با در نظر گرفتن فعالیتهای اشخاص و مؤسسات خصوصی تنظیم گردد.

در عین حال لازم است که برنامههای وزارتخانهها و مؤسسات مختلف با یکدیگر هم آهنگ بوده و با امکانات مالی و انسانی کشور متناسب و برای نیل به هدفهای کلی سیاست اقتصادی کشور ضروری باشد.

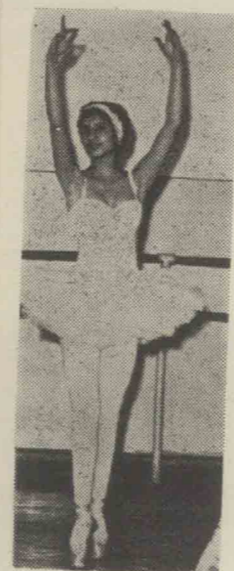
۲ - تامین نظر فوق ایجاب مینماید که يك مرکز هم آهنگی و يك دستگاه داوری در امور عمرانی وجود داشته باشد. سازمان برنامه مسئولیت این دو امر را بعهده دارد و وزارتخانهها و مؤسسات دولتی پیشنهادات و نظریاتی ارائه میدارد. این پیشنهادات و نظریات پس از شور و تبادل نظر بصورت يك «برنامه راهنما» تنظیم خواهد شد.

۳ - بدیهیست کلیه تصمیمات نهائی مربوط به برنامه عمرانی کشور بوسیله مقامات عالیه مملکتی اتخاذ خواهد گردید و دولت سعی خواهد نمود تا در بودجه سالانه کشور اعتبارات لازم جهت اجرای کلیه طرحهای پیش بینی شده در برنامه عمرانی پنجساله تامین گردد.

در عین حال مفهوم ضمنی قبول برنامه عمرانی پنجساله از طرف مقامات عالیه کشور



پاسخ دوم از : دکتر آبادیان مدیر قسمت منابع مالی



قسمتی از مطالب

این شماره :

- دشت مغان - از علی چواهر کلام
- داستان بوزسب شاه - از : محمد جعفر محبوب
- پراکنده گوئی های يك مسافر از : ناصر موفقیان
- تہذیب شعر فارسی - از : پروین گنابادی
- از اندیشه مجرد تا ... از : دکتر محسن هشترودی
- سینما - رادیو - مطبوعات ... از : علی هاشمی حائری
- برکه ایران - از مهندس فرشی
- روش قضاوت و استنتاج آماری - از : مهندس موجدی
- رقص در جامعه ما - از : فرخ صفوی
- کارلابل - ترجمه : علی اکبر کسائی
- لہجه دشتی و دشتستان از : منوچهر آتشی
- آغاز رنج - از : نیر سعیدی
- چارلی چاپلین - ترجمه : احمد نفیسی
- کیمیای فراموشی - از : محمد سعیدی
- گلہای سپید - از سیاوش کسرائی



روی جلد - دختر کیلانی - عکس از سیف الملوکی - طراحی از مسعود کریم پشت جلد - صفحه ای از کتاب خاوران نامه ... صفحه ۴۶ را بخوانید.

گرسنگی و تشنگی

صفحه ۸۹ را بخوانید



نشریه ماهانه

صاحب امتیاز و مدیر : احمد نفیسی

سر دبیر : دکتر محمود عنایت

نشانی دفتر مجله : تهران - خیابان دانشکده - تلفن ۴۰۰۴۳

آبونمان سالیانه ۱۰۰۰ ریال - ششماهه ۶۰۰ ریال - خارج از کشور با پست زمینی ۴۵۰ دلار

تک شماره ۱۰ ریال - شماره نهم

آذر ماه ۱۳۴۹



است
آکم
مشهو
بکنا
۱۲۶
حرف
ناطق
سال
آورد
امرو
مداو
وی ر

تب تبریز - تب خیز

نامه زیر حاوی ایرادات و انتقاداتی است بر مقاله «تبریز، شهر تبریز» که در شماره گذشته «ایران آباد» بچاپ رسید. از نظر رعایت آزادی قلم عین اعتراضات نویسنده را بدون هیچگونه تحریف منعکس می کنیم. نویسنده مقاله آقای مهندس ناطق میباشند پاسخ مجله در دنبال ایرادات نویسنده آمده و از آنجا که دسترسی به نویسنده مقاله تبریز نداشته ایم جو اب مطالب را سردبیر مجله بعهده گرفته

بداخل شهر میابند و محلات دیگر را از داخل باروی شهر بیرون میرانند مانند محله امیرخیز که در گذشته در بیرون شهر بوده و بایک تکان زمین با همه کوچه ها و درودیوارها و ساکنین و مخلفات بداخل شهور وارد شده . امیدوارم چنین زمین لرزه صاحب نظری روزی هم بتهران بیاید و خانه بنده را که در محله خیابان شیخ هادی واقع و از نظر محل بسیار نامرغوب است به یکی از خیابانهای مرغوب مانند شاهرضا و یا تخت جمشید منتقل نماید ..

نکته بدیمی که حقیقتاً برای همه تازگی داشت و امیدوارم از مستدرکات خود نویسنده دانشمند باشد نه ترجمه نوشته دانشمند تر خارجی دیگر اینست که انقلاب تبریز و مقاومت مردم آن سامان در برابر نیروهای مسلح دولت و فداکاریهای بی نظیر توده مردم تبریز را باید بحساب غزها و ترکمن ها و مغولان باید گذاشت نه خود ایرانیان و خداوند امواج نور و رحمت خود را نثار ارواح طیبه چنگیز و تیمور و اکتای قاآن و چپه نویان و همه مغولان ادوار سلف و دیگر اقوام آسیای مرکزی نماید که بایران آمدند و کمی شهادت و دلیری و مردی بایران ارمغان آوردند و گرنه مردم تبریز کجا و مردانگی و زور آزمائی کجا !

آری مردم ایران اعم از تهرانی و تبریزی و بختیاری و رشتی بر دولتی که سالها بایبلیافتی حکومت کرده و هر روز شکست و توهین جدیدی برای مردم بیار آورده بود شوریدند و از نیروهای اجانب که از همه طرف به جانبداری از دولت بجنک ملت ایران آمده بودند هراس بردل راننداده آنقدر جنگیدند تا استقلال و آبروی از دست رفته را دوباره بدست آوردند و اینک در پاداش آنان مجله ایران آباد مینویسد که تاریخ تبریز از سال ۱۹۰۴ بعد آشفته بوده و مردم تبریز که چنگیده ای از اقوام گوناگون هستند به سائقه حس ستیزه جوئی که ویژه این اقوام است با دولت در آویختند و بتحریر نه حس مین دوستی و غیرت و غرور ملی، و در نتیجه باید گفت که حاجی عبدالرحیم طالب اف وثقه الاسلام شهید و تقی زاده و حاجی میرزا ابراهیم آقا و شیخ سلیم و دیگر راد مردان تبریز همه غز و ترکمن بودند و جریان انقلاب تبریز و قتل عامی که روسها برآنها داشتند و شهادت جمعی از نیکمردان آن دیار هم برای این بوده که غزهای تبریز ناچوانمردانه بدسته های ضعیف روسی حمله بردند (۲).

یاد فردوسی بزرگوار بخیر که درباره همه ایرانیان گفته :

ز دهقان و از ترک و از تازیان

ترادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود

سخنبا به کردار بازی بود

اما درباره آثار تبریز خوشبختانه با اولیاچلیبی دانشمند و سیاح معروف ترک به داد ما رسیده و گفته است :

(۱) بود محال ترا داشتن امید محال - به عالمی که نباشد همیشه در یک حال

۲ - فراموش نباید کرد که بهانه روسها برای قتل عام در تبریز و دار زدن آزادیخواهان همین مطلب بود و شهادت مرحوم ثقه الاسلام بعلت عدم امضاء و تصدیق شرحی بود که روسها تهیه کرده بودند و حاکی از حمله تبریزیها به قوای روسی بود .

اینست که دولت هیچ طرح و یا برنامه ای که خارج از حدود برنامه عمرانی جامع باشد از وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی نپذیرفته و اعتبار لازم جهت اجرای آنها در بودجه سالانه کشور منظور نخواهد داشت .

۴ - بمنظور آنکه رشد اقتصادی بطور مداوم و سریع تحقق پذیرد لازم است که کلیه سیاستهای پولی ، مالی ، مالیاتی و بازرگانی کشور بصورتی هم آهنگ برای نیل به هدف عمرانی معطوف گردد و این مستلزم تنظیم يك برنامه جامع ملی میباشد که نه تنها شامل کلیه برنامه های عمرانی کشور گردد بلکه سیاستهای اقتصادی و وزارت دارائی ، بانک مرکزی ، وزارت بازرگانی و سایر وزارتخانه را نیز در بر گیرد .

۵ - بطور خلاصه ، در تنظیم برنامه سوم نظریات فوق تأمین گردیده است . مسائل مالی ، پولی و بازرگانی کشور با همکاری مؤسسات مربوطه بررسی میگردد و اولین نتیجه آن سیاست تثبیت اقتصادی می باشد . همچنین برای برنامه های عمرانی ، در هر وزارتخانه ای کمیته های تخصصی تشکیل گردیده است تا با معاضدت و همکاری وزارتخانه های مربوطه برنامه ها بایکدیگر تلفیق گردیده و برای تصمیمات نهائی به مقامات عالییه مملکتی ارائه شود .

برنامه جامع ملی برنامه ای است که مربوط به تمام کشور و شامل کلیه شئون اقتصادی (۱) مملکت چه خصوصی و چه دولتی شود . پیرامون علت اجرای برنامه جامع ملی باید گفت : ما از آن جهت برنامه جامع ملی اجرا میکنیم تا مطمئن باشیم کاریکه در يك قسمت اجرا میشود متضاد با کاریکه در رشته دیگری انجام میشود نباشد .

مثال - در امر توسعه صنایع قند کشور ، مسائل مربوط بان که در قسمتهای دیگر اجرا میشود از قبیل توسعه کشت چغندر و بهبود آن - جاده های مربوطه - افراد فنی - وضعیت و میزان برق در نظر گرفته میشود و کلیه آنها هم آهنگ با طرح مزبور توسعه مییابند . اگر يك برنامه جامع نباشد ، این عیب بوجود میآید که ممکن است هم آهنگی بین برنامه ها نباشد .

مثلاً : جاده هایی ساخته شود که ارتباطی با فعالیتهای کشاورزی و صنعتی نداشته باشد و یا کارخانه هایی ایجاد گردد که مواد اولیه مورد احتیاج آن که باید از طریق کشاورزی تأمین شود در برنامه منظور نشده باشد .

برای تنظیم يك برنامه جامع ملی کوشش خواهد شد ، سرمایه گزاری در آن رشته هایی انجام شود که با افزایش درآمد ملی بیشتر کمک کند و اصل الا هم فی الا هم در پروژه های مراعات خواهد شد که افزایش درآمد ملی را بالا برد .

بر اساس مطالعات انجام شده معلوم شده است بطور متوسط ۲۰ درصد از هزینه های سرمایه گزاری صرف تأسیسات برق آن میشود .

لذا اگر برق برای صنایع وجود داشته باشد ایجاد و توسعه صنایع با خرج کمتری ممکن میگردد . به همین جهت برای تشویق سرمایه داران در امر سرمایه گزاری خصوصی در برنامه پنج ساله سوم در نظر است بمسئله برق توجه بیشتری شود و واحدا مکان برای صنایع توسعه پیدا کند .

برنامه جامع ملی برنامه ای است که در تنظیم آن همکاری و هم آهنگی کامل بین سهر کن اساسی و مشروح زیر پیش بینی شده باشد .

۱ - هم آهنگی کامل بین برنامه های عمرانی قسمتهای مختلف برنامه مانند : کشاورزی - صنعتی - امور اجتماعی و ارتباطات

۲ - هم آهنگی کامل بین برنامه های هر يك از قسمتهای فوق

مثال : در کشاورزی هم آهنگی بین برنامه های اعتبارات کشاورزی - تعلیمات کشاورزی و اصلاحات بذری

۳ - هم آهنگی و همکاری کامل بین برنامه های عمرانی دولتی و سرمایه گزاری های خصوصی .

مثال : هم آهنگی بین برنامه کشت چغندر قند و برنامه توسعه کارخانه های قند خصوصی .

ضمناً باید اضافه کرد : مطابق اظهار نظر مقامات مسئول برنامه در برنامه سوم کشاورزی کمتر محدودیتهای مالی (غیر از ساختمان سدهای بزرگ که خرج زیاد دارند) در نظر گرفته شده است بطوریکه میتوان گفت : برنامه سوم کشاورزی بر پایه تأمین احتیاجات تهیه و تنظیم خواهد شد .

طرحهایی که در برنامه کشاورزی بیشتر مورد توجه است عبارت از برنامه هایی است که اجرای آنها باعث از دیاد تولید در سطح کشت میگردد (کشاورزی عمقی یا تراکم) از قبیل طرح استفاده از کود شیمیائی و برنامه های اصلاح بذر - مبارزه با آفات نباتی و حداکثر استفاده از آب موجود . ●●●

۱ - منظور از شئون اقتصادی : تولیدات صنعتی - کشاورزی - ارتباطات - فرهنگ - بهداشت - ساختمان منازل - صادرات و واردات - وضع ارز و سیاستهای پولی - مالی - مالیاتی - بانکی و اعتباری میباشد .

پاسخ سوم از : دکتر مصطفی علم مدیر قسمت صنعتی



پاسخ چهارم از : دکتر فرهاد قهرمان مدیر قسمت کشاورزی



است
آکم
مشهو
بکنار
۸۲۶
حرفه
ناطق
سال
آورد
امروز
مدار
وی ر

«هنوز ویرانه برج مقبره ای دیده میشود» ارزش تاریخی این مطلب ودقتی که در نقل آن بکاررفته مستغنی ازتوصیف است. ضمناً معلوم شده که درسال ۱۹۲۵ یعنی آنسال معروف که تاریخ هجری و قمری و شمسی بالمره مقفود الاثرشد و امکان تطبیق تاریخ میلادی با آن ازبین رفت دریای اربک باغ ملی احداث شد که قسمتی از آن خود بخود منهدم گردید و قسمت باقی آن تغییر ماهیت داد و تبدیل به شاهکار بنائی گردید.

زیرا که نویسنده فاضل میفرماید: (دریای اربک يك باغ ملی احداث گردید که اکنون قسمتی از آن باقی است و از شاهکارهای بناهای تبریز بکار میرود) مسجد کبود و کوی مسجد و مسجد جهانشاه هر سه يك بنا است نه آنچنان که سیاق کلام نویسنده و الا مقام حاکی است دونبای مشخص ضمناً بیفایده نیست گفته شود که به کاشی موزائیک در زبان فارسی کاشی معرق می گویند.

متأسفانه آنچه که در باب آبادیهای جدید شهر نوشته و ظاهراً باید دقیقترین قسمت این مقاله فاضلانها باشد حاکی از دقت زیاد نیست زیرا که به حساب آبادانی آسایشگاه مسلولینی گذاشته شده که اصلاً شروع نشده و هزینه های راه آهن جمعاً بیست و دو میلیون ریال قید شده در صورتیکه هزینه هایی از طرف سازمان برنامه باین منظور پرداخت شده (هزینه خرید ریل - تراورس - تکمیل قطعات از میانه تا تبریز - ایستگاه تبریز - شروع راه قطور...) از صد برابر این مبلغ هم بیشتر بوده است.

باعرض پوزش از نویسنده محترم که رکعتر کمائی بنده را بحرکت آورده و وادار بنوشتن این چند سطر نمود معروف خود را بپایان برسانم.

مهندس ناطق

واما جواب مجله

تعلیق آقای مهندس ناطق را عیناً بیجا پ رساندیم و از توجه ایشان بمطالب مجله سپاسگزاریم.

آنچه مسلم است نظر ما از درج مقاله «تبریز» هیچگونه تحقیر و توهین نسبت به تبریزیان نبوده است و این معنی را هر آدم منصف که آن مقاله را خوانده باشد استنباط میکند نهایت آنکه اعتراضات نویسنده محترم امر را بر ماموشیه کرد و باری دیگر که بمندرجات مقاله مذکور رجوع کردیم جز تحسین و تمجید از شجاعت و فداکاری تبریزیان و مبارزات آنها در برابر حملات و مداخلات بیادگران خارجی و قیام ایشان بر ضد زور و استبداد و شرح قدمت تاریخی و اهمیت جغرافیائی خطه آذربایکان و تسمیه آن با عبارت صریح «چشم و چراغ ایران» چیزی در آن نیافتیم اما در عین حال لغو و خطای نویسنده را در نوشتن کلمه «ترکها» تصدیق میکنیم و از این غفلتی که در عبارت رفته است پوزش می طلبیم منتها این خطاچندان عظیم و لایفغر نیست که حکم به مثله کردن او بدهیم و مسلم است که هیچ تحریر و تقریری را از آفت لغزش و اشتباه ایمنی نیست.

چند فقره اشتباه و مسامحه روی داده است که ذیلاً بدان اشاره میشود: ۱ - منقد محترم از ترادف کلمه «ترکها» با «تبریزیان» برآشفتند و حتی از انتساب تبریزیان به ترکمنها عبارت صحیح و بلیغ اظهار عدم رضایت کرده اند اما خود ایشان دریایان مقاله مدعی شده اند که مقاله تبریز ((ربک تر کمائی)) ایشان را بحرکت در آورده است.

اگر بقول ایشان تبریزیان را با ترکها و ترکمنها هیچ پیوند و آمیزه ای نیست پس «ربک تر کمائی» که ایشان بخود نسبت داده اند در این میانه از کجا پیدا شده است؟

ممکن است منقد محترم کلمه «ترکمن» را اصطلاحاً بکار برده باشند و البته نظیر همین توجیه در مورد نویسنده مقاله «تبریز» و خطائی که بانوشتن کلمه ترکها از قلم او صادر شده محتمل خواهد بود.

۲ - منقد محترم از اشتباهات چاپی مقاله مذکور نیز غرض عین نکرده اند و این اشتباهات را دستاویز حمله به نویسنده و دلیل صفحه ۶

اردیبل - دشت مغان - شاهسون

ضمنی بیسوادی و عدم بضاعت وی دانسته اند از آن جمله در مورد کلمه «عالمی» که مسامحه «عاملی» و «تربیز» که اشتهاً «تبریز» مندرج شده و اشتباه چاپی اخیر از آن مواردی است که حروفین بخيال تصحیح اشتباه نویسنده افتاده و کلمه «تبریز» را که بزعم نویسنده مصطلح عوام الناس است «تبریز» چیده است.

۳ - و اما در مورد عدم آمیزش تبریزیان با ترکمن و مغول، اولاً این مطلب جزو مستدرکات نویسنده مقاله «تبریز» نیست و در اغلب آثار و کتب مورخین مضبوط است. ثانیاً در هیچ جای مقاله شجاعت تبریزیان بیای مغولها گذاشته نشده و از مغول بودن تقی زاده و ثقه الاسلام هم سخنی بمیان نیامده است (حیرتم از چشم بندهی خدا)

ثالثاً منقد محترم تصور فرموده اند که ما آمیزش تبریزیان را باغز و ترکمن و مغول دلیل ملیت مغولی ایشان فرض کرده ایم. منشاء اشتباه آقای مهندس ناطق عدم التفات به تفاوت مفهوم ملیت و نژاد است در حالیکه زبان و نسل و نژاد، يك چیز است و ملیت، چیز دیگر.

مثلاً سادات صحیح النسب ایرانی بحکم شجره قطعی آمیزه ای از عرب و ایرانی بشمار میروند اما از نقطه نظر ملیت ایرانی هستند و آمیزش و اختلاط آنها با اعراب دلیل آن نیست که ملیت ایشان نیز عرب است خوشبختانه شاهد از غیب رسیده و شعر فردوسی که در مقاله آقای مهندس ناطق نقل شده اولاً مؤید همین اختلاط و آمیزشی است که مورد انکار ایشان است. ثانیاً همین آنستکه ملیت ایرانیان علی رغم آمیزش و اختلاط با ترکان و تازیان دست نخورده و اصل باقی مانده است.

بعلاوه تاریخ همه اقوام مشحون از همین اختلاطها و آمیزشهاست و همینقدر که ورود و هجوم قشون عرب و مغول را به ایران قبول کنیم آمیزش ایشان را با مردم نیز تصدیق کرده ایم مگر آنکه بگوئیم آب و هوای ایران دارای خاصیت ((استریلیزاسیون)) است و هر فرد اجنبی که وارد این ملک میشود از دم معجز نشان مردم ایران عقیم میگردد و خاصیت زاد و ولد و تولید و تکثیر از او منقطع!

۴ - منقد محترم نظریات و عقاید همه مورخین و از آن جمله فاوست بیزناسی و یاقوت حموی که بقشورای مرحوم علامه قزوینی از اعظم مورخین اسلامی است و همچنین خانیکوف استاد جغرافیای دانشکده مسکو و سائرین را یکسره عاقل و باطل و مردود و مطرود شمرده است و بزعم ایشان باید کتب آنهارا بی هیچ تأمل به تیزاب سلطانی شست و یادوریخت. در این مورد چون مورخین مزبور (مانیکوف را نمیدانم) همگی عمرشان را به منقد محترم داده و بدبختانه و کالتو نیابتی برای دفاع از ایشان به حقیر نسپردند سخنی نمیتوانم گفت. دفاع آن محتویات با خود حضرات است و باز هم بدبختانه: ((بر نیاید ز کشتگان آواز))

۵ - در هیچ جای مقاله تبریز گفته نشده است که هوای تبریز را با تبر میکندند و اگر اساساً بر تخیلات شاعرانه و وطن و طعنه بگذاریم سخن بسیار است.

۶ - ساختمان آسایشگاه مسلولین بحساب کارهای انجام شده در تبریز گذاشته نشده بلکه همانطور که در متن مقاله مندرج است اقدام به ساختمان این آسایشگاه از جمله کوششهایی است که برای آبادانی تبریز «آغاز شده» رقم هزینه راه آهن را هم یقیناً نویسنده جعل نکرده بلکه مرتکب اشتباه شده است. رقم صحیح تر در این مورد ۳۶۰۵ میلیون ریال است.

۷ - کلمه «بلاد» مکرر در مکرر بمعنای دیار و خطه آمده و معنای جمله «تبریز شهر بلاد آذربایجان است» محل هیچگونه اضطرابی نیست. ۸ - درباره ذکر تاریخ میلادی چون مطلب منقول از يك مورخ خارجی بوده سواد مطابق اصل است منتها در تطبیق تاریخ میلادی با هجری و قمری و شمسی کوتاهی شده است.

۹ - از تذکرات ایشان در مورد اشتباهات نویسنده در ذکر آثار تاریخی تبریز (که قسمتی منقول از اولیا علی است) ممنونیم ولی خوشبخت تر میشدیم اگر این تذکرات بالحن ملایم تر و عباری از تحریک و تکفیر و تحریفاتی از قبیل آنکه گویا نویسنده مقاله تبریز مدعی شیزه خونی تبریزیان و منکر حق و وطن پرستی ایشان شده ایراد میشد. و کتر محمود عنایت

اردیبل

در قسمت شرقی آذربایجان و در کنار رودی بنام بالیق چای (رود ماهی) شهر ثامی و باستانی اردیبل واقع شده که دارای پنج بخش تابعه میباشد از اینقرار:

مشکین - نمین و لکیج - اجارود - مغان.

شهر اردیبل در روزگار باستانی مرکز سراسر آذربایجان بوده و پیش از آنکه باردیبل نامیده شود آنرا بازان پیروز میگفتند و عربها در سال ۱۵ هجری آنرا فتح کردند. بعضی از مورخین اسلامی اردیبل را «آندراباد» هم نامیده اند از آن جمله حمدالله مستوفی میگوید آندراباد مرکز بازرگانی آذربایجان بوده ولی اکنون (زمان حمدالله) آن آبادی را ندارد. از شهرهای مهم استان قدیمی اردیبل یکی شهر زنکیان و دیگر اردوباد در کرانه رود ارس است. در هر حال هر یک با کاین ناحیه دست یافتند آنرا یکی از جنات سبعه روی زمین پنداشتند مخصوصاً آب رود ارس نزد آنان خیلی با اهمیت تلقی شد تا آنجا که معتقد بودند خضروالیای در کنار رود ارس باهم ملاقات نموده اند و چشمه آب حیات نیز یکی از منابع رود ارس میباشد. بکربن عبدالله از صحابه حضرت رسول اکرم که همراه سپاهیان اسلام باین نواحی آمده بود پل بر روی ارس بنا کرد که آنرا بفارسی پل خدا آفرین میگویند. شهر اردیبل در سال ۶۱۷ هجری بدست مغول ویران شد و بعداً در دوره چوپانیان و امرای قره قویونلو و آق قویونلو بتدریج ویران آبادی گذارند و چون مغزو مدفن شیخ صفی الدین از مشایخ عرفاد گردید تاحدی مرکزیت یافت و بالاخره با تأسیس سلسله صفوی چندی پایتخت ایران بود و بواسطه مقبره شیخ صفی الدین زیارتگاه هم شد. قاجاریه در این شهر قلعه ای برای زندانیان سیاسی ساخته بودند که تا قبل از اعلان مشروطیت محبوسین سیاسی را بانجا میبردند

از: علی جواهر کلام

دشت مغان یکی باجروان و دیگری هرزد که غازان خان مغول چندی در آنجا اقامت نمود و در نزدیکی هرزد شهر تازه ای بنا کرد که اکنون بصورت قصبه ای در آمده و به محمود آباد مرسوم است.

این حوقل از جغرافی نویسان مهم اسلامی و همچنین حمدالله مستوفی دو شهر دیگری از دشت مغان نام برده اند.

اول پیله سوار یا پیل سوار که امرای آل بویه در آنجا حکومت داشته و بمناسبت تنومندی یکی از آن امراء این محل را پیله سوار می نامیدند.

دوم ابر شهره که بگفته فردوسی مقر یکی از پهلوانان نامی ایران است گزین ابر شهره فرهاد کرد

بجنگ از جهان روشنائی ببرد مشهور است که فرهاد پسر کوردز والی ابر شهره و مامور جلوگیری از هجوم طوایف وحشی ماوراء خزر بوده است.

جلفا یا جوقا و یا جولاها در شمال رود ارس از شهر های ازمنی نشین تابع دشت مغان است و چون ارمنی های ساکن این شهر سرحدی پیوسته از حملات قشون عثمانی صدمه میدیدند و آنانرا بنام خاج پرست قتل عام میکردند شاه عباس کبیر آنها را از منطقه خطر کوچانیده به نزدیک پایتخت خود اصفهان آورد و پول و زمین و وسایل لازم در اختیار آنها گذارد تا بیاد کار شهر سابق در آنجا جلفای تازه ای بنا کنند که امروز یکی از محله های تابع اصفهان محسوب میگردد

اهمیت تاریخی

از روزگار های باستان دشت مغان بواسطه موقع نظامی که در سر راه اقوام مهاجم قرار داشته و هم چنین بواسطه حاصلخیزی فوق العاده شایان اهمیت و مورد توجه بوده است و در دوران پیش از اسلام مرزبانان سلجوقی با پادگان و مهمات لازم

مخصوصاً در اوایل سلطنت محمدشاه قلعه اردیبل محبسی مدعیان سلطنت وزندان فرزندان فتحعلی شاه شد باین قسم که بعد از مرگ فتحعلی شاه پسران متعددا و هر کدام ادعای سلطنت کردند.

اما دستور مشهور قائم مقام کار آنان را یکسره کرد. دستور مشهور چنین بود که این مدعیان پادشاهی باید کور، و یاد و روشند و آنهایی که محکوم بدوری بودند به قلعه اردیبل تبعید گشتند اما عده ای از آن زندانیان که پسران و نوادگان فتحعلی شاه بودند از زیر قلعه اردیبل نخب زدند و خود را بدشت مغان رسانیده بمرز روسیه تزاری رفتند و بعنوان پناهنده سیاسی در روسیه ماندند و اقباب و احفاد آنان نیز در همان بلاد متوطن شدند. هنگام جنگ دوم ایران و روس همینکه شهر تبریز بدست روسها افتاد عده ای از مأمورین روس تزاری باردیبل آمدند و از کتابخانه و بقعه شیخ صفی الدین کتب نفیس خطی و ظروف طلا و نقره و چینی و فالق های گران بها و خلاصه آنچه را که با ارزش دیدند بروسیه بردند و اکنون آن اشیاء عتیق و نفیس در موزه آرمیتاژ لنین گسراد موجود است.

دشت مغان

کفتیم دشت مغان یکی از توابع پنجگانه اردیبل است این دشت وسیع که آنرا موغان و موقان هم ضبط کرده اند از دامنه کوه سیلان تا کرانه خاوری دریای خزر و جنوب مصب رود ارس و شمال کوه های طالش کشیده میشود. مقدس و استخری معتقدند که حاصلخیزترین نقاط آذربایجان از نظر غله و حبوبات همین دشت مغان میباشد حاکم نشین آن نیز مغان یا موقان بود و موقعی این شهر از تبریز هم آباد تر بوده است و از آذربایجان تفکیک شده استان مستقلی تشکیل میداده است. از شهرهای مهم باستانی

در دشت مغان اقامت داشتند عربها که بسختی از سرما و مناطق کوهستانی گریزان بودند هیچگاه نتوانستند در این ناحیه فرما روای مطلق باشند و پیوسته امرای بومی در اینجا حکومت میکردند.

آثار مساجد و مدارس و روابط اسلامی بسیار در دشت مغان باقی است که همه آنها فرمانروایان ایرانی مسلمان و بخصوص امرای آل بویه بنا کرده اند ولی مغولها و تاتارها که برعکس عربها پسرما و کوهستان عادت داشتند مدت زمانی در آذربایجان و بخصوص در دشت مغان پا برجا ماندند و همانطور که گفته شد غازان خان مغول بیشتر تابستانها در دشت مغان بسر میبرد و شهری هم در آن نواحی بنا کرد.

در دوره صفویه و جنگ های متوالی ایران و عثمانی بخصوص در زمان شاه عباس کبیر دشت مغان ستاد نیروی ایران بود و از آنجا برای حمله و دفاع تجهیزات کامل فراهم میگردد. بعد از صفویه نوبت به نادر رسید. تا چند سال شهریار افشار با مهاجمین خارجی و سرکشان داخلی دست و پنجه نرم میکرد و بالاخره همینکه ایران را امن و امان ساخت در فروردین سال ۱۱۴۸ هجری قمری جشن نوروز را در دشت مغان برگزار کرد و در آن موقع بیش از صد هزار مردم لشکری و کشوری در آنجا حضور داشتند و نادر خطاب با آنان گفت:

پس شما هنگام حمله افغان کجا بودید که ایران با نروز افتاد. سران لشکری و کشوری هم آن جواب قاطع تاریخی را بوی دادند که ماهمه سر جای خود بودیم اما چون تورانداشتم مثل آن بود که نبودیم. سرانجام نادر با آنان اظهار داشت که اکنون مملکت را از شر دشمنان داخلی و خارجی آسوده ساخته ام و در نظر دارم بکوشه ای بروم و شما را در انتخاب پادشاه آزاد سلجوقی با پادگان و مهمات لازم

سر سید احمد خان هندی و تفسیر قرآن

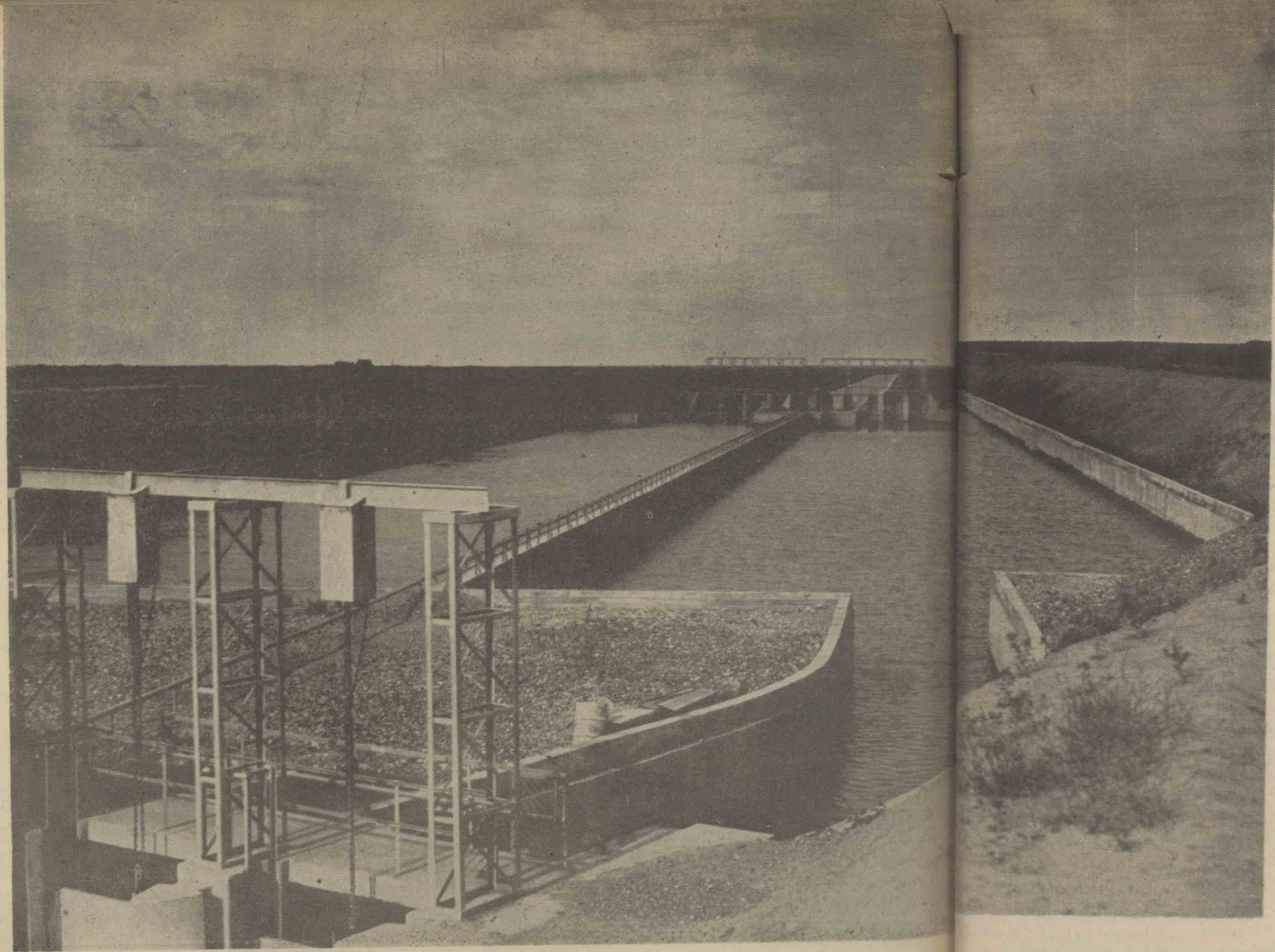
سید احمد خان مؤسس دانشگاه علیگر از دانشمندان بنام و مفاخر عالم اسلام در قرن گذشته است، در شرح احوال وی کتب و رسائل و مقالات زیاد نوشته شده، از جمله یکی از نویسندگان عالیقدر ایران مقاله مبسوط و جامعی در این باره نوشته است و آنرا چنین آغاز میکند:

«یکی از مشاهیر سزاوار اشتهار مشرق زمین که هر چه زمان بگذرد آوازه شهرت و عظمت وی بیشتر در پیش هموطنانش بلند خواهد شد سید احمد خان مؤسس اصلاح اساسی و مربی عظیم هندی است، مشارالیه شاید بزرگترین شخص مسلمانان هندوستان است» این مرد بزرگ یادگار های فنا ناپذیری در سرزمین هند از خود باقی گذاشته و دارای کتب و تألیفات ارزنده و سودمند است. کتاب های معروف او بزبان های انگلیسی، فرانسه، عربی، ترکی و غیرهم ترجمه شده و بسیاری از نویسندگان اروپا در کتب خود آراء او را در قسمتی از مسائل تعلیل کرده اند.

از کتاب های معروف او یکی «آثار الصنادید» است که بزبان فرانسه هم ترجمه شده و کتاب دیگری وی در باب شورش هند نیز با تکلیسی در آمده است، بعلاوه کتاب دیگری در شرح تورات در سه جلد، و رسائل و مقالات بی شماری در زمینه های مذهبی و اجتماعی و تعلیمی نوشته که از آن جمله رساله ای در باب سیرت حضرت رسول است. یکی از آثار گران بهای این شخصیت جامع تفسیر قرآن کریم در چندین جلد است. تفسیر مزبور از آن حیثیت پر ارزش اتفاق افتاده که بر مبنای دانش و تحقیقات عصر حاضر قرار گرفته. کلیه آیات الهی بزبان عصر حاضر و مطابق اصول علوم جدیده تبیین و تدوین گشته است و نویسنده دانشمند نظر بتبحری که داشته توانسته است تفسیری بنگارد که مورد قبول عموم آریاب دانش واقع گردد. او در ضمن بیان تفسیر آیات و تشریح و تحقیق آن بسیاری از مسائل غامضه و مطالب بسیار دقیق مذهبی، علمی، تاریخی و ادبی را با منطق توانا و بیان شیوا بقدری خوب روشن و حلای نمود که از روی بسیاری از رازها پرده برداشته است و خلاصه کتاب «تفسیر القرآن» حقایق و معارفی در بردارد که همانند آنرا در کمتر تفسیری میتوان بدست آورد.

نکته قابل ملاحظه اینست که مبنای و اصولی که بطور اصول موضوعه در تألیف این کتاب اختیار شده و پایه بیانات در تفسیر آیات روی آن مبنای و اصول قرار گرفته است مؤلف بطوریکه خود در مقدمه کتاب دریکجا بآن اشاره میکند، از خود قرآن مجید استنباط و استخراج نموده و صریحاً میگوید که «من شاگرد مکتب قرآنم» و چون در تفسیر آیات و تحقیق مسائل کاملاً متکی و متدل بخود قرآن است لذا بدون طرفداری از هیچ فرقه و حزبی از زیر بار هر پندار و گفتاری در تفسیر آیاتی که او آنرا بی پایه یافته است شانه خالی کرده و صراحتاً در میکند. اخیراً فاضل محترم آقای سید محمد تقی فخر داعی که دارای تألیفات و ترجمه های سودمند میباشد سه جلد از آن تفسیر را از اردو بفارسی ساده و روان ترجمه کرده اند و با قطعی مرغوب بطبع رسانیده انتشار داده اند.

مطالعه آنرا بعلاوه مند ان کتب دینی و علمی یاد آور شده و مخصوصاً بکسانی که مایل باطلاع از حقایق تعلیمات اسلامی و تطبیق آن با علوم و ادبیات عصر حاضر میباشد استفاده از این تفسیر را توصیه میکنیم.



سد دستمندان

افراد این ایل بواسطه خدماتی که در راه حفظ تاج و تخت سلطنت ایران انجام داده اند باین اسم مشهور شده اند و در حقیقت اساس سلطنت پادشاهان صفوی بافدکاری شاهسون ها انجام گرفت و هسته مرکزی سپاهیان قزلباش (کلاه سرخ) ایران همین شاهسون ها بودند. تا ورنه در وصف رشادت آنان میگوید که شاهسون ها جنگ با تفنگ را عار و ننگ میدانند و معتقدند که سلاح مردان شمشیر و نیزه است. شاهسون ها در جنگ های ایران و عثمانی با دادن تلفات زیاد شمشیر بدست خود را بتو بیخانه دشمن میرسانند و پس از کشتن توپچی ها توپخانه عثمانی را از کار میانداختند ایلات شاهسون که علاقه خاصی بمذهب تشیع داشته و دارند طبعاً از مریدان فداکار خاندان صفوی بودند و شاه اسمعیل صفوی فقط با جانفشانی سران شاهسون توانست در سن چهارده سالگی قیام کند و در مدت کوتاهی شاهنشاهی دوره ساسانیان و هخامنشیان را از نو تشکیل دهد.

در هر صورت دشت مغان در حال حاضر دارای ۹۶ آبادی است که مهم ترین آن عبارتند از پیله سوار - تازه کند - بش کنده - پر یمر - میخوش و غیره

جمعیت این ناحیه بیش از ۱۲۰ هزار نفر میباشد. اخیراً سازمان برنامه برای عمران و آبیاری و باروری این دشت حاصلخیز اقدامات مهمی نموده باینقسم که با حفر ترعه ها و بستن سدها علاوه بر اراضی مزروع پیشین قریب ۳۰۶ هزار هکتار زمین قابل کشت فراهم ساخته و بیش از صدوده مخزن آب در آن نواحی ساخته و پرداخته گردیده که میتواند سی هزار هکتار زمین را مشروب کند. توزیع اراضی قابل زرع در میان طوایف شاهسون و آشنا ساختن آنان با اصول کشاورزی مکانیکی و همچنین پیش بذره های مختلف غلات و حبوبات میان

کشاورزان بزودی در دشت مغان عملی میشود. سه دهکده نمونه جدید از طرف سازمان برنامه در دشت مغان احداث شده و قرار است یک شهر بزرگ بنام موغان و نوزده دهکده دیگر در آنجا بنا گردد. وسایر سازمان برنامه مغان اختصاص داده و شرکت شیار آذربایجان عهده دار اجرای نقشه های عمرانی آن دشت میباشد.

ایران و کلیه نواحی قفقاز در سال ۱۲۱۰ بدشت مغان باز آمده در آنجا تاجگذاری کرد و خود را رسماً پادشاه ایران خواند.

در زمان سلطنت فتحعلی شاه چنانکه می دانیم دو بار جنگ روس و ایران اتفاق افتاد و در هر مرتبه دشت مغان بواسطه اهمیت نظامی و مرکزیت ایلاتی اردوگاه سپاهیان ایران بوده است. ایل شاهسون - یکی از مزایای تاریخی دشت مغان آن است که ایل سلحشور شاهسون در آن اقامت دارند شاهسون بزبان ترکی بمعنای شاهدوست است و از دیر زمانی

است
آکم
مشهو
بکنام
۹۲۶
حرفه
ناطق
سال
آورد
امروز
مداوم
وی ر

گیلان

سرزمین گیله مردان

هنگام فروردین که رساند زما درود
بر مرغزار دیلم و طرف سپید رود
گر سبزه و بنفشه و گل‌های رنگ رنگ
گونی بهشت آمده از آسمان فرود
دریا بنفش و مرز بنفش و هوا بنفش
چنگل کبود و کوه کبود و افق کبود
جای دگر بنفشه یکی دسته بدروند
وین جایگه ، بنفشه بخرمن توان درود
از تیغ کوه تا لب دریا کشیده اند
فرشی، کش از بنفشه و سبزه است تار و پود

ملک الشعرا بهار

گیلان، سرزمین کشتزارهای سرسبز و طبیعت شاداب و دیار خوشه
های زرین برنج و بوته‌های معطرچای و بنفشه‌های وحشی است.
پشتش بکوه و چشمش بدریا است. باران‌های یکریز و مداوم آن‌جا
بهشتی از خرمی و زیبایی و طراوت بوجود آورده است.
این سرزمین جنگلی و کوهستانی که در نقشه امروزی ایران گیلان
نام دارد در زمان ساسانیان «دیلمان» یا «دیلمستان» معروف بود.
گیلان، از روزی که در تاریخها شناخته شده جابگانه دو تیره مردم
بوده، تیره‌ای را «کیل» و تیره‌ای را «دیلم» می‌نامیدند.
تیره «کیل» در کنارهای دریای خزر، آنجاها که اکنون رشت و
لاهیجان نامیده میشود زندگی میکردند و دیلمان‌ها در کوهسار جنوبی آن
ولایت که اکنون رودبار و الموت نام دارد بسر میبردند.
این دو تیره از یک نژاد و یک ریشه بودند. اما دیلمان‌ها عده‌شان بیشتر
و سرزمین‌شان وسیع‌تر بود. و به همین جهت تا سالیان دراز سراسر آن منطقه را
«دیلم» مینامیدند.

در نوشته‌های دوره ساسانی و کتابهای اوائل اسلام کمتر بنام «کیل»
بر میخوریم. و بیشتر نام دیلم و دیلمان است، همچنانکه امروز سراسر آن
ولایت بنام گیلان معروف است و مردم آنجا را «کیلیک» میخوانند و نام
«دیلم» تقریباً از میان رفته است. دیلمان‌ها مردمی جنگجو و دلیر و در فن
رزم ماهر بودند.

وجود جنگلها و کوهستانها پناهگاهی خوب و مطمئن برای مردم آن
دیار بود و همین پناهگاه مطمئن مردم آنجا را جسور و شکست‌ناپذیر ساخته
بود. «ابن اثیر» و «مسعودی» مینگارند:

«در چالوس دژ استوار و بزرگی بود که پادشاهان ایران بنیاد
نهاده و بیوسته لشکری در برابر دیلمان در آنجا می‌نشانند.»
در داستان «ویس و رامین» که فخرالدین گرجانی آنرا از پهلوی
بپارسی برگردانده و بنظم درآورده اشعاری در باره شجاعت دیلمان
ها هست.

هنگام کریختن «رامین» با «ویس» به کوهستان دیلم از مردانگی
و جنگجویی دلیران دیلمان وصف بسیار کرده و پیداست که هرگز پادشاهی
بر سرزمین آنان دست نیافت.

و این اشعار از آن کتاب است:

ز فزویں در زمین دیلمان شد

درفش نام او بر آسمان شد



یک زن و مرد گیلانی

عکس از اداره انتشارات و روابط بین‌المللی هنرهای زیبا

زمین دیلمان جایی است محکم

برودر، لشکری از: کیل و دیلم

بتاری شب از ایشان ناوک انداز

زند از دور مردم را به آواز

کروهی ناوک استبر دارند

بزخمش جوشن و خفتان گذارند

بیندازند زوبین را که تاب

چو اندازد کمانور تیر پرتاب

چو دیوانند گاه کوشش ایشان

جهان از دست ایشان شد پریشان

سپر دارند ایشان در که جنگ

چو دیواری نکاریده بصد رنگ

ز بهر آنکه مرد نام و ننگ اند

ز مردی سالومه با هم بچنگند

هنوز آن مرزدوشیزه بمانده است

بدان یک شاه کام‌دل نرانده است

اسنادی در دست هست که هنگام حمله عرب بین تازیان و دیلمان
جنگهای سخت در گرفتند و هر بار تازیان شکست خورده‌اند. گیلان و
مازندران تنها نقاطی بودند که از اعراب در امان ماندند و تحت سلطه و
نفوذ آنان قرار نگرفتند. گیلانی‌ها هنوز بسیاری از آداب و رسوم
روزگار باستان را حفظ کرده و زبان آنها لغات فراوانی از زبان پهلوی را
با خود نگاه داشته است.

حمدا لله مستوفی در باره گیلان در نزهت القلوب نوشته است:

«... و آن دوازده شهر است از اقلیم چهارم و بر کنار دریای
خزر طولش از سفید رود و رستمدر تا موغان و عرض از ولایات دیلمان
و طوالش تا دریا... حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان
و بحر خزر پیوسته است.»

و شهرهای آن: لاهیجان، فومن، تولم، تمیجان، رشت، شفت
کسگر، کوچصفهان، کوتم، گرجیان و نی‌سر
محصول عمومی این شهرها غله، برنج، ابریشم و نارنج و ترنج و
اندکی غله میباشند.»

مردم گیلان همه زحمت کش و فعال میباشند. و اصولاً کلمه «کیل»
بمعنای «رعیت» و مرد عامی آمده است، با وجود کار و زحمت فراوانی
که زن و مرد بهمه دارند مردمی زنده دل و بانشاطند. هوای همیشه بهار
آنجا پروراننده عشقهای شورانگیز و دلکش است.

وقتی جوان کیلیک عاشق میشود سوز درون را در سینه کشتزارها
و دامن جنگلها سر میدهد، آوازش واقعا شنیدنی است.

ترانه‌های کیلیکی عموماً در مایه‌های شاد و زنده و با روح است.
گاهی ممکن است یک عشق عمیق و پر سوز و گداز لحن آن را غمگین
کند:

است
آکم
مشهو
بکنار
۹۲۶
حرفه
ناطق
سال
آورد
امروز
مداوم
وی ر

سفیدرود صفا ندازه
بی لاگوی دمی حال زاره

عمو دختر با موم تی بردنره
هزار افسوس که می قدرندانی

یعنی :

دختر عمو، برای بردن تو آمدم
هزار افسوس که قدر مرا نمیدانی

زنان گیلان در مزارع دوش بدوش مردان و گاهی بیش از مردان کار میکنند و مخصوصاً بیشتر بارسنگین نشاکاری برنج و چیدن برگ سبز جای و همچنین حصیر بافی بعد از آن است در هنگام آسایش نیز اوقات خود را به گلدوزی و برودری دوزی میکنند و کارهای آنها جالب و دیدنی است. و این هنر از روزگاران قدیم در آنجا رواج دارد.

لباس زنان گیلان بسیار مشخص و برنکهای بسیار زیاده فرمز، سبز زرد و آبی و از پارچه های گلدار رنگین است. و این لباس های رنگارنگ در میان مزارع سرسبز جلوه دل انگیزی دارد. همچنانکه اشاره شد چون گیلانی ها تحت تسلط اعراب قرار نگرفتند رنگ سیاه بپوشان آنان راه نیافت.

فقیر و غنی، با همان لباسهای رنگین و ترانه های امیدبخش و دلپذیر یکشاورزی اشتغال دارند.

عروسی آنها بسیار دیدنی است. در دهات وقتی عروس را بخانه داماد میبرند، عروس، یک درخت کوتاه (درختچه) که بشاخه هایش تخم مرغ رنگین، جوراب رنگین و جاروهای رنگین (که مخصوص گیلان است) آویزان میکند و هنگامی که وارد خانه داماد میشود عروس و داماد با کمک هم آن درخت چه رامیکارند.

همچنین رسم است بکمر عروس دستمالی از ابریشم می بندند و آنرا بیست یا سی گره میزنند. داماد باید گره های کمر بند عروس را باز کند! داماد هم جورابی تنگ و تر بپوشد که عروس باید آنرا از پای داماد بیرون بیاورد و معمولاً هم این کار و هم باز کردن گره های عروس به دشواری انجام میگردد و موجب تفریح و شادی اطرافیان میگردد.

در بعضی دهات که دسته ارکستر ندارند درویشی جلوی عروس و داماد راه می افتد و اشعار و آوازهای عاشقانه میخواند. در اغلب دهات دهل و سرنا جشن ها و عروسی ها را گرم میکند و رونق میبخشد. یک نمایش بسیار بسیار قدیمی نیز در بعضی جنگلهای گیلان در میان مردم مرسوم است که معرف یک سابقه تاریخی بعضی آداب و رسوم روزگار قدیم است.

این نمایش بیشتر در ایام نوروز و بهار که موقع بیداری طبیعت و جوشش عشق است اجرا می شود.

ماجرا چنین است که دختر زیبایی ده شوهر میکند. یکی از جوانان که عاشق اوست شوهر او را شک می برد و ضمن رقصهای شورانگیزی شوهر را می کشد و دختر را بزنی می گیرد.

قبلاً پادهل و سرنا اهله را برای اجرای نمایش خیر میکنند بازی کنان که عبارتند از زن و شوهر و جوان عاشق و نمایش در هوای آزاد، با اصطلاح بروی صحنه می آیند صورت و اندام خود را با پوست حیوانات می پوشانند و تقریباً قیافه جنگلی ها را بخود میگیرند. و شمشیرهای چوبی بکمر میبندند.

هرسه مشغول رقص می شوند. جوان گاهگاهی دست بسوی معشوق دراز می کند، بعد بیشتر جرأت میکند و بتن اودست میزند و باز بعد از چند دور رقص، موفق می شود دست دخترک را ببوسد. شوهر این عمل را می بیند و با شمشیر به جوان حمله می کند. بعد از زد و خورد بسیار سختی جوان عاشق شوهر دختر را می کشد. و بر سر جنازه او می رقصد. زن نیز در این رقص شرکت می کند و در پایان پسر دست دختر را میگیرد و بخانه میروند.

صفحه ۱۴

ظاهر از این نمایش اینطور نتیجه می گیرند که از دواج باید بر اساس رضایت طرفین باشد.

بطور قطع این نمایش یا لااقل موضوع آن مربوط به ادوار قبل از اسلام میباشد. زیرا همینقدر که جوان فاتح میشود دختر در تصرف اوست دیگر مراسمی از قبیل عقد و خطبه در میان نیست.

خوراک مردم گیلان بیشتر برنج و ماهی است. همچنانکه ماهی به آب عادت دارد گیلانی ها هم علاقه زیادی به ماهی دارند.

در اینجا مختصری نیز از وضع ماهی در سواحل گیلان نقل میکنیم: انحصار ماهیگیری و تهیه فرآورده های ماهی در سواحل جنوبی دریای خزر از مهر ماه سال ۱۳۰۶ بشرکت مختلط ایران و شوروی واگذار گردید. ولی پس از ۲۵ سال در تاریخ بهمن ماه ۳۳۱ که امتیاز این شرکت طبق قرارداد پایان یافته بود صنایع ماهیگیری ایران در سواحل دریای خزر ملی اعلام گردید.

برای ادا مأموریه عملیات فوق در سال ۱۳۳۱ شرکت جدیدی بنام «شرکت سهامی شیلات ایران» برای مدت نامحدودی تأسیس گردید. از لحاظ صید و تهیه محصولات ماهی مؤسسات ماهی گیری شمال ب چهار ناحیه تقسیم شده است:

- ۱ - ناحیه یک مرکز آن بندر پهلوی است.
- ۲ - ناحیه ۲ مرکز آن در بندر حسن کیاده است.
- ۳ - ناحیه ۳ بابلسر که مرکز آن شهر بابلسر است.
- ۴ - ناحیه ۴ که مرکز اداری آن شیلات سیاه آب و مرکز بهره برداری آن آشور کوچک میباشد و تابع بندر پهلوی است.

سرمایه اولیه شرکت ۸۰ میلیون ریال میباشد.

آمار صید ماهی شرکت شیلات از اول مرداد ۳۸ تا اول تیر ماه ۱۳۳۸ عبارت بوده است از:

۳۸۲ و ۱۰۷ کیلو ماهی غضروفی و ۳۲۵ و ۱۱۷ کیلو ماهی فلس دار و ۳۶۷ و ۱۴۵ کیلو خاویار

خاویار از صادرات مهم ایران است. همچنین برنج و ماهی و زیتون گیلان رقم بزرگی از ثروت مملکت ما را تشکیل میدهد.

شاید ندانید که تنهادر استان یکم «گیلان» ۳۸۷ کارخانه برنج کوبی وجود دارد.

آبادانی گیلان

شاخص ترین کوششی که در سالهای اخیر برای آبادانی گیلان آغاز شد، ساختمان سد سفید رود است. درباره این سد در شماره های گذشته ایران آباد توضیحات کافی داده شد.

سد مزبور یکی از سدهای سه گانه کشور ما میباشد و در اسفند ماه ۱۳۳۷ ساختمان آن آغاز شده است.

سد سفید رود از نوع سد سنگین پایه ضامنی است که دارای ۳۰ پایه خواهد بود و تاکنون بتون ریزی و بعضی از آنها پایان یافته است. جاده تهران رشت پس از خاتمه ساختمان سد از روی آن خواهد گذشت.

باید دانست ساختمان یک سد هنگامی مفید خواهد بود که بطرز صحیح و کاملی آب ذخیره شده در پشت سد به محلهای لازم هدایت شود.

در مورد سد سفید رود باید گفته شود که شبکه آبیاری که جهت رسانیدن آب به ۱۴۰ هزار هکتار اراضی گیلان موجود است قادر نیست ذخیره آب سد را که میتواند ۲۲۰ تا ۲۳۰ هزار هکتار اراضی را مشروب کند بمحلهای مورد نظر برساند از اینجهت مطالعات لازم برای ساختمان شبکه آبیاری سد سفیدرود از سال ۱۳۳۵ بموازات ساختمان سد آغاز شد و پس از بررسیهای لازم مهندسین مشاور چنین نظر دادند که با حفر تونلی بطول ۱۷ کیلومتر میتوان مقداری از آب رود را به اراضی فوتمات منتقل کرد و ضمناً با ساختمان دوسد انحرافی دره و منطقه تاریک و آستانه میتوان آب سفیدرود را به نهرهای درجه یک منشعب از این دوسد هدایت نمود.



عکس از اداره
انتشارات و روابط
بین المللی هنرهای
زیبا

فعالیت های شهرسازی در گیلان

سازمان برنامه طبق قانون برنامه هفت ساله دوم برای تامین نیازمندیهای اولیه مردم شهرهای بزرگ و کوچک کشور برنامه وسیعی برای عملیات شهرسازی (آب، فاضل آب، برق، آسفالته و طرح های متفرقه) و بهداشت و فرهنگ طرح ریزی کرده است. برنامه های شهرسازی با مشارکت شهرداریها انجام میشود بدین ترتیب که شهرداریها نصف هزینه طرحهای عمرانی را میپردازند و نصف دیگر را سازمان برنامه مجانا و بلاعوض کمک میکند در حالیکه در مورد طرحهای فرهنگی و بهداشتی سازمان برنامه تمام هزینه برنامهها را تامین میکند.

صفحه ۱۳

برای عملی کردن برنامه های عمرانی شهرسازی سازمان برنامه هیئت هایی را بر اکثر استان های کشور اعزام داشت و تقریباً با ۳۰۰ شهرداری بر اساس امکانات مالی شهرداریها احتیاجات شهرها و تقدم اجرای طرحها قرارداد های عمرانی شهر سازی منعقد کرد.

سازمان برنامه در اجرای برنامه های شهرسازی علاوه بر پرداخت نصف هزینه هر طرح، حق الزحمه مهندسین مشاور را که مأمور تهیه طرح و نظارت بر اجرای آن هستند میپردازد و



حقوق نظارکار گاهها و کارکنان سازمان بر نامه را که مسئول اجرای طرحها از آغاز تهیه تا تحویل به شهرداریها میباشند از اعتبارات خودتامین میکند و بدینقرارد درحقیقت نزدیک به دو سوم هزینه هر طرحی را میپردازد. برای کمک بازهم بیشتری به شهرداری ها سازمان بر نامه بر اساس قانون بر نامه هفت ساله دوم کلیه کارهایی را که شهرداریها قبل از شروع بر نامه هفت ساله دوم برای طرحهای عمرانی انجام داده بودند و برای اجرای طرح های عمرانی بر نامه هفت ساله دوم مفید و قابل توسعه تشخیص داده میشود جزو سهم شهرداریها واصطلاحاً بعنوان کار انجام شده شهرداریها میپذیرد.

در استان حاصلخیز و پرجمعیت گیلان سازمان بر نامه با توجه بسنن مترقی زندگی شهری مردم این منطقه اجرای طرحهای وسیعی را بعهده گرفته و با شهرداریهای ۱۹ شهر قراردادهایی برای اجرای طرحهای آب، برق، اسفالت، حمام، فاضل آب و سد ساحلی منعقد کرده است.

کیفیت و وضع کنونی طرحها و چگونگی سرمایه گذاری در برنامه های عمرانی این استان درسطور آینده بنظر خواننده عزیز میرسد.

طرحهای آب

آب آشامیدنی یکی از مهمترین مسائل زندگی روزانه مردم شهرهای گیلان است. در گیلان آبچاه برای آشامیدن مصرف میشود. آب آلوده چاههای کم عمق سلامت و نیروی زندگی مردم این منطقه را تهدید کرده است.

با توجه باین حقیقت است که سازمان بر نامه به منظور تامین سلامت عمومی مردم گیلان حل مشکل آب آشامیدنی این استان را هدف اساسی بر نامه های عمرانی خود قرار داده است.

سازمان بر نامه با افتخار و سر بلندی با اطلاع هموطنان گیلانی میرساند که در دوره بر نامه هفت ساله دوم ۷۲٫۲ درصد سرمایه گذاری در برنامه های عمرانی شهرسازی گیلان بطرحهای آب آشامیدنی تخصیص داده شده است.

باین منظور سازمان بر نامه برای چهارده شهر گیلان طرحهای آب تهیه کرده است و بادر نظر گرفتن امکانات محدود مالی شهرداریها تاسیسات آب آشامیدنی هر شهر بر اساس مصرف سرانه ۷۵ لیتر در روز حساب شده و بر پایه آمار موجود کشور ازدیاد جمعیت نیز بر مبنای ۲٫۵ درصد افزایش محاسبه گردیده است.

طرحهای آب برای تامین نیازمندیهای چندین ساله آتیه بمرحل پنج ساله تقسیم شده است و مرحله اول هر طرح - که ابتدا اجرا میگردد - احتیاجات پنج سال آتیه را با توجه به ازدیاد جمعیت شهر بخوبی تامین میکند.

هر طرح آب شامل منبع آبرسانی (که در گیلان بدون استثناء چاه عمیق میباشد) و تاسیسات تصفیه و ضد عفونی آب و شبکه توزیع آب میباشد.

تاسیسات توزیع آب طوری نقشه کشی و طرح ریزی شده که در موقع توسعه شبکه، لوله های اصلی آن حداقل تا بیست سال آینده احتیاجی بتعویض نداشته باشد.

هم اکنون طرح عظیم لوله آبرسانی از امامزاده هاشم برشت و بندر پهلوی که یکی از جالبترین طرحهای عمرانی شهر های کشور است در دست اجراست و گیلان نخستین استانی میباشد که در آن شبکه آب آشامیدنی چند شهری تاسیس میگردد. شبکه مزبور قادر است علاوه بر احتیاجات شهرهای اصلی رشت و بندر پهلوی آب آشامیدنی شهرهای واقعه درمسیر ۷۰ کیلو - متری امامزاده هاشم - بندر پهلوی را نیز تامین کند.

در هر طرح آب لازم است مقدمات تحقیقات و مطالعات دامنه دار زمین شناسی از لحاظ تعیین و انتخاب منابع آبرسانی بعمل آید و دقیقاً نقشه بر درخود شهر انجام شود تا شبکه توزیع را بتوان طرح ریزی نمود و بهمین علت در گیلان نیز مثل سایر نقاط کشور طرحهای آب دیرتر از سایر طرحها (از قبیل برق و اسفالت وغیره) جامه عمل میپوشد.

برای ۱۴ شهر گیلان ۱۶ قرارداد تامین آب مشروب منعقد شده که هزینه آن بالغ بر ۴۷۵۰۰۰۰۰ ریال میگردد ۲ قرارداد تا کنون بمرحله اجرا درآمده و ۱۳ قرارداد دیگر در حال مناقصه است و کلیه این طرحها ظرف دو سال آتیه خاتمه خواهد یافت.

سازمان بر نامه نصف هزینه این طرحها را یعنی معادل ۵۰۰۰۰۰ ۲۳۷ ریال بلاعوض به شهرداریهای گیلان کمک میکند.

طرحهای برق

قبل از اقدامات سازمان بر نامه در هیچیک از شهرها شبکه های لوله کشی آب آشامیدنی وجود نداشت ولی از دهها سال قبل نیروی برق در زندگی مردم شهرهای بزرگ و کوچک گیلان وارد شده است. رشت و پهلوی که بیش از سی سال است دارای تاسیسات نیروی برق هستند جزو اولین شهرهای این کشور هستند که دارای اینگونه تجهیزات زندگی مترقی شهری میباشند.

معدلك تا قبل از عملی شدن طرحهای سازمان بر نامه متاسفانه در هیچیک از شهرهای گیلان تاسیسات برق وبخصوص شبکه توزیع برق بر اساس اصول متداول فنی بین المللی طرح ریزی و اجرا نشده بود. بر اساس اطلاعات بدست آمده در خط توزیع برق شهرها ۴۰ تا ۶۰ درصد تلفات وجود داشته و طبیعی است که باین ترتیب قیمت واحد برق بسیار گران تمام میشد و بادر نظر گرفتن وضع جوی این منطقه که اغلب هوا بارانی است نیروی برق عموماً خطراتی در شهرها بوجود میآورد و باینکه برق خیابانها و منازل خاموش میشد.

نیروی برق برای گیلانیها از سالها باینطرف بصورت يك مسئله اساسی زندگی درآمده بود.



چشم اندازی از بحر خزر

سازمان بر نامه در دوره هفت ساله دوم این مسئله مهم را مورد توجه اساسی قرار داد. غیر از شهر رشت برای سایر شهرهاییکه شهرداریهای آنها با سازمان بر نامه قراردادهای عمرانی شهرسازی بسته اند طرحهای مدرن برق در نظر گرفته شد. سازمان بر نامه طبق قانون بر نامه فقط میتواند با شهرداری ها - و نه بامؤسسات خصوصی - در برنامه های عمرانی و توسعه تاسیسات شهری مشارکت کند - برق رشت توسط يك شرکت خصوصی اداره میشود و بنابراین سازمان بر نامه نمیتوانست برای توسعه و اصلاح وضع رشت اقدامی بکند. در ۱۸ شهر گیلان شبکه های توزیع برق از نو پایه گذاری شد. بجای تیر های چوبی محلی که اکثرأ پوسیده و ضعیف بودند تقریباً در همه جا تیرهای مستحکم بتونی نصب گردید. خطوط اصلی هوایی و زیر زمینی

با توجه بتوسعه بعدی بیست سال آتیه کار گذاشته شد. برای جلوگیری از تلفات خط در شهرهای بزرگ گیلان شبکه فشار قوی در نظر گرفته شد و رو به پخته شبکه های توزیع برق گیلان نظیر شهر های اروپا و آمریکا پایه گذاری گردید.

برای ۱۸ شهر مزبور برویهم ۲۳ قرارداد منعقد گردید که ۱۴ قرارداد آن بهزینه کل ۴۷ میلیون ریال تا کنون خاتمه یافته و قرارداد آن بهزینه ۳۵۴ میلیون ریال در حال اجراست فقط برق دوشهر (سیاهکل - وموتور بندر پهلوی) بهزینه ۹ میلیون ریال در جریان مناقصه است و کلیه طرحها تا نیمه دوم سال آتیه خاتمه خواهد یافت. ضمناً سازمان بر نامه برای مساعدت بیشتری بشهرداریها کارهای انجام شده آنها را در تاسیسات برق بعنوان قسمتی از سهم آنها در نظر گرفت و باین ترتیب با احتساب ۳۴۵

۱۲

است آکرمشهو بکنار

۹۲۶ حرفه

ناطق سال

آورد

امروز مداوم وی را

مليون ريال کار انجام شده شهرداریها سازمان برنامه از ۱۲۶۶ مليون ريال کار طرحهای برق ۶۳ مليون ريال بلاعوض شهرداریها کمک میکنند در حالیکه شهرداریها فقط ۲۸۵۵ مليون ريال یعنی در حدود نصف سهم سازمان برنامه سرمایه گذاری تقدی می کنند. برویهم معادل ۱۹۲۲ درصد سرمایه گذاری در برنامه های عمرانی گیلان بتأمین وتوسعه برق تخصیص داده شده است.

طرحهای آسفالت

شهرهای بزرگ گیلان از مدتها قبل آسفالت شده است. سازمان برنامه باتوجه بترتیب تقدم اجرای طرحها و امکانات مالی شهرها فقط چهار طرح آسفالت برای شهرهای گیلان در نظر گرفت و کلیه هزینه این طرحها که بالغ بر ۳۶۶ مليون ريال میباشد فقط ۵۴ درصد هزینه کل طرحهای عمرانی گیلان است. یک طرح آسفالت بندر پهلوی بهزینه ۴ مليون ريال خاتمه یافته و یک طرح آسفالت قسمتی از شهر رشت و تکمیل پل بهزینه ۲۱ مليون ريال در حال اجرا است و ۲ طرح آسفالت يك خیابان لاهیجان و آسفالت لشت نشاء بهزینه تقریبی ۵ مليون ريال در حال مناقصه است و باین ترتیب سازمان برنامه با احتساب کار انجام شده شهرداریها (ببیلغ ۶ مليون ريال) ۱۸ مليون از مبلغ کل ۳۶ مليون ريال طرحهای آسفالت بلاعوض شهرداریهای شهرهای فوق کمک میکنند در حالیکه خود شهرداریها فقط ۱۲۴ مليون ريال تقدأ میپردازند.

طرحهای متفرقه

در بعضی از شهرها علاوه بر طرحهای اساسی آب و برق طرحهای عمرانی شهرسازی دیگری که اصطلاحاً طرحهای متفرقه نامیده میشوند از قبیل طرحهای حمام - یاسد ساحلی یا فاضل آب پیش بینی شده است.

این طرحها نیز بر اساس امکانات مالی شهرداریها و تقدم اجرای طرحها محدود میباشد. در این زمینه با احتساب ۰۸۸ مليون ريال کار انجام شده شهرداریها جمعاً ۲۱ مليون ريال و با معادل ۳۲ درصد کل هزینهها سرمایه گذاری شده است.

از پنج طرح متفرقه در استان گیلان ۳ طرح (حمام سیاهکل حمام کوچصفهان و سد ساحلی بندر پهلوی) بهزینه ۱۰۵ مليون ريال خاتمه یافته ۱ طرح فاضل آب قسمتی از رشت بهزینه تقریبی ۷ مليون ريال در حال اجرا است و یک طرح حمام املش در جریان مناقصه است.

خلاصه

در دوره برنامه هفت ساله دوم سازمان برنامه با احتساب ۴۰۹۹ مليون ريال کار انجام شده شهرداریهای گیلان برویهم ۶۵۸ مليون ريال در گیلان برای بهبود وضع زندگی مردم شهرها - طرحهای عمرانی در نظر گرفته ۳۲۹ مليون ريال بشهرداری های ۱۹ شهر گیلان در اجرای برنامه های مزبور بلاعوض کمک کرده است.

هدف اساسی برنامه های شهرسازی گیلان با تخصیص قریب به سه ربع اعتبارات بطرحهای آب و در حدود ۲۰ درصد به

طرحهای برق بیش از همه تأمین آب و برق مردم بوده و این برنامه با دقت کامل طرح ریزی و اجرا شده است. کلیه طرحها تا قبل از پایان دوره برنامه هفت ساله خاتمه خواهد یافت و برای استفاده مطمئن و طولانی در اختیار هموطنان عزیز گیلانی گذاشته خواهد شد.

خلاصه عملیات فرهنگی سازمان برنامه در استان گیلان

سازمان برنامه از آغاز برنامه هفت ساله دوم از محل اعتبارات فرهنگی عملیات شرح زیر را در استان گیلان انجام داده است که تاکنون کلیه کارهای مربوط بآنها پایان یافته و تحویل مقامات فرهنگی گردیده است.

- ۱ - اتمام و تکمیل ۲۸ باب دبستان درده شهرستان و ۷ بخش بهزینه ۱۷۰۰۰۰۰ ریال ۴۰۰۰۰ ریال
- ۲ - ساختمان ۶ باب کارگاه حرفه ای در ۳ شهرستان و یک بخش بهزینه ۹۶۸۰۸۸۰ ریال
- ۳ - خرید و تحویل ۱۰ سری لوازم حرفه ای برای ۴ شهرستان و یک بخش بهزینه ۵۰۰۰۰۰۰ ریال
- ۴ - خرید و تحویل یکسری لوازم سمعی و بصری برای شهرستان رشت بهزینه ۱۵۳۲۶۰ ریال
- ۵ - خرید و تحویل دو دستگاه موتور پمپ سه اینچی برای دو شهرستان ۱۰۶۸۰۰ ریال

جمع کل هزینه های انجام شده ۴۲۱۳۰۰۶۴۰ ریال ضمناً اعتباری بمبلغ ۲۰۰۰۰۰۰ ریال برای اتمام و تکمیل یک باب دبستان نیمه تمام در بندر پهلوی پیش بینی شده است که در سال آینده (۱۳۴۰) بمصرف اتمام و تکمیل ساختمان مزبور خواهد رسید.



آنتی بیوتیک همیسا در مقابله میکروبها شکست خورده اند

اخیراً يك كنفرانس طبي جالبی در استكهلم تشكيل شده که در آن دکترها اقرار کردند که میکروبها در مقابل آنتی بیوتیکها مصونیت یافته اند و پیشنهاد شد که در سراسر جهان مبارزه دامنه داری علیه این مشکل آغاز گردد. پزشکان فکر میکنند که بر این مشکل که آنرا «مرض بیمارستان» نامیده اند پیروز خواهند شد.

توضیح

در صفحه «۳۰» (شعر «آغاز رنج» اثر خاتم نیر سعیدی) بند چهارم که با این مصراع شروع میشود «اما من از تو بیهوده میپرسم» و با حروف ۱۴ سیاه درج شده باید در آخر شعر چاپ شده باشد. از این اشتباه پوزش میخواهیم

پایه گذار صنعت در ایران

مرثی قلیخان صنایع الدوله

بتاریخ نهم ماه صفر سال ۱۲۷۳ هجری قمری در یک خاندان کهنسال ایران فرزندی بدنیا آمد که او را مرثی قلی نامیدند و بعداً صنایع الدوله لقب یافت. پدر صنایع الدوله علیقلی خان مخبر الدوله سالها در زمان ناصرالدین شاه و پسرش مظفرالدین شاه وزیر علوم و صنایع و معادن و تلگراف بود. علیقلی خان پسر رضا قلی خان هدایت ملقب بامیر الشعراء و او فرزند هادی خان سندوفدار آقا محمدخان قاجاری - باشد. خاندان رضافلی خان هدایت اهل چهارده کلانته دامغان میباشد و نسب خود را بیکمال خجسته میرسانند. رضافلی خان که سرسلسله ادبی این خاندان محسوب میگردد طبع شعر داشت و از علوم متداول زمان خود بهره وافیه برده بود. چندی هنگام ولیمهدی فتحعلی شاه باوی در شیراز بود سپس بتهران آمد و در سلک شعرای درباری قرار گرفت و بامیر الشعراء ملقب شد و هدایت تخلص اوست بعد از فتحلیشاه محمدشاه رضافلی خان هدایت را بسمت سرپرستی عباس میرزا ملک - آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه و سپس بتهران آمده بتألیف و مطالعه تعیین کرد و از آنرو هدایت به الله باشی مشهور گردید.

پس از مرگ محمدشاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه عباس میرزا و نزدیکان او مغضوب شدند. از آن جمله لله باشی که مدتی خانه نشین بود و در نهایت عسرت زندگی میکرد. اتفاقاً امیرکمیر که بصدارت رسید برای سر و سامان دادن بوضع پریشان آنروز کشور مردان کاردان را از گوشه و کنار جمع آوری میکرد و بکارهای مناسب میگماشت از آن جمله رضا قلی خان هدایت را برای سفارت خوارزم تعیین کرد و بان صفحات فرستاد.

مرحوم حاج مخبر السلطنه نواده هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود مینویسد: روزی که فرستاده امیر باخرچ راه وحکم و مواجب پدرخانه امیر الشعراء آمد وضع زندگانی وی آنقدر سخت بود که برای گذراندن همان روز چیزی در بساط نداشت. باری رضافلی خان هدایت چندی هم بسا مظفرالدین میرزای ولیعهد به تبریز رفت و سپس بتهران آمده بتألیف و مطالعه

پرداخت. کتاب مجمع الفصحا مشتمل بر شرح حال و آثار شعری ایران از تالیفات هدایت است. وفات امیر الشعراء بتاریخ دهم ربیع الثانی سال ۱۲۸۸ هجری اتفاق افتاد جنازه او را در محل واقع در شمال خیابان استامبول فعلی بخاک سپردند که اکنون بنام تکیه هدایت شهرت دارد.

علیقلی خان مخبر الدوله - فرزند ارشد رضافلی خان چنانکه گفته شد وزیر تلگراف و علوم و معادن و صنایع شد و پیوسته مورد توجه ناصرالدین شاه بود چنانکه در سال ۱۲۹۰ هجری در سفر اول شاه به فرنگ مخبر الدوله نیز جزء ملازمین بارویا رفت. مخبر الدوله که مردی دوراندیش و معارف پیروز بود پسر بزرگ خود صنایع الدوله را در این سفر همراه برد و او را در برلن گذارد. صنایع الدوله در رشته معادن و صنایع معلومات مهمی فرا گرفت و از همان اوان جوانی عشق و علاقه وافیه بترقی ایران داشت و در حکایاتی که باید در خود مخبر الدوله مینمود از وی میخواست و سبایلی فراهم



سازد تا معادن ایران استخراج کرد و راه آهن ایران احداث شود. صنایع الدوله در این مکاتبات بدبختی و فلاکت مردم ایران را از نداشتن راه بویژه راه آهن میدانند و معتقد است که اگر معدنهای ایران استخراج شود از در آمد آن هم راه آهن و هم راه شوسه دایر میگردد و کارخانه های لازم از اروپا بایران وارد میگردد و نیاز مندیهای مردم ایران از خارج تقلیل مییابد.

مخبر الدوله تا آنجا که سیاست روز اجازه میداد در این باره همت میگماشت تا آنجا که بنابه پیشنهاد مخبر الدوله ناصرالدین شاه نامه ای به بیسمارک نوشت و مخبر الدوله را بعنوان نماینده فوق العاده خود معرفی کرد و از بیسمارک تقاضا نمود برای رفع مشکلات ایران بوسیله مخبر الدوله اقداماتی بعمل آورد اما این اقدام بنتیجه نرسید و مأمورین روس و انگلیس که از این موضوع آگاه شدند در دربار امپراتور آلمان همه نوع کارشکنی کردند و کینه

است
آ که
مشهور
بکنار
۹۲۶
حرفه
ناطق
سال
آورد
امروز
مداوم
وی را

مخبر الدوله را هم در دل گرفتند و تنها نتیجه‌ای که از این آمد و رفت و مکاتبات بدست آمد این بود که به خواهش ناصرالدینشاه يك مهندس کارشناس معادن از آلمان بایران آمد.

بازگشت صنایع الدوله :

صنایع الدوله پس از تکمیل تحصیلات خود بایران آمد و از همان روز و روز دیگر افتاد که نقشه‌های خود را درباره استخراج معادن واحداث راه آهن و تأسیس کارخانه‌ها عملی سازد و برای انجام این منظور ابتدا در تپه‌های داودیه اطراف تهران کوره‌هایی بکار انداخت که در آن سنگ سرب را ذوب کنند. این کار اگرچه در ابتداء پیشرفتی داشت اما بواسطه نبودن وسائل مکفی و مخالفت دشمنان داخلی و خارجی بزودی جریان ذوب سرب متوقف ماند سپس صنایع الدوله بفکر افتاد که يك کارخانه نیک ریسی وارد

کند. بهای آن کارخانه در آن موقع سی هزار تومان بود و صنایع الدوله چنان سرمایه‌ای نداشت لذا از تاجر نیکو کاری بنام حاج محمد تقی شاهرودی کمک گرفت. حاج محمد تقی پانزده هزار تومان تقدیر داشت و پانزده هزار تومان بقیه را باعتبار شخص صنایع الدوله محسوب داشتند و کارخانه را وارد کردند و این نخستین کارخانه نیکتایی بود که به همت صنایع الدوله وارد ایران شد. کارخانه مزبور سه هزار و سیصد دوک داشت و نیکتایی‌های مورد احتیاج آن روز بایران را تأمین میکرد، ناصرالدینشاه موقعی در گردش عید نوروز سرزده بکارخانه صنایع الدوله رفت و از این اقدام نیک تمجید کرد و گفت بی‌جهت نبود که شمارا صنایع الدوله لقب دادیم اما باین همه رقابت محصولات خارجی و رژیم کاپیتولاسیون چنان صنایع الدوله را در فشار گذارد که خواه ناخواه کارخانه تعطیل شد. در همان اوقات که

مخبر الدوله پدر صنایع الدوله هم حیات داشته احترام السلطنه یکی از دخترهای مظفرالدینشاه (آن موقع مظفرالدین - میرزا ولیعهد بود) بعقد ازواج صنایع الدوله در می‌آید و پس از آنکه مظفرالدینشاه به سلطنت میرسد خزانه و امورش را بخانه صنایع الدوله واگذار میگردد. در این موقع تاجر معتبری که امتیاز سکه زدن پول سیاه (پول مسی) را داشته بقدری در ضرب سکه مسی و جمع آوری نقره و طلا افراط میکند که مبالغی بخزانه دولت زیان میرساند و صنایع الدوله مأوریت مییابد که بآن کار رسیدگی کند. تاجر مزبور رضایت میدهد که مبلغ چهل هزار تومان بخود صنایع الدوله بپردازد و سیصد هزار تومان هم بابت زیان دولت کارسازی دارد اما آن نمرده شریف در نهایت مناعت آن مبلغ بالنسبه هنگفت راردمیکند و خسارت واقعی دولت را که بیش از هفتصد هزار تومان میشده

بجائی نمیرسد. صنایع الدوله کماکان نقشه‌های خود را برای احداث راه آهن - استخراج معادن وارد کردن کارخانه‌ها تعقیب میکند و کتابی هم بنام (راه نجات) می‌نویسد و از هموطنان یاری میطلبد اما اوضاع کشور در آن ایام بقدری درهم و برهم بوده و مخالفین آنقدر نیرو داشتند که تمام اقدامات صنایع الدوله بی نتیجه میماند و روز بروز بدشمنان وی افزوده

پس از مشروطه

بعنداز اعلان مشروطیت و آغاز انتخابات دوره اول که نمایندگان مجلس از میان اصناف و طبقات انتخاب میشدند مرحوم صنایع الدوله از طرف اعیان به نمایندگی مجلس انتخاب میشود و به مجلس میرود و با اتفاق آراء او را برای ریاست مجلس تعیین میکنند. دوره اول مجلس چنانکه میدانیم چندان طول نمیکشد و محمدعلی میرزا مجلس را بقوت می‌بندد و طبعاً صنایع الدوله مورد غضب واقع میگردد اما بعد از خلع محمدعلی میرزا و اعاده مشروطیت صنایع الدوله در سال ۱۳۲۹ بوزارت مالیه منصوب میشود و جداً دست باصلاحات میزند. مالیات عقب افتاده متنفذین را مطالبه میکند مخارج زائد را میزند تا بدرجه متعادل به مجلس میبرد و از همه مهم تر اینکه صنایع الدوله درصدی بر مییابد مالیاتی بر قند و

از راست بچپ :

مخبر الملك هدایت - صدیق حضرت مظاهر - حاج میرزا آقای فرشی (نماینده تبریز) - میرزا ابراهیم آقا نماینده تبریز که موقع بمباران مجلس شورای ملی از طرف محمد علی میرزا شهید شد - مرتضی قلی خان نائینی - وثوق الدوله - رئیس تجار مهدوی - مستشار الدوله صادق - نصر الملك هدایت سید حسن تقی زاده - ابوالحسن خان نماینده شیراز. غیر از آقای تقی زاده سایر آقایان در حال حیات نمیباشند - اعضای کمیسیون مزبور در تاریخ دیپلماسی ایران همگی به شجاعت و پاکدامنی و رشادت و درستکاری موصوف هستند. آنان بدون پروا از سیطره زور گویان با تیول بازی و ارتشاء و اختلاس و ففوذ پیدا گرانه به پیکار برخاستند.

ندارند و از بنذل جان و مال دریغ نمی کنند همانطور که صنایع الدوله بیش از دویست هزار تومان دارائی خود را پیش از کشته شدن در راه آزادی و آبادی ایران صرف کرد و عاقبت هم جانش را فدا کرد و چقدر شایسته بمورد است که شاگردان مکتب فکری صنایع الدوله بانصب مجسمه استاد خود و نشر آثار و افکار او حق شناسی خود را ابراز دارند»

ناگفته نماند که فرزند ارشد مرحوم صنایع الدوله شادروان مهندس عزت الله هدایت است که موقع کشته شدن پدرش در فرنگ مشغول تحصیل بود و در آذر ماه گذشته بدود حیات گفت ●●

آنمظلوم از جانب اولیای دولت توجه در تمشیت و ترتیب زندگانی آنها بشود

صنایع الدوله پس از پنجاه و شش سال عمر که چهل سال آنرا برای منافع این آب و خاک کوشش کرد حالا که در کمال مظلومیت از دنیا رفته چیزی ندارد که تمشیت ده نفر اولادش را تأمین کند

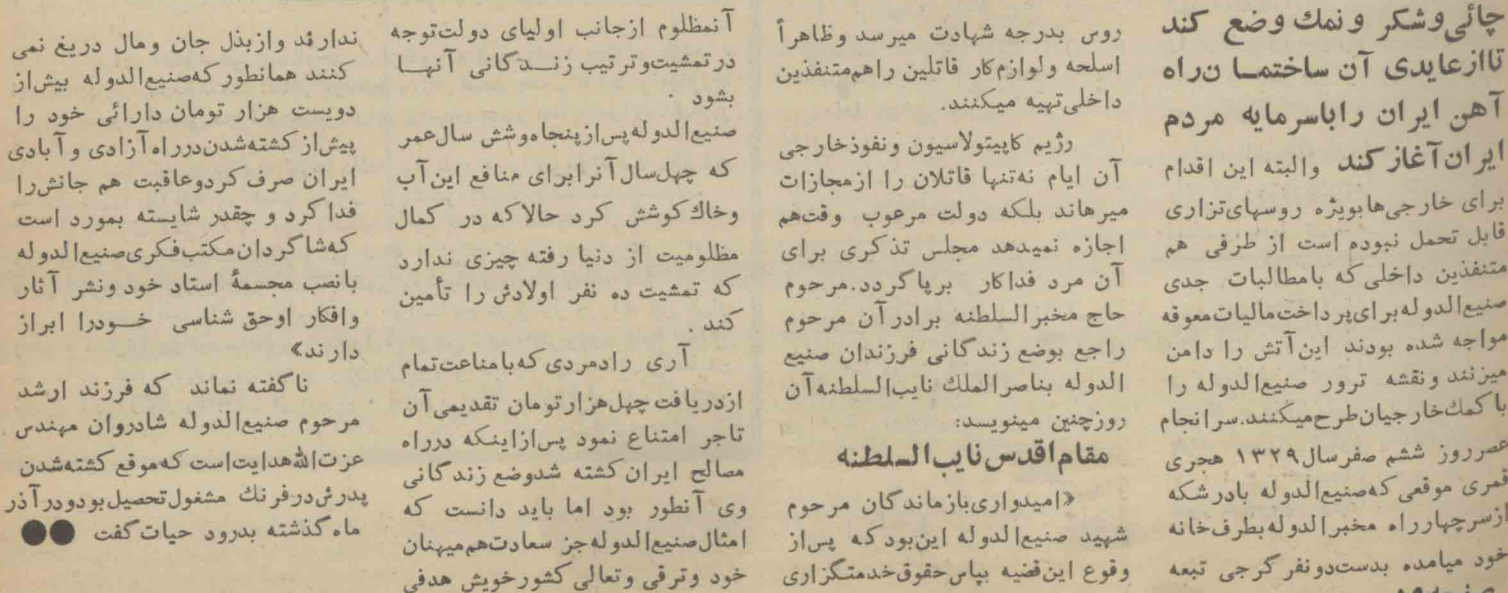
آری رادمردی که با مناعت تمام از دریافت چهل هزار تومان تقدیمی آن تاجر امتناع نمود پس از اینکه در راه مصالح ایران کشته شد موضع زندگانی وی آنطور بود اما باید دانست که امثال صنایع الدوله جز سعادت هم میهنان خود و ترقی و تعالی کشور خویش هدفی

روس بدرجه شهادت میرسد و ظاهراً اسلحه و لوازم کار قاتلین را هم متنفذین داخلی تهیه میکنند.

رژیم کاپیتولاسیون و نفوذ خارجی آن ایام نه تنها قاتلان را از مجازات می‌رهاند بلکه دولت مرعوب و وقت هم اجازه نمیدهد مجلس تذکری برای آن مرد فداکار برپا کرد. مرحوم حاج مخبر السلطنه برادر آن مرحوم راجع بوضع زندگانی فرزندان صنایع الدوله بناصر الملك نایب السلطنه آن روز چنین مینویسد:

مقام اقدس نایب السلطنه

«امیدواری باز ماندگان مرحوم شهید صنایع الدوله این بود که پس از وقوع این قضیه بیاس حقوق خدمتگزاری



اولین کمیسیون مالیه دوره اول مجلس شورای ملی

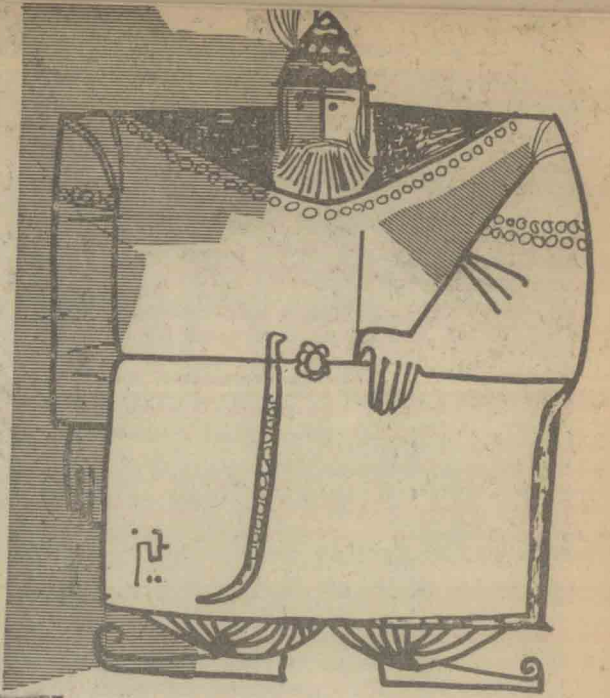


آدامس و افکار بکر!

اخیراً در یکی از ادارات غیر دولتی بروکلین آمریکا، مدیر اداره دستور داده است که کارمندانش هنگام کار همانطور که در عکس ملاحظه میفرمائید آدامس بجوند ولی نه بطور ساده بلکه در عین حال سعی نمایند که با آدامس های خود حباب درست کنند و همانطور که غرق در انجام وظایف اداری خود هستند حباب درست کنند... ظاهر آطبق تجربه ای که حاصل شده، اینکار افکار بکر و جدید در مغز کارمند بوجود میآورد و باعث پیشرفت سریع امور میشود!...

آر

است آکبه مشهور بکنار ۹۲۶ حرفه ناطق سال آورد امروز مداوم وی را



داستان بوزسب شاه مینی و

دختر خواجہ نسج بازرگان

از محمد جعفر محجوب

در شماره هفتم «ایران آباد» سرگذشتی افسانه آمیز از بزرگمهر وزیر فرزانه ایرانی در عهد ساسانیان درج شد و همانجا مذکور افتاد که این سرگذشت، با داستانی دیگر ارتباط نزدیک دارد. این داستان - که خود از سه داستان مجزا و مستقل تشکیل یافته است - موسوم به داستان دختر خواجہ فرج بازرگان مصری است و در آن علاوه بر سرگذشت دختر بازرگان، یک سرگذشت از پادشاه چین و دختری پری زاد و داستانی دیگر از بوزسب شاه پادشاه یمن مندرج است و این سه قصه در عین پیوستگی از یکدیگر مجزا و ممتازند. داستان شاه چین در آغاز حکایت، و سرگذشت بوزسب شاه در میان آن و داستان دختر بازرگان مصری که سرانجام به پادشاهی مصر رسید در پایان قرار دارد. این سه داستان بدین صورت تاکنون بطبع نرسیده است و نسخه آن، در یک مجموعه خطی که در اختیار منست مندرج است.

این مجموعه مرکب است از تعدادی داستانهای دلپذیر ایرانی که در میان آنها به افسانه‌های حماسی دینی نظیر جنگهای حضرت مولای متقیان که زاده تخیل دوستداران آن حضرت است بره بخوریم. مجموعه مذکور مانند نظائر بسیار پرغزل و بدبخت است و پیداست که بدست قصه خوانی کم‌سوان - که ظاهر آهل آذربایجان بوده و زبان فارسی را در مکتب آموخته - نگارش یافته است.

فرزند رشید فتحعلی شاه قاجار نوشته شده و ظاهر آموئس شبیهی دراز این شاهزاده خانم بوده است.

برای آنکه سخن پیش از حد دراز نشود و کار خواننده به ملامت نکشد، این داستان را در سه قسمت انتشار میدهم و در هر قسمت یک سرگذشت راهی آوریم تا در هر شماره قسمتی مجزا و مستقل از این داستان مورد مطالعه خوانندگان عزیز قرار گیرد.

کسانی که بدین گونه کارها علاقه دارند، میتوانند سرگذشت دوم این سه داستان را با آنچه در گذشته در باب بزرگمهر انتشار یافته است بسنجند. تصرف نگارنده در متن داستان، جز پیراستن غلطهای فراوان املائی و دستوری و خواندن خط بسیار زشت نسخه اصلی که کاری سخت و دشوار است، و در افزودن کلماتی در داخل علامت () بمنظور روشن شدن داستان نیست.

بعضی قسمتهای این داستان را خوانندگان عزیز در دوران کودکی از زبان پرستاران و زنان سالخورده خانواده خویش شنیده‌اند و چون با مطالعه این متن مانند نگارنده با دوران شیرین و رویایی کودکی تجدید عهد میکنند و خاطرات شیرین آن روزگار را به یاد می‌آورند، امیدواریم که در نظرشان مقبول افتد.

محمد جعفر محجوب

است
آکم
مشبو
بکنار
۹۲۶
حرفه
ناطق
سال
آورد
امروز
مداوم
وی را

داستان بوزسب شاه

پس آوازه کرم و سخاوت آن زن پادشاه در جمیع عالم شهرتها گرفته، ما نیز هم سرفدم ساخته بمجلس پادشاه آمدمیم. اول شربت کشیدند. بعد از (آن) طعام آوردند. اما چه طعام! پانصد لنگری طعام رنگارنگ کشیدند چون از طعام خوردن فارغ شدند بعد از آن براتها را آوردند.

هر کس بطالع خود دست دراز کردند و برات برداشتند. اما قسمت ما دوهزار تومان آمد بوده. بعد از آن برخاسته به خدمت خزینه دار روان شدیم و دوهزار تومان را گرفتیم و از ملازمان پادشاه پرسیدیم. ایشان گفتند همیشه این کرم و سخاوت را می‌کند و مدت چهارده سال است که شوهر او به رحمت خدا رفته است پس این زن این عطار می‌کند. پس از دولت پادشاه مصر دوهزار تومان داریم!

روایت می‌کند که (که) چون بوزسب شاه (این سخن بشنید) از آن در تعجب مانده گفت:

«اگر کنجهای روی زمین را جمع کنند باین بخشش و عطا فانی کند! پس پادشاه درویشان را بسیار نوازش کرده و رخصت داد و بسا خود اندیشه کرد که تا من خود نروم و آن حال را معلوم نکنم فایده ندارد و به گفته کسی قبول ندارم. اما شب و روز در این اندیشه بود تا روزی از غلامان یکی را برگزیده و بجای خود نصب کرده به رسم سوداگری روانه شهر مصر شد.

اما هیچ جای پایدار نشده منزل به منزل (بیمود) تا بعد از چند مدت داخل شهر مصر شد. اما در میان چار سوی شهر کاروانسرای وسیع بود، در آنجا فرود آمدند و حجره‌ها گرفتند و بارهای خود را در حجره کشیدند و حجره دیگر بجهت پادشاه فرش کردند. بعد از آن پادشاه آمده در حجره قرار گرفت. فرمود تا طعام آورند. بعد از طعام خوردن برخاسته متوجه بازار شدند. همه جاسیر کنان میرفتند تا بند سرای پادشاه مصر رسیدند. دید که خلقی کثیر جمع شده داخل پارکاه شدند. اما بوزسب شاه هم با آنها داخل پارکاه شد. دید که چهارصد صندوقی مرصع نیاده اند و در میان تخت زخمت انداخته‌اند و در بالای هر صندوقی شهریاری قرار گرفته و در برابر آن تخت بزرگی نهاده که چهارصد پایه طلا بر آن

فضارا بوزسب شاه در دیوانخانه نشسته بود و از دریاچه نظار می‌کرد و آن درویشان را بدید که خنده میکردند. پس بوزسب شاه ملازم خود را طلب نموده گفت:

«برو آن دودرویش را بیاور!»
پس ملازم آمد آن درویشان را به خدمت پادشاه آورد. چون درویشان داخل پارکاه شدند دعا و ثنای پادشاهی بجای آوردند. بعد از آن پادشاه گفت:

«ای درویشان! احوالی از شما می‌پرسم، از روی درستی جواب مرا بگویید!»
«ای شهریار عالم! آنچه می‌فرمایی ما جواب می‌گوییم!»
پادشاه زبان برکشاد و گفت:

«من در قصر نظاره می‌کردم که شما خانه‌ها را بگردیدید و اشرافیا را گرفتید و آمدید آن گوشه ساکن شدید و خنده می‌کردید. پس این را بمن بگوئید که خنده شما از چه بود؟»
«ای شهریار! بدان و آگاه باش که روزی گذر ما بولایت مصر افتاد و اما پادشاه آن شهر زن بود.»

۱- در متن این کلمه طوری نوشته شده است که «آرا» بوزسب و «بوزسب» خوانند. اما «بوزسب» یا «بوزسف» و «بوزسب» و «بوزسف» بسیار فرودیکترست و چنانکه می‌دانیم داستان «بوزاسف و بلوهر» در ادب پهلوی داستانی معروف بوده است و نشانه‌ها و آثاری از آن هنوز هم وجود دارد.

قرار داده اند از لعل و یاقوت و مروارید و الماس و چهل کرسی از این (؟) گذاشته و میان ایشان را پر از عنبر و عمیر (کرده) بر سر پادشاه نثار می‌کردند و یک نیک زن پادشاه در بالای تخت قرار گرفته تاج مرصع در سرو کمر کیانی در میان و از سر تا پاد میانی لعل و جواهر غوطه خورده و برقع بر روی خود انداخته.

بوزسب شاه حیران آن بارگاه شده، که در جمیع عمر خود (نظیر آن) ندیده بود.

پس خوانسالار در آمد و سفره انداخته پانصد لنگری طعام رنگارنگ کشیدند.

چون از طعام خوردن فارغ شدند و دست شستند دیدند که ملازم ها قدم به اندرون بارگاه نهادند و دامن خود را پر از برات کرده به پیش آن جماعت آوردند و هر کسی دست دراز کرده به اقبال خود برداشتند و بیرون رفتند و به نزد خزینه دار فرقه برات را می‌دادند و پول می‌گرفتند. پس بارگاه خلوت کردید. بعد از آن پادشاه مصر نگاه کردید که جوانی نشسته است. گفت:

«ای جوان! مگر به شما برات نرسیده است؟!»
بوزسب شاه برخاست و دعا و ثنای پادشاه را به جای آورد و گفت:

«عمر و دولت پادشاه زیاده باد! به فقیر برات رسیده است!»
«مگر نخوانده‌ای؟»
«خوانده‌ام!»
«نگاه کن که چه نوشته است برو از خزانه‌دار بگیر!»
پس بوزسب شاه گفت:

«ای شهریار عالم! بنده به زو و مال و دینار احتیاج ندارم. اما مطلبی دارم، به آن جهت به درگاه پادشاه آمده‌ام از روی حاجت. اگر شد باری دستوری دهد (تا) عرض نمایم.»
«ای جوان! پیش بیا و آنچه مقصود شماست و ممکن است از عهده او بیرون آیم (بگو)!»
پس بوزسب شاه بنزدیک تخت پادشاه آمده چون چشم بوزسب شاه از زیر نقاب بر جمال شاه افتاد، دید یک نازنین است که برابر ندارد و نازنین فرشته کرداری، مقتون آن



فضارا دودرویش ...

نازنین گردیده آهی سرد ازل دل بر درد
بر کشید و گفت :
يك نظر دیدم و صد تیر ملامت خوردم
دانه ناچیدم و در دام بلا افتادم
پس بوزسب شاه چنان عاشق شده
بود که تاب نداشت ، نهایت خود را
به هزار حيله نگاه می داشت . پس
گفت :

ای ملکه آفاق ! مطلب بنده
اینست که اگر کنجهای روی زمین و
خزانههای پادشاهان همه از شما باشد
باین کرم و سخاوت که تو داری
وفا نمی کند .
(ملکه) چون این سخن بشنید
تبسم نمود و گفت :

ای جوان ! به آن خداوندی
که عالم را آفریده است قسم که
من چهارده سال است که بر سر
پادشاهی نشسته‌ام و این زر سرخ که
می بینی هر روز به درویشان و مسکینان
و اعلی وادنی میان می دهم نه خانه
دارم و در هر خانه چهار صدفه ساخته
و در هر صدفه ده خسروی گذاشته
و خهپا پر از لعل و گوهر و جواهر و
یاقوت و هر صدفه اش ده ذرع عرض
و دوازده ذرع طول دارد و از ابتدای
خیرات که بنا نهاده‌ام تا حال از يك
صدف برداشته‌ام و به این جماعت می
دهم هنوز فهم نتوان کرد که از این
صدف برداشته اند یا نه ، باز به همان
دستور است که بود .

اگر من تاروز قیامت زنده باشم
و از آن کنج برای رضای خدای تعالی
بدهم آخر نخواهد شد .

اما ای جوان ! من با خود شرط
کرده بودم که هر کس از من احوال
بپرسد ، دو مطلب به او دارم که اگر
دو مطلب مرا به فعل آورد ، من به
رضای خود به نکاح او در آیم و تخت
پادشاهی را نیز بدو واگذارم .

چون این سخن سمع بوزسب
شاه رسید ، از شادی در پوست نمی
کنجید ، زبان به دعا و ثنای پادشاه
بر کشود و گفت :

ای ملکه آفاق ! ای تاج سر
پادشاهان ! بیان فرما شاید که بنده
بتقدیر رسانم !

پس ملکه زبان بر کشود و گفت :
ای جوان ! بدان و آگاه باش
که در چین پادشاهی است که چهارده
سال است که از سر تا پاسباه پوشیده
است و روز شب کار و گریه و زاریست
می خواهم بدانم که گریه (او) از

برای چیست ؟ و دوم آنکه در شهر
یمن پادشاهی است که نام (او) بوزسب
شاه است . خانه چهل در ساخته است
و هر درویشی که به دروازه بیاید يك
اشرفی به او می دهد ، پس او نام خود
را حاتم طائی نهاده است و نام حاتم
بدنام کرده است . پس بیاید که سر او
را از برای من بیاوری .

پس بوزسب شاه قبول این معنی
نموده زمین ادب بوسه داد و برخاست
از بارگاه بیرون آمد و روی به حجره
خود نهاد . چون (به حجره) خود آمد
غلامان و ملازمان خود را فرمود که
شتران را به زیر بار کشیده برداشتنند
و (آنها را) روانه یمن نمود و خود
تنها راه چین را پیش گرفته و در هیچ
جای پایدار نشده قطع مراحل و طی
منازل کرد تا پس از مدتی به شهر
چین رسید و در کاروانسرا فرود آمد
بعد از آسایش برخاست و متوجه بازار شد
و اسب خود را بفروخت و یک دست لباس
درویشانه بخريد و بر تن خود راست
کرده پس خود راه دربارگاه چین
رسانید و در گوشه‌ای دربارخانه
پادشاه فرار گرفت و شب و روز انتظار
برد که شاید پادشاه بیرون بیاید و
او را طلب کند یا بوسیله‌ای از احوال
درویشان باخبر شود .

اما حاصل کلام ، یکسال تمام
بود که بوزسب شاه شب و روز به آن
موضع بود و پادشاه همیشه آن
درویش دلریش محنت اندیش را ملاحظه
می کرد .

پادشاه باخود اندیشه کرد که
مدتی مدید است که این [شخص] آدرین
موضع فرار گرفته است . آیا مطلب
او چه باشد ؟ و از ملازمان شخصی را
فرستاد تا درویش را آورند . چون
درویش به خدمت پادشاه آمد دعا
ثنای پادشاه را بجای آورد .

بعد از آن پادشاه جای نمود که
ای درویش بنشین ! پس درویش سجده
کرده نشست .

پس پادشاه فرمود که تا شربت
آوردند . بعد از شربت طعام آوردند .
چون از طعام فارغ شدند پادشاه به
قدر یکساعت خاموش بود و حرف
نمی زد و گریه و زاری می نمود . بعد
از آن آرام یافت و گفت :

ای درویش ! مدتی است که
می بینم تو درین در خانه مکان
گرفته‌ای - الحاصل آنچه مطلب تو
باشد بگو تا مطلب ترا بر آورم !

پس بوزسب شاه این سخن را
شنید . زبان به دعا و ثنای پادشاه بر
کشود و گفت :

عمرو دولت پادشاه زیاده باد ؛
بدان و آگاه باش که همین مطلب در
دل بنده گره شده است و این آرزو
دارم که این عقده را از دل من کشایی
و سب سیاه پوشیدن تو و گریه کردن
شبانه روزی چیست ؟

چون پادشاه این سخن بشنید آه
سرد از جگر بر کشید و گفت :
از دست دریده پیرهن را
کای مرده چه می کنی کفن را
پس در حال گریبان چاک کرد
و دست بر سر زد و نوحه و زاری می
کرد که دل سنک آب می شد و از
آرزوگی مجلس بر هم خورده شد .

پادشاه برخاست و برفت و
ملازمان پادشاه چون آن حال را
مشاهده کردند دست بر چوب از چهار
طرف درویش را بزدند .

اما چون درویش فریاد بر آورد
ناگاه صدای درویش در خلوت خانه
بگوش پادشاه رسید . پادشاه خادمی
را فرستاد که برو درویش را بیاورد .
پس درویش را آوردند . چون
چشم پادشاه به درویش افتاد گفت :
« ای درویش ! بنشین ! » پس درویش
نشست .

پادشاه گفت :
ای درویش ! به خدای لایزال
قسم که من چهارده سالست که کارم
گریه و زاریست ، کس را قدرت نبود
که از من احوال پرسد به غیر از تو
و اگر به جای (تو) کسی دیگر بود
او را به قصاص می رسانیدم . اما بتو
رحم کردم که تو مردی غریب و
درویشی * پدر من پادشاه و پایتخت او این
شهر بود . قضا را روزی پدرم در میان باغی
مجلس آراسته بود . من در پیش پدرم
ایستاده بودم که ناگاه پدرم آب
خواست و من جام برداشته رفتم که
از حوض آب پر کنم (و) بیاورم .
اما شب بود و ماهتاب بود ، ناگاه
در آن آب عکس جمالی نازنین را
دیدم . نشسته دست انداختم در میان آب
و جست و جوی کردم که او را به دست
آورم که ناگاه از بالای درخت صدای
خنده ای بگوشم رسید . پس سر را
بالا کردم . ناگاه چشمم بر جمال
نازنینی افتاد که به صد هزار دل
عاشق ببقرار آن پریشان شده و تفرع
وزاری کردم پس آن نازنین زبان بر

کشاد و گفت :
ای آدمیزاد ! من پریرادم .
آدمی زاد کجا ، پریراد کجا ، خصوصاً
(که) در آدمی زاد و فانی باشد !
برو این دام بر مرغ گردونه
که عنقار ابلند است آشیانه
من در جواب آن پری زاد گفتم :
ای نازنین !
ز خویشان من بدم سیر از
ملامت
که خود را دور دارم در
سلامت
چه سود اکنون مرا پند ای
پری وش
که افتادم ز عشقت در
ملامت
چون این بیت را از من شنید
گفت :

ای آدمی زاد ! آمده بودم
بدین موضع رسیدم و این مجلس را
دیدم ، اندک ساعتی ایستادم که تماشا
کنم . به شما دوچار شدم . پس نمی
گذاری اینجا باشم حالا بروم !

پس بال بر بال زده پرواز کرد و
برفت . چون این سخن بشنیدم و این
حال را دیدم از پا در افتادم و بی هووش
شدم . چون به هوش آمدم سر خود را بر
زانوی پدرم دیدم و بنیاد گریه و زاری
بکردم . چون این حال را پدرم دید
گریبان چاک کرده و تاج از سر برداشته
بر زمین زد و فریاد بر آورد و گفت :
ای جان پدر ! چه حالت
است که درین وقت پیری بر سر من
آوردی !

و بزرگان دولت همه جمع شدند
و هر کسی سخنی می گفت و من نمی شنیدم .
بعد از آن پدرم فرمود که منجمان را
طلبیدند . چون منجمان همه حاضر
شدند و در کتاب خود نظر کردند
گفتند :

ای شهریار ! هر چند که نظر
می کنیم ، هیچ رنجی به شاهزاده
نرسیده است . اما به درد عشق گرفتار است
که چنین بیقراری می کند .
درد عشقی کشیده‌ام که مورس
زهر هجرى کشیده‌ام که مورس
پس پدرم (چون) این سخن از
منجمان بشنید رو بپن کرد و گفت :

ای جان پدر ! در دل خود را
بمن بگو تا هر چه مطلب تو باشد منم به جان
داشته به تقدیم برسانم و دختر هر
پادشاه را که خواهی از برای تو
در زیر زمین باشد او را بیرون می آورم



ناگاه چشم به جمال نازنینی افتاد...

کس خبر پریراد معلوم نکردم . فد
را گذارم در زیر پادهند (۱) افتاد .
و اما در آن ولایت پیری روشن ضمیر
را مشاهده کردم که دویت و هشتاد
سال از عمر او گذشته بود و مثل
لقمان خود را به حکمت نگاه داشته
و تسخیر جن هم میکرد .

چون او را بدیدم معلوم من شد
که این مشکل را غیر از او کسی دیگر
←

۱ - زیر باد هند در اصطلاح
جغرافی نویسان قدیم نام جزایری
بوده است که ظاهراً می توان آنها
را با مجمع الجزایر ذیمة الحمل
(Maledievs) تطبیق کرد .

نویسندگان مختلف عقیده داشته اند
که در این جزیره ها عجایب خلقت
مانند دوال پایان و پیلکوشان
بوزینگان و جانوران بری و بحری
عجیب و فراوان و درخت « و فواق »
که میوه های آن همانند سر آدمی
است وجود دارد . زکریای قزوینی
در « عجایب المخلوقات » شرح عجایب این
جزایر را (که غالباً موهوم و عاری
از حقیقت است) به تفصیل داده و این
عجایب از آن کتاب به افسانه هائی
نظیر وامق و عذرا - سلیم جواهری
و کتب دیگر راه یافته است .

[که] تسلی خاطر شاهزاده باشد و بلکه
حق تعالی وسیله ای سازد که خبری
از او بیابند و برای ما بیاورند ، شاید
که او را پیدا کنند .
پس پدرم این سخن را [که] شنید
خوشحال شد و خلعت به وزیر داده کسی
را به طلب من فرستاد . من برخاسته
به بارگاه قدم نهادم و دعا و ثنای پادشاه
را به جا آوردم و بعد از آن به جای خود
قرار گرفتم . بعد از آن پدرم گفت :

این مردان جهان دیده و کار
آزموده و پیران بر گزیده را طلب کرده
و زر و سیم به ایشان داده ام . سپس
نوبه ها گذاشته اند [که] اگر خبری شود
به جهت من بیاورند . ازین معنی
بسیار خرم شدم تا مدت یکسال و نیم
بگذشت و من شب و روز در این اندیشه
بودم که کی باشد خبر خوشحالی به
من برسد . القصه ، آن جماعت که
به طلب دختر رفته بودند ، یکی از
آن جماعت قدم باندرون بارگاه
نهاد و دعا و ثنای پادشاه را بجای آورد .
پس احوال پرسید . ناگاه آن مرد
زبان بگشود و گفت :

عجب کار مشکلی پیش آمده
است ! آدمیزاد کجا ، پریراد کجا !
خصوصاً که نه او را نام می دانم و نه
مکان او را می شناسم . پس ای وزیر !
درین چه فکر کنم ؟ !
- زندگانی پادشاه دراز باد !
شهرزاده را به خدمت شما حاضر می سازم
و از مردان دنیا دیده کار آزموده به
مجلسی طلب کنید و مبلغهای کلی به ایشان
بدهید و به اطراف عالم روانه سازید

ای شهریار ! بدان و آگاه
باش که این فقیر چهار کنگ عالم را
گردیده ام و برهم زده و از هیچ

و اگر در قمر زیا باشد غواص فرستاده
او را بیرون می آورم !
چون من این سخن را شنیدم بجز
از راستی چاره ای ندیدم و بسا خود
گفتم :

راستی آور که شوی رستگار
راستی از تو ظفر از کرد کار
چون به غم افتی ز کم و کاستی
از همه غم رستی اگر راستی
از اول تا به آخر آنچه دیده بودم
همه را به وزیر گفتم . وزیر بسیار از
راست گفتن من خوشحال شده از پیش
[من] برخاست و به خدمت پدرم رفت
[و] آنچه از من شنیده بود ، بالتام
به پدرم عرض کرد و چون پدرم از احوال
من اطلاع یافت آه سرد از دل پر درد
بر کشیده گفت :

عجب کار مشکلی پیش آمده
است ! آدمیزاد کجا ، پریراد کجا !
خصوصاً که نه او را نام می دانم و نه
مکان او را می شناسم . پس ای وزیر !
درین چه فکر کنم ؟ !
- زندگانی پادشاه دراز باد !
شهرزاده را به خدمت شما حاضر می سازم
و از مردان دنیا دیده کار آزموده به
مجلسی طلب کنید و مبلغهای کلی به ایشان
بدهید و به اطراف عالم روانه سازید

عجب کار مشکلی پیش آمده
است ! آدمیزاد کجا ، پریراد کجا !
خصوصاً که نه او را نام می دانم و نه
مکان او را می شناسم . پس ای وزیر !
درین چه فکر کنم ؟ !
- زندگانی پادشاه دراز باد !
شهرزاده را به خدمت شما حاضر می سازم
و از مردان دنیا دیده کار آزموده به
مجلسی طلب کنید و مبلغهای کلی به ایشان
بدهید و به اطراف عالم روانه سازید

نمی تواند کشور.

چون این سخن به سمع پدرم رسید بسیار خوشحال شدو خلعت به او داد. بعد از آن روی را بوزیر کردو گفت:

— ای وزیر! درین باب چه فکر می کنی؟ که در همه عالم به تغییر ازین فرزندی ندارم. پس فرزند خود را به این حال نمی توانم دید.

ناگاه وزیر عرض کرد که: عمر و دولت پادشاه زیاده باد! مرا چنین به خاطر می رسد که من و شما شاهزاده را برداشته برسیم سوداگران به زیر بادهند برویم، شاید خدای تعالی وسیله ای سازد که آن پیرروشن ضمیر این عقده را بکشاید و از قید فرزند فارغ شودو شاهزاده هم به مطلب برسد.

پادشاه گفت که من هم این فکر را کرده بودم، ای وزیر آفرین! پس وزیر را خلعت داد.

آننگاه اسباب سفر را مهیا کردند و چند قطار شتر بزیر بار کشیدند و از فماش و لعل و جواهر با نمودند و چند غلام و کتیزان ماهرو همراه (بر) داشتند.

و پادشاه از امرای خود یکی را برگزیده برجای خود نصب کرده به جانب زیر باد هند روانه شدند.

چون پادشاه و وزیر و شاهزاده روان شدند و هر جا منزل به منزل قطع نموده به زیر بار هندی رسیدند در کاروانسرا حجره گرفته و بارها را به حجره کشیده یکی دیگر به جهت پادشاه ترتیب دادند.

پس شاهزاده همراه وزیر و شاه در کاروانسرا قرار گرفتند و بعد از آن طعام آوردند و از طعام خوردن فارغ شدند تا سه روز در کاروانسرا (از) رنج راه بیاسودند.

بعد از آن علی الصبح برخاسته در بازار آمدند و در همه جا سیر کتان به تفحص پیرمرد بودند تا خانه او را یافتند و قاعده پیرچنان بود که هر هفته یکبار به خانه پادشاه میرفت و با پادشاه صحبت می داشت و باز به خانه خود می آمد.

پس وزیر گفت:

— ای شهیار عالم! بدان و آگاه باش (که) یکبار نمی توانیم با آن پیر مرد روشناسی انداختن.

می باید حیله ای ساخت که با او چطور روشناسی کنیم، شاید که به مطلب خود برسیم.

— چه حیله ای باید بسازیم؟

— باید که ما دو برادر باشیم و در سر این راه بنشینیم و شاهزاده را هم گنگو هم کر کنیم. هر هفته که پیر به خانه پادشاه می رود ما را به سر راه می بیند، در آخر البته از ما خواهد پرسید. پس تا آنچه احوال که بر سرمان گذشته است خواهیم گفت!

پس پادشاه این سخن را شنید قبول نمود و آمدند بر سر راه ساکن شدند. القصه، تا مدت سه ماه برین بگذشت. بزودی آن پیر از آن جا می گذشت این سه نفر را بدید. پس پیش ایشان آمدو گفت:

— ای یاران! شمار آمدتی است که در سر راه می بینم. آیا مطلب شما چه باشد؟

وزیر دعا و ثنای پیر را به جای آوردهو گفت:

— ای خداوند! مادو برادریم آمده ایم، و هر دو چشم به این پسر داریم و سوای این پسر فرزندی بگری نداریم و از راه دور آمده ایم. از برای رضای خدا علاج اورا بکنید.

— چه مرض دارد؟

— ای پیر روشن ضمیر! بدان و آگاه باش که این پسر هم گنگک است و هم کر!

— این پسر مادر زاد است یا بعد از تولدش چنین شده است؟

— ای پیر روشن ضمیر! بدان و آگاه باش بعد از تولدش چنین شده است!

— به توفیق خدا علاج اورا بکنم اما بشرط آنکه سه سال خدمت مرا بکند و آنچه از دست من بیاید خواهد کرد.

پس ایشان گفتند که ما منت داریم و شاهزاده نیز اشارت کرد یعنی قبول کردم.

بعد از آن آمدم و دست پیر را بوسیدم. پس پادشاه (و) وزیر اورا وداع کردند و به حجره برگشتند. پادشاه غلامان را فرمود که تا شتران را بار کنند و رو به جانب چین کنند.

پس آن (پیر) مرا به خانه خود برد. چون به در قصر ملوکانه ای رسید که پادشاه را میسر نبود، آن پیر

پیش آمده کلید از جیب خود بر آورده به دست من داد، من رفتم در را واکردم يك خانه وسیع دیدم که چهار جانب خانه تاسقف خانه کتاب بر یکدیگر چیده واسم هر کتابی را بر پارچه کاغذی نوشته و در پشت هر کتابی چسبانیده اند (که) اگر به کتاب احتیاج باشد سرگردان نشود. اما من جاروب بر داشتم و خانه را جاروب کشیدم و پاکیزه کردم و آن پیر از من خوشحال شد و هر گفتگو که داشت با من می کرد و همراه او نان و طعام می خوردم.

خدای تعالی هر اطعمه و اشربه ای که از برای تناول خلق کرده بود در خانه آن پیر مرد به هم می رسید.

پس هر وقت به من اشاره میکرد که ازین خورشت ها که دلت می خواهد بخور. پس یکروز آن پیر دست در جیب کرده کلیدی بیرون آورده و رو باطاق روانه شد. من هم از عقب اورفتم و نگاه (کردم) در می دیدم از فولاد (که) قفل بزرگی بر او زده اند.

ناگاه آن پیر در را بگشود و قدم به اندرون گذاشت و از آن طرف در را محکم کرد و من در بیرون ماندم و در دغدغه افتادم که آیا در این خانه چه چیز باشد؟

پس بعد از ساعتی بیرون آمدم و در را باز قفل کرد و به اطاق نزول نمود و من (همه) روز در این فکر بودم که آیا در آن خانه چه چیز باشد؟

القصه، چند گاه ازین مقدمه بگذشت پیر به اندرون خانه کاری داشت و خود نمی توانست که به اندرون برود. پس کلید را از جیب خود بیرون آورده و بمن داده اشارت کرد که برو در فلان اطاق فلان چیز را از برای من بیاور. پس در ساعت آن کاری که استادم گفته بود به طمعش به جای آوردم. پس هر روز خدمتی که لازمست برای او زیاد به جای (می) آوردم و پیر هم با من متفق و مهربان بود تا آنکه کلید خانه هارا جمله به من سپرد.

اما راوی گوید که یک اطاق داشت آن اطاق زرین تاسقف هر چه کتاب داشت در آنجا بود و کلید آن را به هیچ کس نمی داد. ناگاه کلید آن خانه را به من داد و گفت برو فلان چیز را از برای من بیاور. در ساعت رفتم و در را گشودم و به اندرون پا گذاشتم دیدم که هر اطاق

زر از طاقچه تاسقف به روی یکدیگر کتاب چیده اند. پس من دست دراز کردم از آن کتابها یکی را برداشتم و خواندم. دیدم که هر چه خدای تعالی آفریده بود در آنجا نوشته اند، مطالعه نمودم. اما هر هفته آن پیر به خدمت پادشاه میرفت و من در خواندن آن کتابها مشغول می شدم.

دو سال و هشت ماه در خدمت آن پیر بودم، چنان خدمت کردم که جمیع کلیدها را به من سپرد سوای کلید آن خانه که خودش روز در آنجا بسر میبرد.

پس همیشه آرزوی من این بود که بدانم در آن اطاق چه چیز است که مرا به آن خانه نمیرسد. و اما (در) علمو ادب و حکمت و نجوم چنان شدم که یکانه آفاق کشتم و دوازده مرتبه بهتر از استاد شدم و این کنگی و لالی که خود عنوان کرده بودم حال یقین داشتم که علاج آن می شود.

روزی در خانه نشسته بودم که یک نفر از ملازمان پادشاه نزد آمد پس کلیدها را به من سپرد و مرا همراه خود ببرد و چون به بارگاه پادشاه رسید شاه برخاسته بیرون آمد و سلام کرد و گفت:

— ای پیر روشن ضمیر! بدان و آگاه باش که امشب در حرم خوابیده بودم که دخترم در بالای تخت فریاد و افتان بر آورد.

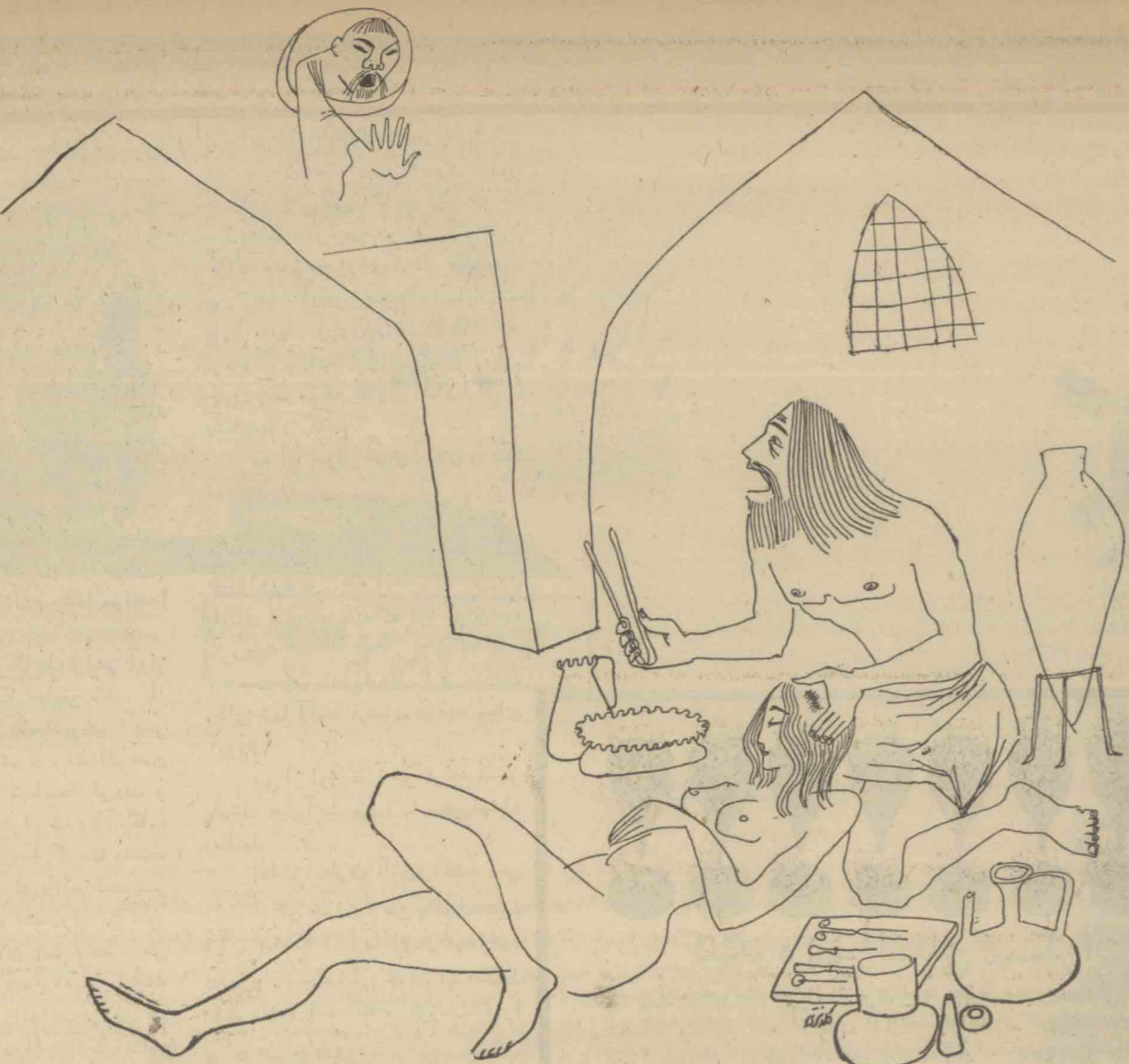
پس من پیش رفتم و دیدم که دختر فریاد میکند.

ای پیر روشن ضمیر! من از حال او بسیار پریشان شدم.

پس پیر گفت: غصه مخور و اندیشه مکن! که انشاء الله علاج او می شود.

پس گفت: دختر را بیاورید تا ببینم.

پس دختر را آوردند. بر دختر ملاحظه کرد و گفت دختر را به حمام برند. پیر نیز بحمام رفت و حب نیت بی هوش دارو به دختر داده دختر را مد هوش نمود و تیغ برداشته کاسه سردختر را سوا کرده دید که یک سر دختر را باز بجای خود گذاشتم و بخیه کردم و دختر را به هوش آوردم و بخانه پادشاه فرستادم و پادشاه بسیار خوشحال شد و من دست به جیب پیر کردم و آن کلید را که همه وقت از پنهان می داشتم بیرون آوردم و از حمام بیرون آمدم و خود را بخانه پیر رسانیدم و در را باز کرده به اندرون خانه رفتم دیدم که رحلی دانه نشان در آن اطاق



دختر را بحمام بردند و کاسه سر او را باز کردند

نمیترسی که بچه های مرا به آب و آتش انداختی!!

۱ - این هلاک شدن پیر اشاره و تعریض بدین نکته است که هندوان قدیم از آموختن دانشهای خویش به بیگانگان سخت امتناع می کردند و میکوشیدند تا قهرنگ و علوم ایشان از دروازه هند خارج نشود و بدست ملل دیگر نیفتد. این مطلب از مقدمه کلیله و دمنه و تفصیل آوردن برزویه این کتاب را بایران کاملاً مستفاد میشود و ابوریحان بیرونی در کتاب «تحقیق ماللهند» نیز بصراحت بخل و امساک بیگانگان یاد کرده است.

۲ - چنانکه خوانندگان عزیز دیده اند، تا اینجا شاه چین نام معشوق خود را نمیدانست، مگر اینکه از برکت کتابهای پیر نام وی را نیز کشف کرده باشد!

گذاشته اند و کتابی در بالای رحل نهاده اند. چون کتاب را ملاحظه کردم دیدم که کتاب تسخیر اجنه است و شروع به خواندن نمودم، دیدم که اجنه ها بر سر من جمع شدند و گفتند که چه خدمت داری، بگوئی تا بجای آوریم!

من گفتم که بروید کلچهره بانو را به جهت من بیاورید (۲) در حال رفقه کلچهره بانو را بزنند و آوردند و من گفتم که میل و محبت بر تو دارم. می خواهم تو هم به من مهربان باشی، کلچهره بانو گفت:

— سلوک پیری زاد با آدمیزاد نمیشود چرا که در آدمی زاد و فانی باشد اما بشرطی ترا بشوهری قبول میکنم که هر کاری که میکنم با من رجوع نداشته باشی و هر گاه از کرده من ترا ناخوش آید من ترا بشوهری اختیار نخواهم کرد.

من قبول کردم. در حال کلچهره بانو دست بگردن من آورد. من

چون بانو این سخن از من بشنید (گفت) که وعده من بانو با تمام رسید شروطی که کرده بودیم شکستی و حال هر گاه فرزندان خود را می خواهی بگویم که حاضر شوند .

اول پسر بزرگ را آواز داد ، در ساعت حاضر گردید و بانو از پسر پرسید که در کجا بودی ؟ پسر زبان بکشود و گفت من درس میخواندم و تمام کرده بودم و می خواستم آمده بخدمت شما مشرف شوم که ناکاه صدای شمارا شنیدم و آمدم . بعد پسر وسط را آواز داد ، او نیز حاضر شده گفت ای فرزند در کجا بودی ؟ گفت درس می خواندم و شما مرا صدا کردید .

القصه ، پسر کوچک را هم آواز کرد ، او هم در حال حاضر شد . باز گفت ای پسر در کجا بودی ؟ پسر گفت که می خواستم بسم الله الرحمن الرحیم بگویم که شما صدا کردید و آمدم و بخدمت مشرف شدم (آنکاه) دست همه فرزندان را گرفته بدست من داد و خود را در تنورا انداخت و پسر بزرگ هم در پس او (خود را) در تنور انداخت و بعد از آن پسر وسط . من دست و پاچه شدم دیدم که پسر کوچک هم خود را در آتش انداخت و من هم می خواستم که (خود را) در آتش اندازم که غلامان از پس مرا گرفتند .

پس ای درویش، از روی پریشانی و خاطر غمگین از آن تاریخ تا حال چهارده سال است که من شب و روز گریه و زاری می کنم .

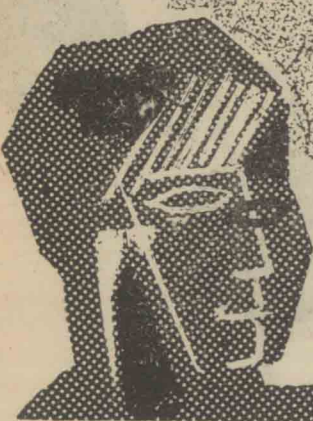
پس ای درویش کسی (که) ازین نوع پسران و همچون کلچهره بانو نازنینی از دستش بیرون رفته باشد اگر صد سال در فراق ایشان بگرید هنوز کم است .

خصوصاً حالا چهارده سال است که در فراق کلچهره بانو مثل مجنون (شده ام) و اگر سر در بیابان بگذارم در عشق او کم است .

ای درویش بسکه جان سخت زنده مانده ام و تا حال از خود به کسی اظهار نکرده بودم نهایت چون تو درویش و غریبی ترا رحم کردم و اگر در جای تو دیگری می بود، بنداز بندش جدا می کردم ، نهایت بتو گفتم .

پس بوزسب شاه این سخن را بشنید و برخاست و دعا و ثنای پادشاه را به جای آورد و بیرون آمد و رو به حجره خود نهاد و در بازار آمد و یک دست رخت

پراننده کوئی نامی یک مسافر



از: ناصر موفقیان

پاریس - ۸ نوامبر ۱۹۶۰

دوست عزیز ،

نمیدانم هرگز برایت پیش آمده است که پس از يك غیبت نسبتاً طولانی دو باره بشهر و دیاری برگردی که چندین سال پیش در آن کشت و زندگی داشته ای ؟ اگر چنین پیش آمدی برایت کرده باشد یقیناً درك کرده ای که مسئله گذشت زمان - و بطور فرعی، کلیه مسائلی که ناشی از این امر هستند - تا چه حد به طرز زندگی مردم يك سرزمین بستگی دارد ! میخواهم بگویم که زمان را خود آدمها میسازند .

داشتم مینوشتم «زمین و زمان» ، ولی متوجه شدم راجع به زمین مثل اینکه دیگر مسئله ای در بین نیست . همه دیگر کم و بیش معتقد شده اند که «زمین» را آدمها میسازند، البته اگر دلشان بخواهد. ولی ، راجع به زمان هنوز نه فقط بار ابهامات گذشته روی دوش ما سنگینی میکند ، بلکه کیفیت کنونی آنها هنوز در میان انبوهی از توهمات و فرضیات فلسفی و ریاضی در مغزها منعکس می شود .

نتیجه کلی هم این شده است که ما مردم عادی که با محاسبات ریاضی غامض سر و کاری نداریم غالباً زمان را «بازیگر» پرهوسی میدانیم که هزار رنگ و نیرنگ در چننه تپی ناشدنی خود دارد و طبق دلخواه آنها را گاه بگناه برخواهد می کشد ...

مغز من کوچکتر و ناقص تر از آنستکه بتوانم راجع به گذشت زمان گفتگو کنم، ولی متأسفانه اولین احساسی که پس از ورود باین سرزمین بمن دست داد ، همین مسئله زمان بود . بروز این احساس کاملاً غیر مترقبه بود، چون در ضمن راه با اینکه مرکب آسمان پیمای ما از لابلای ابرها راه خود را میکشود و پیش میرفت ، محیط طوری بود که پای آدم از زمین سفت کنده نمیشد .

منظورم اینستکه آدمهایی دور و برم بودند که در میان فضا ، چشم از زمین بر نمیداشتند و مرتب از شگفتی های طبیعی و انسانی آن میگفتند و میپرسیدند . از همه جالب تر ، آقای جا افتاده ای بود که کنار من جای داشت * يك کتابچه کلفت جلویش بود و مرتب می نوشت . با خط خیلی ریز و دقیق . و ، حتی يك کوه ، يك نوار سیاه رودخانه ، یا يك لکه ناشناس در سطح زمین را هم رد نمیداد ، سئوالش زیاد چنگی بدل آدم نمیزد ، گاهی حوصله آدم را سرمیبرد .

- این رشته کوههای البرز است ؟

- بله ، بنظرم .

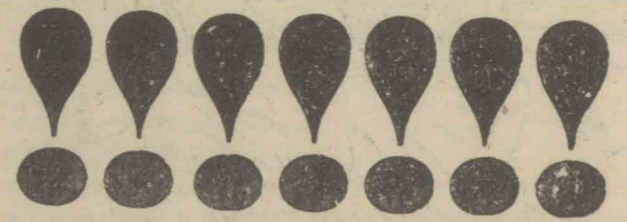
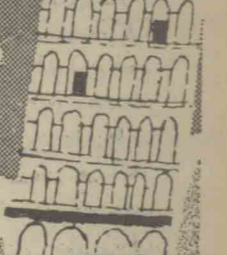
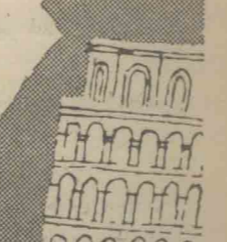
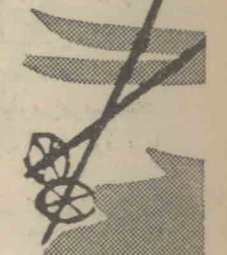
- الان ما کجا هستیم ؟

- الان ... بنظرم ... یعنی که ... درست نمیدانم ! ...

- این دریای خزر است ؟

- حتماً . قاعدتاً ...

در میان هر سؤال و جواب ، آقای جا افتاده مدتی از پشت دریچه هواپیما به



کنگره بین المللی مسکرات

یست و ششمین کنگره بین المللی مربوط به مصرف مشروبات الکلی و عواقب آن هفته گذشته با شرکت بیش از نصد نماینده از کلیه کشورهای اروپا و عده زیادی از سایر کشورهای جهان در شهر استکهلم پایتخت سوئد تشکیل شد. کلیه مسائل مربوط به میخوارگی از جنبه طبی آن گرفته تا جنبه های اجتماعی و آزمایشات بر روی حیوانات و مقایسه قوانین مربوطه کشورهای مختلف مورد بررسی قرار گرفت .

مطابق تحقیقاتی که مشترکاً در کشورهای اسکانندیناوی انجام شده است شرایطی میان پسران جوان رابطه مستقیم و خطرناکی با عکس العمل و طرز فکر والدین آنها دارد و قوانین و آگاهی از آن چندان اثری ندارد بعنوان مثال از میان کشورهای اسکانندیناوی جوانان دانمارکی بیش از سایر جوانان مشروب مینوشند چون پدران و مادران آنها کمتر در این مورد سختگیری می کنند در حالی که در فنلاند خلاف این موضوع صادق است و جوانان فنلاندی کمتر از جوانان سایر کشورهای اسکانندیناوی به مشروبات الکلی معتاد هستند و این موضوع بطرز فکر اولیاء آنها بستگی دارد .

يك بررسی جالب نیز توسط سازمان انکره رئیس شرکت نیمه سوئدی آنسوار پیرامون رابطه مصرف نوشابه های الکلی با مصرف دخانیات تقدیم کنگره شد .

شرکت نیمه آسوار طی پرسشنامه هایی که بین کلیه مردم سوئد پخش نموده است ۱۴ این نتیجه رسیده است که رانم الخمر ها معمولاً سیگار نمی کشند در حالی که عده زیادی از سیگاریها در عین حال الکلی هم هستند و تعداد این نوع سیگاریها بر مراتب بیشتر از کسانیست که سیگار نمی کشند ولی مشروب می خورند .

مرک و میر، خودکشی، تصادفات مربوط به رانندگی و راهنمایی و خطرات مربوط بکار و مشاغل فنی و صنعتی نیز مورد مطالعه قرار گرفت و بررسیهای بعمل آمده حاکی از اینست که الکل رول مهمی در این امور بازی مینماید . جنایات نیز با الکل رابطه بسیار نزدیکی دارد و مطابق تحقیقاتی که توسط دانمارکیها بعمل آمده نشان میدهد که تقریباً کلیه جنایات وحشیانه بعد از مصرف الکل ناشی شده است. دزدی و سایر جنحه ها نیز اغلب در اثر مصرف الکل مورد ارتکاب واقع میشوند .

است
آکر
مشهور
بکنایه
۱۲۶
حرف
ناطق
سال
آورد
امروزه
مداوم
وی



آقای جا افتاده مرتباً
سؤال میکرد ...

ولی از فضا این اولین باری نبود که این شهر بیگانه را میدیدم و بنظرم اشکال کار از همینجا ناشی میشد.

چندین سال بین دفعه اولی که اینجا را دیده بودم و ایندفعه فاصله زمانی وجود داشت و من انتظار داشتم که با هر اروپیک تغییر عجیب و غریب در این شهر مواجه شوم. شاید انتظار بیجائی بود، ولی برای آدمیکه از تهران پریهایوی ما آمده باشد، این انتظار زیاد بیجانیتست. بهمین جهت بود که وقتی با واقعیت این شهر روبرو شدم، حواسم معشوش شد: ایستگاه اتوبوسی که سالها قبل میشناختم همانجای سابق خود بود و عجیبتر اینکه حتی شماره خط اتوبوس هم عوض نشده بود! شکل بلیطهای اتوبوس هم همانطور بود که سالها قبل بود.

ترازوی خودکاری که سالها پیش کنار فلان خیابان دیده بودم، با همان رنگ و شکل، گوشه همان خیابان، سر جای خود قرار داشت و یکمیلتر هم جایجا نشده بود و کار هم میکرد! امتحان کردم. انکار نه انکار که این همه سال از سر این خیابان و این ترازو گذشته است!

نیمکت چوبی کنار فلان گذرگاه همچنان سر جای خود محکم بود، با همان رنگ آبی دهسال پیش. گوئی که این همه باران و برف و سرما و گرمای سالیان دراز از کنار آن گذشته اند! ساعت دیواری کهنی که بر پیشانی فلان ساختمان وجود داشت، عیناً بجای خود باقی بود و طبق مرتب زنگهای آن ثابت میکرد که دقیق کار میکنند. درست مثل سالها پیش.

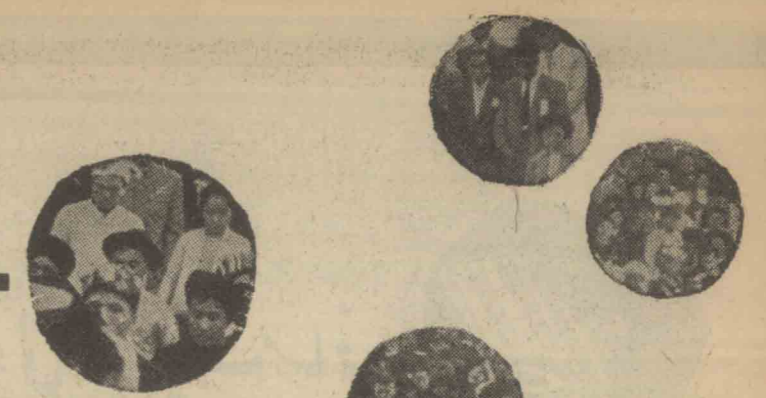
ادارات و مؤسسات عمومی همه سر جاهای خود بودند.

اسامی کوچوها و خیابانها همانهایی بود که سالیان پیش دیده بودم! همه این عجایب باعث میشد که من خودم را گم کنم. تا چند روز درست موقعیت زمانی خود را درک نمی کردم. بنظرم می آمد که در نظرف تمام این مدت آب از آب تکان نخورده است. در حالیکه، در شهر ما، در تهران، همه چیز بسرعت برق کهنه میشود، از کار میفتند، عوض میشوند.

اسم کوچها در طرف مدت کمی سه بار عوض شد و من درست نمیدانم که حالا کدامیک از اسامی سه گانه آن معتبر است. مسیر خطوط اتوبوسرانی، شماره خطوط، ساختمانها و چیزهای دیگر بطور خستگی ناپذیری در حال تغییر و تحول هستند. شاید در هیچ شهر دنیا گذشت زمان مثل تهران ما محسوس نباشد. من نمیدانم طرز اینها «مترقی» تر است یا طرز کار ما. ظاهر آما مال، چون با تحرك بیشتری توأم است! چیزی که هست تحرك زندگی اجتماعی ما بطرز عجیبی منحصر به تحرك سنک و آجر و شفته و رنگ شده است. قسمت عمده نیروی خود را صرف ظاهر سازیهای کودکانه میکنیم. خشت و آجر و چوب و تخته جای همه چیز را کم اشغال میکنند. میلیاردها خشت و آجر هر روز روییم انبار میشود و روز بعد خراب میشود تا دوباره ساخته شود.

بازار میل سازی در تهران شاید گرمتر از هر شهر دیگری باشد و باین ترتیب کم کم عادت کرده ایم که آدمهای دیگر، مردم دیگر را از ورای چوب پرده ها و قالیها و موزائیک کف راهروهای خانه آنها بشناسیم و ارزیابی کنیم و حساب خود آدمها بکلی از دستمان در رفته است. در حالیکه، در این دوره تحول تاریخی کشور خود بیش از هر چیز ما به آدم احتیاج داریم. آدمهاییکه نماینده يك تحرك واقعی ذهنی و فکری باشند.

پاریس و لندن و سایر شهرهای اروپا «در ایوبین سینما» ندارند، ولی آدمهایی دارند که ما ناچاریم دست نیاز بسوی آنها دراز کنیم. آیا وقت آن نرسیده است که طرز «ساختن» این قبیل آدمها را از آنها اقتباس کنیم؟ ■■



فضا خیره میشد، بعد شروع به نوشتن میکرد و چند صفحه کاغذ را سیاه میکرد. چند لحظه بعد، حوصله اش سر رفت. زنگ زد و وقتی يك متصدی از اطاقك خلبانی بیرون آمد بالحنی شدید با او اعتراض کرد:

— آقا! فکر مسافرتین هم باشید. بیش از یک ربع است که پرواز میکنید و هیچ اطلاعی از موقعیت هواپیما نمیدهید! آخر ما باید بفهمیم کجا هستیم!...

مأمور عذرخواهی کرد و چند لحظه بعد، صدای وزوز بلند کو بکوش رسید:

— خانمها و آقایان محترم! هواپیماها اکنون رژیم موتور را عوض میکنند... ارتفاع... عرض جغرافیائی... درستت چپ شهر تبریز... درستت راست... و، آقای جا افتاده بسرعت یاد داشت بر میداشت. از اینجا تا آخر کار نصف دفترچه سیاه شد. درست نفهمیدم چه کار و حرفه ای داشت. ولی مسلماً نویسنده حرفه ای نبود. پانزده روز پیش از پاریس حرکت کرده بود و از راه لوس آنجلس و فیلیپین و هونگ کونگ و تهران بیاریس بر میگشت. يك مسافر دیگر که گویا ایتالیائی بود و از سفرنامه نویسی هوائی این یکی تعجب کرده بود، با پوزخندی پرسید:

— راجع به قله کوهها سفر نامه می نویسد؟ بنظرم دفعه اول است که مسافرت می کند؟ ...

آقای جا افتاده گوش تیزی داشت و متوجه این کلام پوزخند آمیز شد. فلمش را روی میز گذاشت، عینکش را برداشت و گفت:

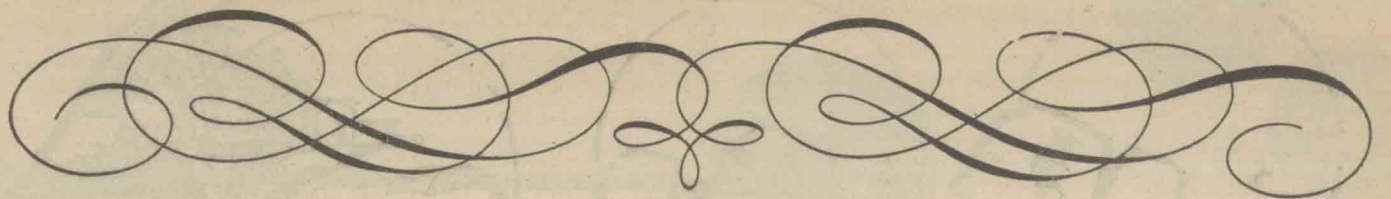
— بنظر تان مسخره می آید؟ ولی بنظر من مسخره اینست که آدم مثل يك کیسه پستی مسافرت کند! ...

لبخند روی لبان طرف خشک شد. روی لبهای منم همینطور. حرف پر معنائی بود. درست نمیدانم حرفش صحیح است یا غلط ولی، این تصویر «کیسه پستی» بطور عجیبی جلوی چشمم جای میگرفت. گاهی کله خودم را روی يك «کیسه پستی» میدیدم، گاهی کله بعضی آدمهای دیگر را. و همینطوری از فکرم میکشید که چقدر از ما، نه فقط مثل يك کیسه پستی مسافرت می کنیم، بلکه طرز زندگیمان هم دست کمی از طرز زندگی «يك کیسه پستی» ندارد. اول کار مقداری حرف بصورت نوشته در قالب ماریخته میشود. ولی غالباً رابطه بین قالب خارجی ما و حرفها و نوشته هائی که درون چنته ماریخته شده از حد ارتباط خشک و بیرونی که بین يك کیسه پستی و کاغذ و پاکت های محتوی آن وجود دارد تجاوز نمی کند. بعد، يك مهر روی ما میزنند و اسم و رسم ما هم مشخص می شود. درست مثل مهری که روی يك کیسه پستی می زنند. و سپس نظیر همین کیسه پستی، بدون هر گونه تعقل و کنجگویی، بطور یکنواخت و بیروح، بسوی مقصد زندگی برآه میافتیم. حال این که، شاید خیلی جالب تر باشد که این سفر زندگی را آدم با کنجگویی بیشتر، با آگاهی بیشتر، با علاقه بیشتر انجام دهد. مردمانیکه سفر زندگی را با چشم و گوش با تری انجام میدهند، ظاهراً همین هائی هستند که ما اسمشان را می گذاریم «ملل راقیه»، «پیش افتاده»، «متمدن». همین هائیکه حسرت زندگی شان را می خوریم. ولی، اشکال کار اینست که حالا هم که پس از چند قرن سکون و غفلت، هم چون حوا به درخت میوه معرفت دندان زده ایم و بی به عریان بودن خود برده ایم؛ باز هوس داریم که بعبادت دیرینه کیسه وار برآه خود ادامه دهیم. هنوز هم برای خیلی از ما مشکل است که دست از روی دست برداریم و با برکی برهنگی خود را ببوشانیم. و از همه تأسف آورتر، اگر کسانی هم بین ماییدا شوند که نخواهند مثل کیسه پستی زندگی خود را بسر برسانند، با آنان میخندیم! ...

دوست عزیز، سر رشته مطلب از ماجرای زمان به جای دوری کشیده شد. در واقع میخواستم بگویم که دست کم بسبب این «کیسه پستی» هم که باشد، حتی در ارتفاعات زیاد هم ارتباط ذهنی من با دنیای خاکی قطع نشده بود.

با وجود این، در نخستین برخوردهای خود با این شهر عجیب، متوجه شدم که مفهوم زمان کم کم از مغزم محو میشود. قاعدتاً در اثر تغییر مکان است که انسان متوجه گذشت زمان میشود و جابجائی از تهران تا پاریس و تفاوت های عمده ای که بین شهرها و این شهر وجود دارد بهتر از حامل دیگر میتواندست بمن حالی کند که زمان معینی در خلال این جابجائی گذشته است.

است
آکر
مشبه
بکنا
۲۶
حرف
ناطق
سال
آورد
امروز
مداو
وی ر



آغاز رنج

از: نیر سعیدی

بدخترم: مریم

ای نوگل شکفته باغ من
 نیمه شب است بهره بیداری
 در انتظار چیست دو چشم باز
 آخرین بگوچه غمی داری

 بهره چشم بسوی فلک داری
 ای روشن از رنج تو وجود من
 از من بخواه آنچه تو میخواهی
 از بهر تست بود و نبود من

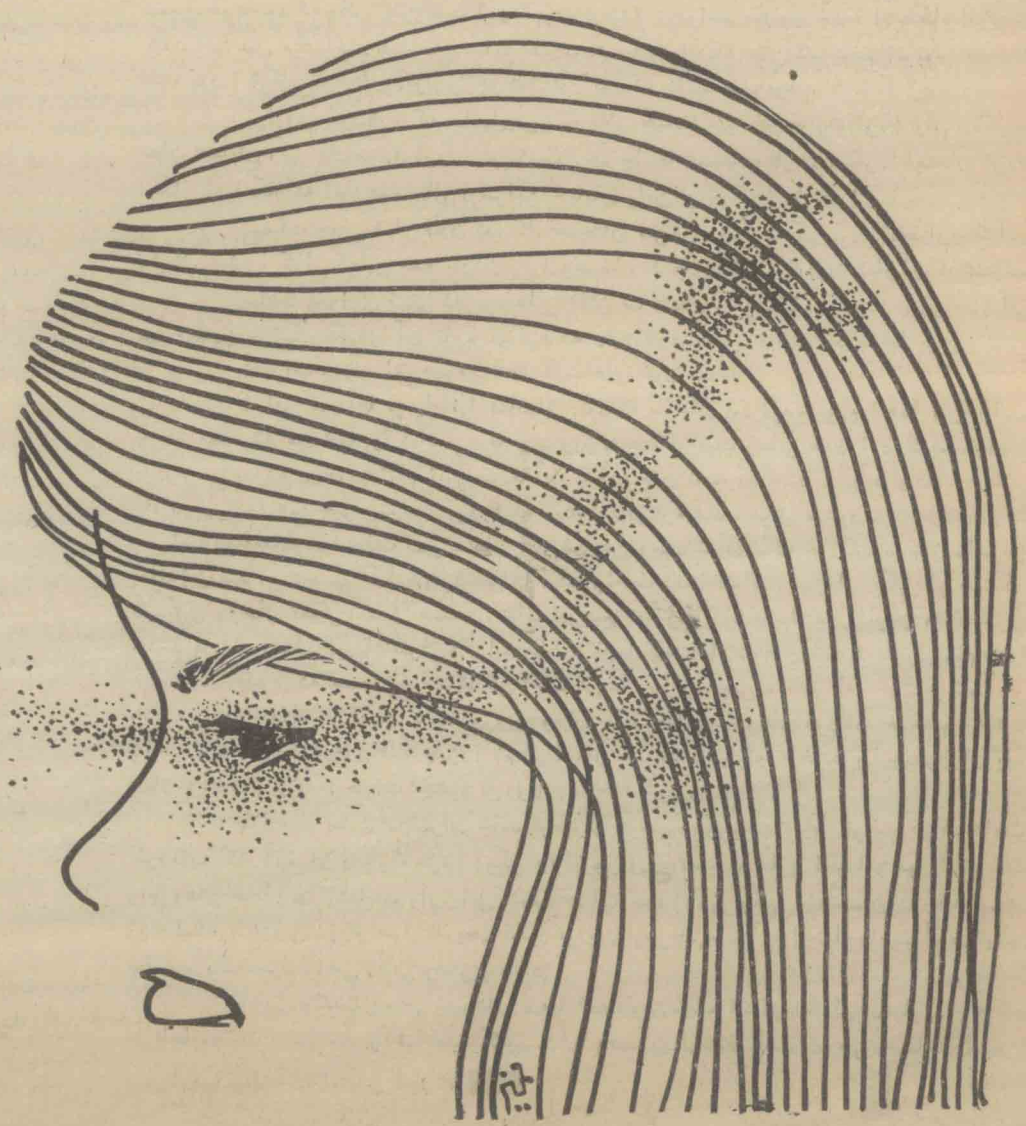
 گر اندوه تو از غم تنهاییست
 تنهایی ارمول کند جانت
 مهربان کن آنکه را که تو میخواهی
 جان و دلم تصدق مهربانست

 اما من از تو بیهوده میبرسم
 رنج تو رنج وحشت از فرداست
 آغاز آشنائی تو با درد
 آغاز آشنائی با دنیا است

 در دست تو کتابی و فکر تو
 فرسنگها برون ز کتاب تست
 در آسان تیره چه میجویی
 ایندم بخواب نوبت خواب تست

 خواهی اگر تو جامه رنگارنگ
 من جامه های اطلس و رزم آرام
 گر طوق و گوشوار طلا خواهی
 من طوق و گوشوار گهر آرام

 با پای خسته گرد جهان گردم
 دائم گر آرزوی نهان تو
 تا گرد غم سیه نکند رهاست
 جان میدهم بیاد بجان تو ●●



است
آ
مشه
بکنا
۲۶
حرف
ناطق
سال
آورد
امرو
مداو
وی

$$\sqrt{\frac{2}{12700}} = 1,000,000 + \infty$$

$$x = 229,000,000,000,000,000$$

$$a + b \frac{y}{z,14} = 53,09x$$

از اندیشه مجرد ریاضی تا

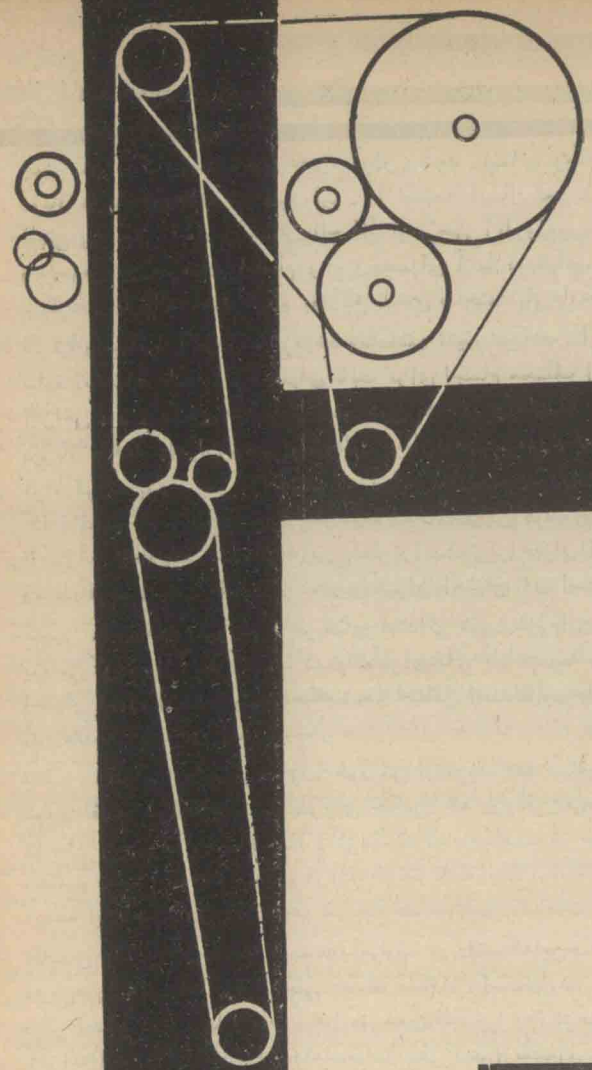
هستی های متحقق و واقعیت فیزیکی

دکتر محسن هشترودی

۱۳۳۹/۹/۱۰

سر دبیر محترم مجله ایران آباد - چندی پیش از یکی از خوانندگان مجله سطری چند در مجله مشاهده شد که باینکه در انتظار خویش از مقالات مجلات حق داشت ولی گوشه ای از انصاف را فرو گذاشته بود .
 شاید بعضی از مطالب علمی را جز با همان زبان مخصوص و علامت و نشانه های خاص بآن نتوان ادا کرد. از طرف دیگر بیان حق مطلب در بعضی موارد بدشواری ممکن است و همانگونه که هنرمندی سر ضمیمه را با اشاره و ایهام در میگذراند در بیشتر موارد در مطالب علمی چنین مشکلاتی در پیش است. بیان حق مطلب در نظریات جدید علمی نه در قدرت نویسندگان است گرچه کم و بیش وارد باشند و نه چندان در خور فهم اگر آن دقت ضروری علمی مراعات نکرده. شاید مقاله ای که تقدیم میشود و سردر آزی خواهد داشت از این مقالات باشد بهر صورت با حسن نیتی هر چه تمام تر آنرا تقدیم نموده ام امیدوارم چندان مایه سردر یاد در سر خوانندگان باشد.

تحول اندیشه ریاضی و پیدایش هندسه های نوین که در اواخر قرن نوزدهم به اوج کمال میرسد راهی نوپیش پای دانشمندان فیزیک میکشاید و بکار بستن روش تحلیل ریاضی در آثار فیزیکی چراغ هدایتی فرا راه محققین میافروزد که با استفاده از نور جهان افروز آن گوشه های مخفی جهان هستی را بهتر بررسی میکنند.
 در این مقال مختصر اشاره ای اجمالی بسیر اندیشه های علمی (در دانشهای ریاضی و فیزیک) از اواخر قرن نوزدهم به بعد بعمل خواهد آمد تا بسط حیرت انگیز دانش فیزیک نو تا حد مقدور در نظر خوانندگان محترم مجله ایران آباد توضیح شود.
 از دبیر باز (بنابه تاریخ مدون افلا از سه هزار سال پیش) ذهن اندیشناک آدمی دریافته بود که همه



سیر تکامل دانشهای بشری از قرنهای گذشته تا کنون همواره در سایه پیشرفت دانش ریاضی صورت گرفته است و هر مشکلی که در معرفت آدمی نسبت به جهان خارج رخ داده است تا باینجا ریاضی توجیه نشده است در زمره معماهای بشری باقی مانده است.
 اساساً غایت هر دانشی قبول پوشش ریاضی برای آن دانش است و هر معرفتی که بیشتر بدین کسوت کرائیده باشد از اطلاعات دیگری که هنوز بدین حلیه آراسته نشده است کامل تر و رست تر است.
 علم فیزیک از قرن نوزدهم به بعد به تکاملی نائل آمده که آنرا نسبت به سایر دانشهای بشری ممتاز گردانیده است. این پیشرفت بیشتر مدیون بکار بستن روشهای ریاضی در تحقیق و مطالعه آثار فیزیکی است.

چیز جهان در گذراست و هیچ چیز برقرار ثابت نمی ماند و بگفته هر اقلیت دوبار در یک رودخانه تن نمی شویم . با اینهمه انسان تجربه کار نسبتی های ثابتی بین بعضی ابعاد و اجسام یا احیاناً بین برخی آثار و امور مشاهده می کرد و بخصوص بین جرم های اجسام و بین حجم های آنها نسبت های ثابت برقرار می کرد . بارها مشاهده کرده بود که بلندی ساختمانها و خانه ها و کنجایش ظرفها و اسبابها اگر در هم نریزند و نشکند تغییر نمی کند . از این مشاهده ساده استنباط شکلها و حجم های ثابت برای اجسام مختلف امری طبیعی و الزامی بود . دانش هندسه زائیده همین مشاهده و استنباط می باشد و از دیرباز در هند و ایران و مصر و بعدها در یونان قدیم مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته بود . تحریر اقلیدس که اولین کتاب مدون و استدلالی (از آنچه که از قدیم بازمانده و بدست ما رسیده است) در این موضوع است نخستین اصول و تعاریف مقدماتی این دانش را بکمترین میزان احتیاج مدون و منظم کرده است . مقصود از کمترین میزان احتیاج آن است که احکام بدیهی و اصل های ضروری و تعریف های ابتدائی مورد لزوم این دانش را کاملاً بررسی کرده و از آنها آنچه را که واقعاً برای بنای علم هندسه ضرورت داشته اختیار نموده است . بقیه احکام نتیجه منطقی استدلال و برهان و بکار بستن این مقدمه ها در آن است .

اقلیدس در تحریر معروف خود پس از تعریف خط مستقیم و سایر اشکال مورد نظر و ذکر احکام بدیهی ضروری حکمی (که در واقع نتیجه این تعاریف و احکام بدیهی ذکر شده است) ذکر می کند که در واقع از خاصیت های خط مستقیم است : دو خط مستقیم در بیش از یک نقطه بهم بر نمی خورند . با اینکه این حکم در واقع نتیجه تعریف خط مستقیم و مقدمات دیگر است اقلیدس بذکر آن حاجت نمی بیند و امروزه می دانیم که این حکم ممکن است در برخی از هندسه ها برای بعضی خطوط مستقیم راست نیاید . بعلاوه پس از ذکر احکام بدیهی یا اولیات (بقول مترجمین اقلیدس) به ذکر حکم دیگری که آنرا به (اصل مسلم اقلیدس) می نامند مبادرت می کند: از نقطه ای واقع در خارج خط مستقیمی بیش از یک خط مستقیم نمیتوان به موازات آن رسم کرد که در یک صفحه مستوی واقع باشند .

تعریف دوم موازی را قبلاً اقلیدس تعریف کرده است که در این تعریف در یک سطح بودن دو خط موازی توضیح شده است با اینهمه در مسلم نیز به آن اشاره می شود . این اصل به روشنی و قطعیت احکامی که اقلیدس آنها را احکام ضروری یا اولیات مینامد نیست . با اینهمه چون با اثبات آن بکمک این اولیات ناگزیر نمی شود و از طرف دیگر هندسه اوجز با کمک این اصل بر پا نمی شود این حکم را نیز بنام اصل مسلم یا اصل قبول شده بطور صریح به اولیات می افزاید و آنگاه هندسه و مقالات مختلف را شرح و قضایای هندسی را ذکر و اثبات می کند .

از زمان اقلیدس به بعد قبول اصلی بدون اثبات بعنوان حکمی ضروری گرچه مرسوم و عادی بود ولی ذهن دانشمندان را ارضاء و اقع نمی کرد و بسیاری از متفکرین برای اثبات این اصل بکار برداخته اند و نام خیام حکیم ریاضی دان ایرانی بین آنان مشهور است (در کنگره مورخین علوم که چند سال پیش دردم تشکیل شد رز نقلد هندسه دان روسی که به تاریخ علوم ریاضی علاقه مند است و بخصوص در تاریخ ریاضیات در شرق زیاد کار کرده است مقاله مبسوطی را جمع به کارهای خیام در این زمینه نوشته نشان داده است که کارهای اساسی که در اروپا صورت گرفته است همه در حدود کار خیام است . اولین کار اساسی منطقی در این مورد توسط خیام صورت گرفته است ، افسوس که او گذاشتن این مطالعه و شاید مرگ این دانشمند مانع از تعمیق و ادامه تحقیقات او گردیده و بعد از او کسی جز آنچه که او صورت داده بود بکاری نپرداخته است .)

در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم برای اثبات این اصل دانشمندان بکار برداختند و سرانجام لوباجفسکی ریاضی دان روسی در صحت آن شبیه کرد و باین نظر این اصل را انکار کرد و مجدداً کار اقلیدس را از صفحه ۴۴

است
آ
مش
یکند
۲۶
حر
ناظر
سال
آور
امر
هدا
وی

سرگرفت و تمام تحریر اقلیدس را از نو با نظری منطقی با نقاد گرفت و در انتظار اینکه با انکار این اصل سرانجام در موردی از قضایا و احکام هندسی به تناقض برخورد خواهد خورد کار خود را ادامه داد و مشاهده کرد که به هیچ تناقضی برخورد نمی شود . بنا بر این صحت اصل اقلیدس مورد شبهه قرار گرفت و هندسه دیگری پیدا شد که در آن از یک نقطه خارج خطی مستقیم در صفحه مستوی که شامل آنهاست بیش از یک موازی میتوان رسم کرد . ولی چون لوباجفسکی حکم دیگر اقلیدس را که ذکر شد (دو خط مستقیم در بیش از یک نقطه برخورد نمی کنند) قبول می کرد بنظر او چنین می رسید که با قبول یارد اصل اقلیدس دو نوع هندسه پیدا میشود . بعدها دانشمندی آلمانی بنام ریمان ملاحظه کرد که رد یا انکار اصل اقلیدس بدو صورت ممکن است :

نخست بصورتیکه لوباجفسکی انکار این اصل را در قبول وجود خط موازی و عدم انحصار آن به یک خط منجر می کند . دوم انکار اصل اقلیدس بصورت اعم یعنی عدم وجود خط موازی با خط دیگر در این صورت ریمان نشان داد که حکم دیگر اقلیدس (که با اینکه بظاهر نتیجه تعاریف و احکام دیگر است اقلیدس آنرا بخصوص ذکر می کند) : دو خط مستقیم در بیش از یک نقطه برخورد نمی کنند ضرورت ندارد و خطوط مستقیم بخصوصی وجود دارند که در دو نقطه برخورد می کنند و طول این خطوط بین این دو نقطه یعنی فاصله این دو نقطه از هم هیچگاه تغییر نمی کند با اینکه این نقاط در فضا میتوانند تغییر کنند .

دانشمندی دیگری بنام بولیه اهل مجارستان بعد ها نشان داد که اگر احکام دیگر اقلیدس قبول شود انواع هندسه منحصر بهمین سه نوع می باشد :

نخست هندسه اقلیدس با انحصار خط موازی در یک خط (از نقطه ای خارج خط مفروض)

دوم هندسه لوباجفسکی با وجود بی نهایت خطوط غیر متقاطع با خطی مفروض که همه از یک نقطه رسم میشوند .

سوم هندسه ریمان یا عدم وجود خطوط موازی . ریاضی دان شهر فرانسوی هانری پوانکاره بعدها با تحلیلی منطقی نشان داد که اصل مسلم مشهور اقلیدس در واقع یک تعریف است . بدین معنی تعریفی که اقلیدس از خطوط موازی در تحریر خود ذکر میکند تعریفی نارسا و ناقص است و در واقع همین اصل است که خطوط موازی را تعریف می کند .

با این نقد منطقی از تحریر اقلیدس پوانکاره نمونه سازی سه نوع هندسه مذکور را بکمک هندسه تصویری بدست میدهد و بدین قسم ثابت میشود که هندسه های لوباجفسکی و ریمان هندسه های ممکن اند و بطور مستقل وجود دارند .

قضایا و احکامی که در هندسه اقلیدس ذکر میشوند بدو دسته تقسیم میشوند برخی در هندسه های دیگر (لوباجفسکی و ریمان) صادق اند و برخی دیگر در این دو هندسه اخیر صادق نیستند و اعتباری ندارند . دسته اول احکام کلی فضا هستند و دسته دوم احکام بخصوص هندسه میباشد . مثلاً منحصر بودن خط عمود بر خط دیگر از نقطه ای خارج خط اخیر حکمی است که در فضا صادق است گرچه هندسه آن اقلیدسی یا ریمانی یا لوباجفسکی باشد ولی برابر بودن مجموع زوایای یک مثلث با دو قائمه مخصوص مثلثی است که در فضائی اقلیدسی رسم شده باشد . در هندسه ریمان این مجموع از دو قائمه بیشتر است و انگهی این بیشی نیز متغیر است و در هر مثلثی تغییر می کند همچنانکه در هندسه لوباجفسکی این مجموع از دو قائمه کمتر است و این کمی نیز در هر مثلث مقدار ثابتی ندارد ولی بهر حال این بیشی (در هندسه ریمان) با این کمی (در هندسه لوباجفسکی) هیچگاه صفر نمیشود .

منحصر بودن خط عمود وارد بر خط مستقیم از نقطه ای در خارج این خط موقی محقق است که طول این عمود برابر ربع فاصله ای مخصوص که بقلا ذکر شده نباشد (یعنی فاصله ای که بین دو نقطه برخورد دو خط مستقیم وجود دارد) البته این استثنا مخصوص هندسه ریمان می باشد و در این

حالت استثنائی از چنین نقطه ای بی نهایت عمود می توان بر خط مستقیم دیگر رسم کرد .

این هندسه شبیه هندسه کروی (یعنی هندسه اشکال رسم شده بر روی یک کره) میباشد . چنانکه میدانیم کونا هترین فاصله بین دو نقطه از سطح کره بر روی سطح کره فوس دایره (فوس حاده) عظیمه ای است که بر این دو نقطه میگذرد یعنی خط مستقیم کروی دایره عظیم آن است و هر دو دایره عظیم کروی در طرفین یک قطر متقاطعند و مشاهده میشود که طول فوس بین این دو نقطه برابر نیم محیط دایره عظیمه است یعنی خط مستقیم کروی محدود و مسدود است و طول ثابتی دارد خط مستقیم هندسه ریمان چنین است و شبیه دایره عظیم کره می باشد یعنی اگر خط مستقیم هندسه ریمان را امتد کنیم سرانجام دوسر آن بهم میرسد و مسدود میشود و تمام طول آن حدی دارد که از آن تجاوز نمیشود کرد .

در فرضیه انحصار خط عمود بر یک خط مستقیم از نقطه خارج به یک خطه استثنا موقی است که در مثال کره بخوایم از قطب کره بردا اثره عظیم استوا دایره عظیم دیگری عمود کنیم میدانیم که تمام نصف النهارات دایره عظیم اند و همه بر استوا عمودند و مشاهده میشود که خط عمود از قطب بر استوا منحصر بفرود نیست و اگر قرینه قطب فوقانی کره را نسبت با استوا پیدا کنیم قطب تحتانی بدست می آید و فاصله این دو قطب نصف دایره عظیم است بهمین دلیل گاهی هندسه ریمانی را هندسه کروی می نامند .

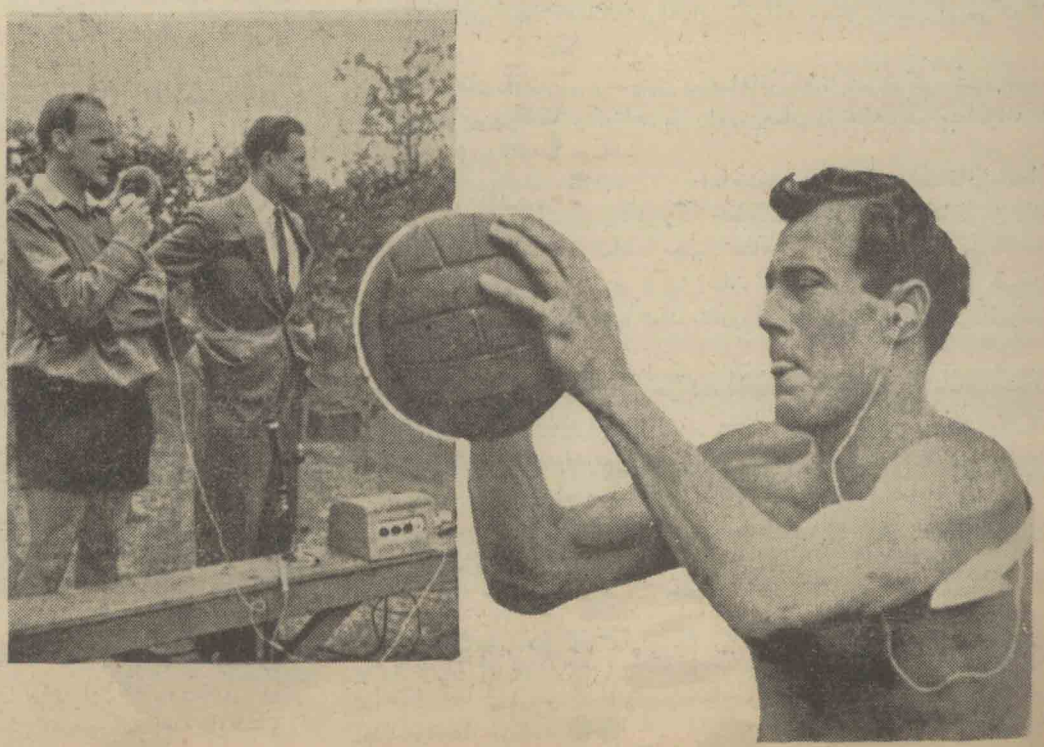
هندسه ریمانی خاصی وجود دارد که در این حالت استثنائی که ذکر شد (قرینه قطب فوقانی نسبت با استوا قطب تحتانی کره می باشد) خط مسدود ریمانی چنان است که اگر قرینه قطب خط مستقیم مفروض را نسبت به خط تعیین کنیم بر خود قطب منطبق گردد چنین هندسه ای به هندسه بیضوی معروف است و نمایی آن در اشکال عادی هندسی میسر نیست و تصور آن بسیار مشکل است .

عدول از اصول اقلیدس و انحراف از هندسه های عمومی : این مقدمات تنها بصورتی که ذکر شد منحصر نمیگردد . میتوان هندسه های دیگری تصویر و تصور نمود که نه تنها از تحریرات اقلیدس تبعیت نکند بلکه در برخی موارد با اصول اقلیدسی متعارض باشد . برای فهم مطلب به توضیحی بیشتر در هندسه های ریمانی و لوباجفسکی ضروری است .

در هندسه اقلیدس نه تنها شکلی را میتوان حرکت داد (مراد از حرکت جابجاشدن شکل هندسی است توسط انتقال یا دوران صرف نظر از زمان حرکت یعنی این جابجاشدن را آنی فرض میکنیم و مفهوم حرکت مکانیکی جز جابجاشدن یا حرکت هندسی است) بلکه میتوان بنسبتی دلخواه شکل را بزرگ یا کوچک کرد . این عمل را در اصطلاح هندسی تجانس می نامند . مثلاً میتوان نقشه جغرافیائی را که در کتابی بابعاد ۲۰ سانتی متر در ۳۰ سانتی متر چاپ شده است به نسبت دو بزرگتر کرد و نقشه ای شبیه همان نقشه بابعاد ۴۰ سانتی متر در ۶۰ سانتی متر کشید . با اصطلاح دانشمندان هندسه شکلی متجانس نقشه قبل به نسبت دور رسم کرده ایم . نقاشی وقتی منظره ای یا چهره ای تصویر میکند در واقع یک عمل تجانس انجام میدهد و نظیر مدل خود را بنسبتی کوچکتر ترسیم میکند .

در هندسه های ریمان و لوباجفسکی میتوان اشکال را حرکت داد (با انتقال یا با دوران) ولی عمل تجانس در هندسه های ریمان و لوباجفسکی ممکن نیست . عدم امکان تجانس نتیجه همان مقدماتی است که ذکر شد . زیرا مجموع زوایای یک مثلث در این دو هندسه هیچگاه برابر دو قائمه نیست . وانگهی چنانکه گفتیم این زیادتی یا این کمی معمولاً در هر مثلثی مقداری مخصوص دارد . در هندسه های ریمان و لوباجفسکی این زیادتی یا کمی با سطح مثلث متناسب است (میتوان واحد را چنان اختیار کرد که سطح مثلث گردد) پس اگر دو مثلث مشابه باشند از یکسو لازمست که مجموع زوایای آنها با هم برابر باشد و از یکسو می دانیم که سطح دو مثلث متجانس به نسبت مجذور نسبت تجانس بزرگ یا کوچک میشود پس تناقض پیش می آید زیرا تساوی مجموع زوایای دو مثلث ایجاب می کند که سطح آنها برابر باشد .

پس در هندسه های ریمان و لوباجفسکی حرکت ممکن است ولی تجانس ممکن نیست . اکنون هندسه های تعریف میکنیم که در آنها حرکت یعنی جابجاشدن با انتقال و دوران ممکن نباشد . یعنی هندسه های که در آنها نه اشکال متجانس وجود داشته باشد نه اشکال متساوی! برخلاف هندسه های ریمان و لوباجفسکی که در آنها اشکال متساوی وجود دارد . (در این هندسه ها ممکن است اشکال متقارن وجود داشته باشند در این صورت این اشکال بطور استثناء متساوی می باشند ولی نمیتوان با حرکت این ورق بزنید



فوتبالیست کر

مردی که توپ بدست گرفته است گوش سالم دارد ولی دستگاهی که در گوش وی و همچنین در کنار میدان بنظر میرسد دستگاه تعریف برای بازی فوتبال است . مری فوتبال در کنار میدان دستورات لازم را برای بازی توسط فرستنده بگوش بازی کتان می رساند - هر بازی کتی دارای دستگاه گیرنده در زیر بغل و گوشی در داخل گوش میباشد .

یک دیگری را بدست آورد

ذرات فضا

فهم و تصویر این قبیل هندسه‌ها بمقدمه‌های محتاج است. در شیمی چنانکه میدانیم کوچک ترین قطعه‌ای از یک جسم که خواص خود را حفظ می‌کند ذره نامیده میشود. ولی اگر جسمی را کوچکتر از ذره در نظر بگیریم بر حسب آنکه جسم عنصر شیمیایی باشد یا جسم مرکب اتمهای آن مشابه یا متفاوت خواهند بود. ممکن است چنین مفهومی را در مورد فضا تعمیم داد و کوچکترین قطعه‌ای از یک فضای هندسی در نظر گرفت.

بدیهی است رزمورد فضا که امری ریاضی بنا بر این امری نظری و تجربیدی است. مفهوم اتم دیگر معنی نخواهد داشت یعنی چون فضا را بالذات متجانس فرض میکنیم هر قطعه‌ای از فضا هر چند هم کوچک باشد در همه جا یکسان و یکنواخت خواهد بود. ولی خاصیت فضا در هر قطعه‌ای از آن هر قدر هم کوچک فرض شود تغییر نخواهد کرد. مثلاً در یک مثلث هر چند هم کوچک باشد مجموع روایای مثلث در فضای اقلیدسی همواره دو قائمه است. اکنون توضیح میدهم که اگر حرکت (انتقال یا دوران) در فضایی ممکن نباشد در قطعات فضایی میسر نخواهد بود.

فی المثل مثلثی بر روی کره‌ای شکلی رسم کنیم با هر کتی حول مرکز کره با گردش و دوران میتوان این شکل را بمحل دیگری از کره منتقل کرد (همین مسئله امکان حرکت را در هندسه ریمانی روشن میکند) هر کجا این محل را در نظر بگیریم این حرکت میسر است. ولی بر روی حجم بیضوی این امر همیشه ممکن نیست (حتی اگر حرکت مطلقاً در نظر بگیریم این مسئله هیچگاه میسر نخواهد بود) بنا بر این هندسه سطح کره از نظر امکان حرکت شبیه سطح مستوی است در حالیکه هندسه سطح بیضوی چنین نیست.

حال اگر فرض کنیم که قطعه بسیار کوچکی از سطح بیضوی در دست باشد اگر اندازه گیریهای بی‌نیابت کوچک را در این قطعه بسیار کوچک بتوانیم انجام دهیم امکان چنین عملی در سطح محدودی ولی معتنا به از سطح بیضوی سهل خواهد بود. کافی است که کیفیت تجاوز از نقطه‌ای از فضا بنقطه بسیار نزدیک آن را بدانیم. این طرز عمل که در ریاضیات بحسابات انفینی تریمال معروف است پایه علم آنالیز یا تحلیل ریاضی است. در حقیقت طرز محاسبه انفینی تریمال را از محاسبه (یعنی علم اعداد) بترسیم (یعنی علم اشکال و هندسه) تعمیم می‌دهیم. بدین ترتیب محاسبات در اجزاء و ذرات بسیار کوچک از فضا معرف این محاسبات در قطعه‌ای محدود و بزرگ از فضا خواهد بود و میتوان بر حسب اصل موضوع یا اولیات (با اصطلاح اقلیدسی) این روش محاسبه را مبنای تعریف فضا بدانیم و آنرا چنان وضع کنیم که برخلاف امکانی که در حرکات بسیار کوچک یا در حرکات بزرگ برای کره یا سطح مستوی وجود دارد برای فضای مورد نظر امکان چنین حرکتی وجود نداشته باشد باین قسم هندسه‌ای درست میشود که در آن تشابه بطور کلی (یعنی مجموع انتقال و دوران - حرکت و تجانس) متمنع میباشد.

هندسه اقلیدسی که بر اصول اقلیدس و تحریروا مستند **فضاهای خمیده** است به هندسه مستوی یا هندسه فضای مستوی مشهور است. هندسه‌های دیگر که در سطح‌های قبل تعریف شده به هندسه فضاهای خمیده معروف است. مراد از خمیدگی فضا همان انحنائی است که در نظریه فیزیکی اینشتین بجای قوه جاذبه نیوتن می‌نشیند.

انحناء فضا یا خمیدگی آن چیست؟ در هندسه اقلیدسی که خط موازی با خط مستقیم دیگری از هر نقطه خارج این خط منحصر بفرد است فضا را چنان مینمایند که دوشکل متساوی و یا همسان را میتوان با حرکتی مناسب بهم منطبق کرد (مراد از دوشکل متساوی و همسان همین اشکال قابل انطباق می‌باشد ولی میتوان دوشکل متساوی و نا همسان در فضای اقلیدسی تصویر نمود که نتوان با هیچ حرکتی آنها را منطبق کرد مثلاً تصویر هر کسی در آینه با همان شخص متساوی و نا همسان است و همچنین دست راست هر کسی اگر عیناً شبیه دست چپ او باشد با او متساوی و نا همسان است) ولی در فضاهائی که اصول هندسه اقلیدسی در آنها صادق نیست چنین دو شکلی را با همان حرکت که در فضای اقلیدسی تصور میشد نمیتوان بهم منطبق کرد معمولاً دورانی علاوه بر حرکت اقلیدس نیز برای این کار ضرورت پیدا می‌کند. در فضای ریمانی یا فضای لوباجفسکی این دوران در همه جای یکسان

ویکنواخت است.

در اصطلاح ریاضی دانان این دوران اضافی را انحناء فضا می‌نامند. در فضاهای لوباجفسکی و ریمان که این دوران همه جای یکسان و یکنواخت است موجب میشود که این دو فضا را فضاهای با خمیدگی ثابت بنامیم. یعنی دورانی اضافی بر حرکت اقلیدسی که برای انطباق اشکال متساوی و همسان در این فضاها لازمست دورانی یکسان و یکنواخت یا بگفته دیگر دورانی ثابت است. در فضاهای عمومی دیگر که به آنها اشاره شد این دوران در همه جا یکسان و یکنواخت نیست و بر حسب آنکه در چه موضعی از فضا باشیم این دوران تغییر میکنند و ثابت نمی‌ماند برخلاف دوران در سطح کره که همان طور که اشاره شد همواره گردش در حول مرکز کره است.

خمیدگی فضا موجب میشود که خط مستقیم فضا خط مستقیم اقلیدسی (یعنی خط مستقیم معطل و عادی) نباشد. همچنانکه انحناء کره باعث میشود که افسر فاصله بین دو نقطه از سطح کره بر روی سطح کره دایره عظیمه آن باشد. یا اگر مثلاً صفحه کاغذی و طرفین قطر مستطیلی را که شامل این کاغذ است در نظر بگیریم بدیهی است که کوتاهترین راه بین دو طرف این قطر همان قطر است زیرا خط مستقیمی است که بر این دو نقطه میگذرد. حال اگر دو لب این صفحه کاغذ را با لوله کردن آن بهم برسانیم شکلی استوانی بدست می‌آید و دو طرف قطر مستطیل مذکور دو نقطه از دایره فوقانی و دایره تحتانی این استوانه میگرد و قطری که در مستطیل در نظر بود بر روی استوانه به منحنی که مارپیچ معروف است بدل میشود. مشاهده میشود که انحناء استوانه (صفحه مستوی پیچیده) خط مستقیم صفحه مستوی را به منحنی تبدیل نموده است ولی این منحنی کوتاهترین راه بین دو نقطه مذکور است یعنی خط مستقیم استوانه میباشد. از این مقدمه مشاهده میشود که انحناء فضا که بنا بر تعریف با دوران اضافی بر حرکت اقلیدسی برای انطباق دوشکل متساوی و همسان مشخص شده بود ممکن است بواسطه انحراف و عدول کوتاهترین فاصله بین دو نقطه از فضا از خط مستقیم اقلیدسی (خط مستقیم عادی) تعریف کرد.

کوتاهترین راه

اکنون مناسب است که کمی در مفهوم عادی خط مستقیم و کوتاهترین راه تعمق شود. چه بنا بر آنچه جاری و معمول است در گفتگو های عادی عموماً این دو مفهوم هم ارز و هم مانع و بیک معنی بکار می‌رود. در صورتیکه از نظر ریاضی این دو مفهوم تعاریف متناوب دارند. خط مستقیم خطی است که امتداد آن تغییر نکند. یعنی اگر متحرکی از نقطه‌ای از فضا بسوی نقطه دیگر متوجهاً حرکت کند خط مستقیم مرسوم بین دو نقطه را خواهد پیمود و کوتاهترین راه بین دو نقطه از فضا بموجب همین لفظ راهی است که نسبت براههای دیگر که ممکن است برای حرکت از نقطه‌ای بسوی نقطه دیگر پیمود کمتر باشد.

در فضای اقلیدسی و همچنین در فضاهائی که تاکنون ذکر شده است خط مستقیم بین دو نقطه و کوتاهترین راه بین همان دو نقطه بهم منطبق اند با اصطلاح هر دو یک خط میباشد.

فضاهای تابیده

اما میتوان فضاهائی و هندسه‌هایی ایجاد کرد که خط مستقیم آنها با کوتاهترین راه آنها بین دو نقطه یک خط نباشد. چنین فضاهائی را فضاهای تابیده مینامند. در فضاهائی که تاکنون با آنها اشاره شد دوشکل متساوی و همسان با حرکت اقلیدسی انطباق و با کمک یک دوران اضافی (که در فضای اقلیدسی این دوران اضافی صفر میشود یعنی از بین می‌رود) بهم منطبق میشوند. اکنون فرض کنیم که در فضای حرکت اقلیدسی لازم برای انطباق دوشکل متساوی و همسان یک حرکت نیز محتاج باشد (اعم از آنکه دوران اضافی مذکور در انحناء فضا یا خمیدگی فضا نیز لازم باشد یا نباشد) در چنین فضائی که تابیده نامیده میشود خط مستقیم بین دو نقطه افسر فاصله بین آن دو نقطه نیست. یعنی تابیدگی فضا موجب میشود که افسر فاصله بین دو نقطه خط مستقیم فضا نباشد.

البته ممکن است فضائی خمیده باشد یا تابیده و هم ممکن است که هم خمیده باشد و هم تابیده. یعنی در فضائی بین دو نقطه راهی کوتاهترین راه باشد و راهی دیگر خط مستقیم و انطباق دوشکل متساوی و همسان علاوه بر انتقال اضافی بر حرکت اقلیدسی محتاج دوران اضافی (که در نتیجه خمیدگی پیدا میشود) نیز باشد. ●●



تهذیب‌شمارسی

از: پروین گنابادی

چنانکه در یکی از مقاله‌های پیشین اشاره شد، گروهی از نویسندگان معاصر میکوشند هر گونه کلمه یا علامت یا اصطلاح یا قاعده‌ی صرف و نحوی را که از زبانهای بیگانه داخل فارسی شده باشد و با خصوصیات لغوی و صرف و نحوی زبان فارسی سازگار نباشد، فرو گذارند و بجای آن شیوه‌ی در پیش گیرند که بتهذیب و تصفیه‌ی زبان فارسی یاری کند و آنرا از دستبرد و نفوذ نا بجای زبانهای بیگانه رهایی بخشد. در شماره‌های پیش در باره کلمه‌های الف و لام دار و جمعهای مکسر و سالم (ات-ون-ین) تازی اندکی سخن رفت درین شماره تنوین را در میان می‌نهم و در باره‌ی آن بگفتگو میپردازم.

این تنوین که بهیچرو در الفبای فارسی یافت نمیشود - برای نوآموزان وحتى منتهیان بلای بزرگی است.

آموختن صدایی که «نون» تلفظ می‌کند و آنگاه با حرکت کتبه‌ای مضاعف نمایانده میشود بنوآموز ایرانی کار دشواریست بویژه که هر سه گونه‌ی آن در نوشتن یکسان نیست، تنوین نصب بصورت الف نوشته میشود ولی تنها دانستن این قاعده کافی نیست بلکه استثنای در استثنا هم دارد بدین معنی که کافی نیست دانش آموز بداند کلمه‌هایی چون: ابدأ، واقعا، مسلماً و مانند اینها را که تنوین نصب دارند باید بصورت الف نوشت، بلکه وی باید این استثنای را هم فرا گیرد: کلمه‌های مختوم به همزه (ة) مدور (که هیچیک از آنها نیز در فارسی یافت نمیشود) را نباید بصورت الف نوشت یعنی نوشتن: حقیقة - نسبة - ففلة - عادة - ندره - بشیوه‌ی: حقیقتاً - نسبتاً - غفلتاً - عادتاً - ندرتاً و همچنین املای جزء - استثناء - ابتداء - بصورت: جزئاً - استثناً - ابتدائاً غلط است.

اما دانستن این قاعده نیز کافی نیست و استثنای دیگری هم هست و آن این است که در کلمه‌های مختوم به (ة)، تازی آخر کلمه باید زاید باشد نه جزء ریشه‌ی کلمه. و بنابراین حونت و ثبت و اثبات و مانند اینها را باز باید بصورت الف بدینسان: موقتاً - ثبتاً - اثباتاً، نوشت. چون (ت) جزء ریشه کلمه است نه زاید.

کدام دانش آموز بدبخت میتواند بسهوات این قواعد و استثناها را فرا گیرد و بر فرض فرا گرفتن و بکار بردن صحیح این کلمه‌ها آنوقت بزبان مادری خویش آسیب میرساند و قواعدی را که در زبان مادری او نیست رواج میدهد.

گذشته ازین وی باید این نکته را هم بدقت بیاموزد که افزودن این علامت بآخر کلمه‌های غیر تازی غلط است و از بکار بردن: «جانا» و «زباناً» «تلگرافاً» «تلفوناً» و مانند اینها سخت بپرهیزد. بیپوده نبود که متقدمان (چنانکه در شماره‌ی پیش یادآوری شد) میکوشیدند زبان پارسی را از اینگونه نفوذهای ناروا نکیبانی کنند چنانکه در متون معتبر پیش از مغول کمتر بکلمه‌های تنوین دار برمیخوریم، و در سراسر مجمل‌التواریخ و القصص (مصحح مرحوم بهار) که در قرن پنجم هجری تألیف شده است نمیتوان کلمه‌ی تنوین دار جست همچنین در ترجمه‌ی بلعمی نیز چنین کلمه‌هایی یافت نمیشود. در کلیله و دمنه نیز بیش از یکی دو کلمه‌ی تنوین دار نمیتوان جست.

اکنون که در ایران فرهنگستانی نیست تا نگارنده پیشنهادهایی درین باره در میان نهم ازینرو بنویسدگان جوان توصیه میکنم که تا سرحد امکان از بکار بردن کلمه‌های تنوین دار پرهیز کنند و شیوه‌ی شیوا و استوار نیاکان را برگزینند و بکوشند این روش استعمال را که یادگار نفوذ زبان بیگانه در زبان فارسی است یکسره ازینتر معاصر برانند و ازینراه زبان پارسی را تهذیب و تصفیه کنند نیاکان ما بعد کلمه‌های تنوین دار را کمتر بکار میبرند. سعدی بجای «انصافاً» که در نثر معاصر اینهمه متداولست میگوید: «انصاف درهم اقتادیم و داد فسق و فجور بدادیم». (گلستان). بیپقی بجای (مصرأ) مینویسد: «و منوچهر بر خواستن این عهد مصر باستان». (تاریخ بیپقی چاپ دکتر فیاض ص ۱۳۷).

اینک برخی از نمونه‌های دیگر متقدمان اشاره میشود: متقدمان گاه نیده‌های مرکب یا بیسبب تازی یا پارسی را آنچنان بر میگزیدند که از کلمه‌ی تنوین دار بی‌نیاز باشند چون: واکر فرمان من کنند مرا افزونی نبود، «از هیچ روی» (ترجمه طبری ص ۲۰).

و «بیپقی حال» آنرا میبطل نتوان گذاشت (بیپقی ص ۲۰) بجای: اصلاً - ابدأ در نثر معاصر و مامور را از فرمانبرداری چهارچاره است «خاصه» پادشاه. (بیپقی ص ۲۸) بجای: خصوصاً یا مخصوصاً. کز اختربوی «جاودان» بیزبان. (فردوسی) بجای دائماً همه شبر «یکسر» پراز لشکرش (فردوسی) سپه «سربسر» باز بردند پیش (فردوسی) بجای کلاً - تماماً

و گاه بایی باول اسم میافزودند که آنرا صفت میکرد و آنگاه صفت مزبور بجای «قید» تنوین دار بکار میبردند و این باد در زبان پارسی و بویژه در نظم و نثر متقدمان بسیار متداول بوده و آنرا بای ادات صفت خوانده‌اند مانند:

و کس نداند که «بحقیقت» چند شده بود و چندمانده بود. (ترجمه‌ی طبری ص ۲۵)

ولکن کس «بحقیقت» نداند جز خدای تعالی (همان کتاب ص ۲۸) بجای: حقیقه یا محققاً این حدیث تمامت «بشرح» باز گردانید. (ترجمه طبری ص ۶۶) و حال آن «بشرح» باز نمود. (بیپقی ص ۴۰) و حال «بشرح» باز نمودند. (همان کتاب ص ۵۰) بجای: مشروحاً و امیر المؤمنین را «بسمع و طاعت» پیش رفتیم. (بیپقی ص ۱۵) بجای: سمعاً و طاعة.

مطبوعات

رادیو

سینما

اعلان

از: شاشمی حائری

این اندیشه متفکران و محققان قرن نوزدهم بود که: عوامل وراثت محیط طبیعی، تربیت خانوادگی، مدرسه، مجموعاً «آدم میسازد» آنوقت بین قوت وضع هر یک از عوامل مذکور در تکوین شخصیت و اخلاق آدمی که بآن ترتیب ساخته و پرداخته میشود، اختلاف داشتند. نظرهایی دیگر هم از لحاظ روانشناسی وجود داشت، از قبیل آنکه مثلاً «دیدرو» در قرن ۱۸ میگفت: «اطفال همه جانی هستند» و در توضیح آن گفته بود: «اطفال استعداد ارتکاب جنایت از نظر جسمی ندارند و گرنه زندگی جهنم بود» یا اینکه «لمبرزو» معتقد بوجود جنایتکاران بالفطره بود، «فروید» در پیچه دیگری را کشور و بنای کاوشی را در شعور باطن گذاشت. عده کثیری از روانشناسان هنوز هم دنباله افکار «فروید» میروند...

اینها عقاید و نظریاتی بود که درباره تکوین شخصیت و اخلاق انسان، البته انسان متمدن، ابراز میشد و افکار عده زیادی و مخصوصاً اخلاقیون (مورالیستها) را در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم بخود مشغول کرده بود، حالا وضع جور دیگر شده است. نه اینکه عوامل مذکور از بین رفته باشد، نه، آنها بجای خود باقی است ولی آنچه پیدا شده، عوامل مزبور را تحت سیطره خود قرار داده است و بدلخواه خود در آنها فعل و انفعالات بوجود میآورد، و دنیای عجیبی ساخته شده است!!

عوامل چهار گانه

اکنون و در عصر ما چهار عامل مهم و مؤثر پدید گردیده است که در تکوین اخلاق و شخصیت و افکار و احساسات افراد مردم، در ملت‌ها و اقوام مختلف و مخصوصاً اقوام متمدن و یا باصطلاح امروزی «در حال توسعه!» نقش که بازی میکنند بجای خود، اصلاً حکومت میکنند. روز بروز نفوذ عوامل مزبور و سطره آنها در زندگی ملت‌ها محسوستر و اثرات استیلای آنها نافذتر و دامنه دارتر میشود، بطوریکه بشکل نیروی عظیمی در آمده است که بهر طرف «چرخیم آثار» نفوذ استیلای آنها را در زندگی خود، احساس میکنیم.

این عوامل بترتیب عبارتند از:

- ۱ - مطبوعات، مخصوصاً روزنامه‌های یومیه و مجلات مسور هفتگی و ماهانه.
- ۲ - رادیو، که رادیو تلویزیون هم مثل دنباله ستاره‌های دنباله دار، دنباله آن محسوب میشود.





۳ - سینما و چهارم «اعلانات»!

در زندگی جدید ما «اعلانات» تازه نفوذ کرده است ولی سرعت باصطلاح برق دایره نفوذ و قلمرو حکومت آن بر افکار و احساسات عامه توسعه پیدا میکنند... طلاب علوم قدیمه در حواشی کتاب درسی منطق درباره «اجنه» و یا «جن» این تعریف را مطالعه میکردند که: «الجن موجود یتشکل باشکال المختلفه حتی الکل و الخنزیر!» این تعریف را نویسنده در باره «اعلانات تجاری» درست میدانم که: «یتشکل باشکال المختلفه... الی آخر»...

از شوخی گذشته برویم سر مطلب. ما هر روز صبح، عصر، شبانگاه، هنگام صرف صبحانه، ناهار، عصرانه، شام شب، شب نشینی، مجالس شبچره و حتی احیاناً در رؤیایا و خواب‌هایی که میبینیم، و موقع کردش و حرکت در خیابانها، گردشگاهها و خلاصه بهر طرف که چشم بیندازیم یا طبله کوش و سماعه مایارای ضبط اصوات را داشته باشد، آثار وجودی یک ویا چند ویا مجموع عوامل چهارگانه مزبور را در حیات روزگاز خود مشاهده میکنیم و از راه چشم و گوش مندرجات و مناظر آنها در دماغ و روح ما تأثیر مینماید، و چه بسا شهوات و رغبات و هوسهای خوب بود و بیشتر هوسهای بد را با تلقینات و وسوسه‌های خود در ما بر میانگیزانند، و چون بما حاصل آن بیندیشیم میبینیم عوامل مذکور، چیزی قابل که کمک برشد و بلوغ انسانی و شخصیت و اخلاق بنماید، نکرده ولی در عوض چنانکه عادت موش جویدن است، جیب و کیسه و در آمد ما را بیرحمانه میجویند و میربایند!

۱ - مطبوعات:

در این مورد، توجه محققین و روانشناسان جدید، مخصوصاً بجهت بصری و بومیه و مجلات هفتگی و مصور و بعد هم نشریات مشابه آنهاست. روزنامه یا مجله در اصل برای ارشاد و پرورش افکار و کمک با افزایش معرفت عمومی و خلاصه یاری برشد و کمال انسانی بوجود آمده است. این نظر تحقیقی تازه‌ای ندارد، چنانکه خیلی چیزها در اصل و اساس برای «الخير و سعادت بشر اختراع و با کشف شده است.

آنچه که موضوع را بصورت پدید یافته از مجامع بشری و مخصوصاً محیطهای متمدن در آورده است اینست که این وسیله آنقدر از طریق اصلی که موجودین آن منظر و نظر داشتند منحرف گردیده است که اکنون نه تنها مانع رشد و کمال و مزید معرفت انسان شده است، بلکه وسیله تدنی و انحطاط اخلاقی و در بعضی از محیطها اسباب اختناق فکر و احساسات گردیده است. باین معنی که در محیطهای مزبور بصورت کوبنده هر روز بخوانندگان تلقین مینماید که جز آنچه صاحب جریده و عامل اصلی نشر آن فکر میکند، فکر نکنند!

اخبار مربوط به قتل، جنایت، سرقت، غرق کشتیها، تصادم قطارها، سقوط هواپیماها و اخبار قتلها و کشتارهای دسته جمعی که معمولاً «جنک» گفته میشود، و خبرهای مربوط به سحر و جادو و طلسم، و افسانه‌ها و قصه‌هایی از این قبیل و داستانهای باصطلاح شورانگیز عشقی که هر سطر آن محرک فریزه جنسی و فروزنده آتش شهوت است، و امثال این چیزها، در جزء اخبار درجه اول است که همه را با عناوین درشت و بصورت جالب توجه و تحریک آمیز در صفحات اولیه جراید میکذارند.

مثلاً در سر خانم الیزابت تیلور و ضداً مشارالیها اخبار ساعت بساعت روی امواج بیسیم و رادیوها بسمع عالمیان میرسد، که خانم هنرپیشه که قرار است در فیلم «یک زن روسی» مصری «کلثویا تره» بازی کند آیا شب را خوب خوابیده اند یا نه؟

یامدتها روزنامه‌ها درباره تأخیر اعدام «چسمان» نام جنایتکار امریکائی بانواع و اقسام کاغذ نازنین سفید را سیاه میکنند و از مشتریان «پول» میگردانند. یا «کلارک کیبل» سلطان هالیوود تشییع جنازه اش مثل یک فیلم مارشال صورت گرفت.

در این دنیا صدها دانشمند بزرگوار و متفکر عالیقدر از درد و بیماری رنج می‌کشند، در بان آبارتمان مسکونی آنان عیادتشان هم نمیکند.

آیا در «مرك» «ایتشتین» نیز همین احترامات که برای تشییع جنازه «کلارک کیبل» سلطان هالیوود بعمل آمده انجام شد؟!:

خبرزائیده شدن يك كوساله فرساً «سه شاخ»! در نظر مدیر و سردبیر روزنامه بمراتب جالبتر از هزارها «انسان مادینه» و زنان باردار است که: «نشینند و زاینند شیران نر!» زیرا که زائیده شدن يك كوساله «سه شاخ» آخر بیشتر پول در می‌آورد تا خبر زایمان طبیعی انسانها!! البته جراید مطالب و اخبار خوب و مفید هم دارند. ولی غالباً آن مطالب در صفحات لائی و از نظر خوانندگان مخصوصاً کم وقت و بیحوصله «کم و کوراست!» و لاجرم بیشتر همان اخبار و مطالب که گهتیم در ذهن و فکر و روح و احساسات، مانند زهری که خرده خرده بخورد خریداران داده شود، یا مانند تریاک و مورفین و هروئین، خوانندگان را معتاد کرده، آنوقت هر گاه غیر از آنچه گفته شد نرشدند بازارشان کساد میشود!

باین ترتیب بنظر محققین و روانشناسان چنین رسیده است که این عامل از وظیفه اساسی که داشته منحرف گردیده است و بجای آنکه مفید بوده باشد مضر واقع شده است. در ممالک کمونیستی وضع بدتر است نه از بابت نشر این جور اخبار بلکه از بابت اختناق آزادی و فکر کشی و روح کشی که مورد بحث نگارنده نیست.

۲ - رادیو

در اینجا رادیو دولتی است، و من شخصاً اطلاع دارم که چقدر سعی و اهتمام میشود که این وسیله برای پرورش افکار و کمک برشد و بلوغ و مزید معرفت عامه، بکار برود و خدمت کند ولیکن همه جای دنیا اینطور نیست.

در آنجاها رادیو برای مقاصد سیاسی و نظامی و مطامع تجاری و اقتصادی بکار برده و در لابلای امواج آن نیز گاهی چند کلمه هم از مقولات دیگری که مفید است بخش میکنند. همین وسیله هم از طرف سوداگران، چه مطبوعات و چه سینما و چه بنگاههای تجاری و سوداگری برای «اعلان» مورد استفاده قرار میگیرد و حضرات از طریق آن، متاع خود را برای «فروش بیشتر» اعلان میکنند.

۳ - سینما:

بسیاری از اخلاقیون و هواخواهان جدی «امر بمعروف» و «نهی از منکر» چه مسلمان و چه غیر مسلمان در ایران خیال میکنند، فیلمهای سینمایی خلاف عفت عمومی که در سینماها نمایش داده میشود، و داد و فریادشان بلند است که چرا جلوگیری نمیشود فقط مخصوص ایران ساخته شده است و علیرغم طرفداران اخلاق و فضائل مربوط باصول آن، نمایش داده میشود. در صورتی که قضیه مبتلا به تمام کشورها، بویژه کشورهای آزاد است که رژیم دمگراسی دارند، و این جور شکوه‌ها و ناله‌ها بر مزار «عفت عمومی» و «عصمت و احتشام اجتماعی» و زاری و نوبه آمرین بمعروف و ناهیمان از منکر، در کشورهای مزبور عمومیت دارد!

درواقع صنعت «سینما توگراف» در دنیای متمدن و نیمه متمدن که این صنعت با آنجاها نیز نفوذ کرده است، مثل سایر صنایع و روش صاحبان آنها، محصول بیرون میدهد و محصول بیشتر برای فروش بیشتر» اساس برنامه کار آنهاست و برای فروش بیشتر و نتیجه‌ی غائی آن که: «در آوردن پول بیشتر» است، از تمام وسائل و اسباب که ممکن است جلب توجه خریداران نماید و هوس آنها را برانگیزاند استفاده میکنند. کسانی که جز عمشترین دائمی تالارهای سینماها میباشند بخوبی میدانند این اسباب و وسائل جالب توجه و هوس انگیز چه جور چیزهایی است. چیزی هست تفاوت این محصول بیشتر برای فروش بیشتر و نتیجتاً تحصیل پول بیشتر مثلاً فرساً «بیسکویت» یا «آدامس» و «ماهی ساردین» نیست که هر گاه احیاناً افراط در مصرف آنها شود اختلالی در معده بوجود آورد، بلکه این محصول با وسائل جالب توجه و هوس انگیز اختلال در مغز و دماغ و مشاعر و احساسات و عواطف مشتریان، بخصوص جوانان و خردسالان بوجود می‌آورد و چون بوجود آورد، مصیبت‌زا میشود!

راست است «صنعت سینما توگراف» از جمله پدیده‌های شگرف علمی و فنی دنیای جدید میباشد، ولی غالباً فراموش میکنیم که علم و فن ضرورتاً برای خیر و سعادت بشر نمیشود، یعنی خودش همینقدر که وجود پیدا کرد جالب خیر و سعادت نخواهد بود بلکه چگونگی بکار بردن و استفاده از آنهاست که آن را با اسباب خیر و سعادت مینماید و یا وسیله نکبت و آذبار و تیره بختی انسان!!

صفحه ۳۹



بعقیده من افکار و آراء یعنی اندیشه های مولود از عقول سالم و دماغهای بزرگ هم تابع همین قاعده است ، چنانچه خوبیکار برده شود ، اسباب رفاه و آسایش و سعادت است و هرگاه مورد سوء استفاده و سوء تفسیر و تعبیر قرار بگیرد اسباب بدبختی میشود .
صنعت سینما توکراف هم چنین است ، در آغاز بمنظور اولا تعلیمات اخلاقی از راه چشم و ثانیاً تفریح و سرگرمی و راحتی اعصاب از خستگیهای ملالت بارزندگی روزانه و رنجهای آن بیبازار آمد ، اما اینقدر که اثرات نافذ آن در عقول و نفوس و عواطف مردم درگ شد ، براه تجارت و سوداگری افتاد !!

۴ - اعلانات :

اعلانات نقش هر سه را بازی میکنند و از وجود هر سه عامل استفاده می نمایند ، و برنده ترین و نافذ ترین حربه و وسیله برای : « فروش بیشتر و تحصیل پول بیشتر » است . در تمام اعلانات تجاری و اقتصادی اشخاص مطلع و کتاب خوان همه جا قیافه « آدم اسمیت » فیلسوف و اقتصاد دان تیمه دوم قرن نوزدهم را با سیمای متفکرو اندیشناک اومی بینند . او که فلسفه « نفعی » یا « سود شخصی » یا « تجارت آزاد » را وضع کرد ، بطن غالب مقصودش توزیع ثروت و سرمایه در یک دایره وسیع برای بهره مندی عموم و بالنتیجه خوشبختی و شادکامی مردم آزاد بود ، مقارن همان زمان جناب داروین پیدا شد . این فیلسوف طبیعی دان که در اصل و منشأ « انواع » تحقیقات کرده بود ، باین نتیجه رسیده بود که نوع اصلی و یا انسب ، قابلیت بقا دارد . فی الحقیقه موافق « قانون جنگل » نظریه مزبور درست است ، اما انسان متمدن غیر از جنگلهاست و نتیجه مصیبت باری که این نظریه و بخلاف مقصود واضع آن ، بوجود آورد این بود که کسانی که دنبال نفع و یا سود شخصی بودند ، نظریه داروین را تطبیق با مقاصد سود جویانه خود کردند ، آنوقت هر کس که از بیرحمی آنها در بازرگانی و رشکست گردید ، او را « انسب برای بقا » ندانسته و سلیقه قابلیت زیست و زندگی نداشت و سپس برای آنکه « قابلیت بقا » در اقتصاد و تجارت پیدا شود ، کمپانیهای بزرگ درست کردند ، کمپانیها بنوبه باهم اتحاد کرده « تر است » بوجود آوردند ، و باز همین برنامه و هدف موجب گردید که مردم را بیشتر جلب کنند و بیشتر پول در آورند و به وسیله « اعلان » و تبلیغ بفعالیت پرداختند بطوریکه امروز « اعلان » از لحاظ امور تجاری و اقتصادی از ارکان عمده و مهم تجارت شده است ، و هیچ تجارتخانه و بنگاه معتبر اقتصادی نمیتواند بی نیاز از وجود « اعلان » باشد . اعلان تجاری و اقتصادی در روزنامهها و مجلات و در رادیو و تلویزیون و بر نامه های سینما ، دائر روی افکار ، تخیلات ، احساسات و هوسهای عامه مردم ، بطور کوبنده حکومت می کند و نقش و نگارهای فریبنده آن دائم مقدار زیادی از درآمدهای مردم را در راه اشیاء غیر ضروری زندگی منتقل بخزانة فروشندگان اصلی و تولید کنندگان آن اشیاء میکند ، این عامل ذینفوذ هم در زندگی اجتماعی مارخنه کرده بطوریکه امروز یک دلال اعلان با کمال بی سوادی از فاضلترین و دانشمندترین افراد مملکت توانگرتر و لاجرم مرفه تر زندگی میکند ، و بریش هر چه فاضل و دانشمند و آمر بمعروف و ناهی از منکر است می خندد !

نتیجه :

در نتیجه باید گفت که این عوامل فوایدی هم داشته و دارد ، بعبارت دیگر هنوز سایه روشنی از آن هدفهای مقدسی و اصولی که موجب پدید آمدن مثلا روزنامه یارادیو یا سینما گردیده است ، بر سطح وضع موجود آنها دیده میشود ، ولی از بخت بد ، حمله و هجوم « سود جوئی » در بازار ادب و دانش چنان پرفوت است که بسی مایه و نیرو لازم است تا مگر تعادلسی برقرار سازد و نباید اشتباه کرد که این امر ، موضوعی است که کشورهای متمدن و مترقی که کارهای بزرگ و مفید آنها مورد اقتباس و تقلید ماست ، مبتلا بان میباشد و موجب یک بحران فکری برای متفکران و خردمندان کشورهای مزبور شده است که آیا بچه ترتیب و چگونه میتوان از سقوط و حشتناک اخلاقی و نتایج وخیم آن جلوگیری کرد و عوامل مزبور را در راه رشد و کمال بلوغ ملتها بکار برد ؟ و خلاصه از اینجور عوامل « آدم » ساخت ونه فاتل و جنگجو و بیرحم و سودجو !! ●●



و با این صحنه ها است که افکار را « تهذیب » می کنند !

تکامل و ضاع هند

در قرن نوزدهم



از: آندره فیلیپ

انقلاب صنعتی در بریتانیا نتیجه نهائی نیروهای در حال حرکت بود که از ۵۰۰ سال پیش در کار بودند. قبلا دیدیم که پیدایش و باز شدن بازارها مسوق بتحولات کشاورزی و نوشدن وسائل حمل و نقل و بالاخره پس از اختراعات در جهان صنعت بود .

ساختمان (ستروکتور) هزار ساله هند

در هند تکامل و تغییر اوضاع کاملا متفاوت از انگلستان بوده است. در موقع رسیدن انگلیسها به هند جامعه دهکده ای وجود داشت که قوانین و رسوم و عادات خاص بر آن حکومت میکرد (و اساس و پایه زندگی عمومی را تشکیل میداد). حمله و هجومها می آمدند و می رفتند ، اما اینها اهمیت نداشت . دهقانان باج و خراج معمولی را بر وساء وقت تادیه میکردند ، رو بنای سیاسی گذرنده هر چه بود و هر چه تازه ها بر روی گذشته و کهنه اضافه میشد ، آنها زندگی معمولی خود را ادامه میدادند . در دهکده می بایست هر کس بتواند احتیاجات خود را ارضا کند و باتکیه بخودش زندگی را اداره کند . فقدان حمل و نقل موجب شده بود که مبادلات حتی در بین دهکده های مجاور خیلی کم باشد ، این هم بنوبه خود وجود یک دستگاه اداری مرکزی را غیر ممکن می ساخت .

بعض از دهقانان اجاره دار و بعض مالک بودند ، آنها زمینهای

بقطعات کوچک را مطابق رسوم و روشهای قدیم قرون وسطائی زراعت می کردند که بزبان انگلیسی آنها را Open Field می نامند .

واحد : دهکده .

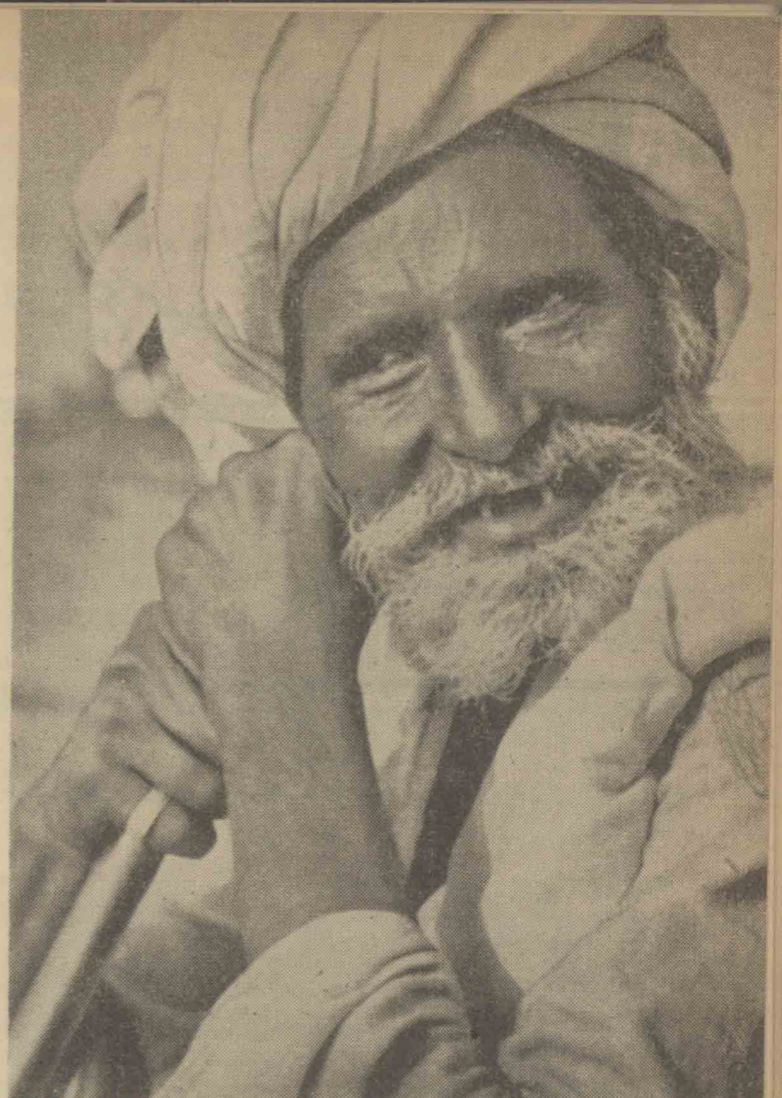
هر دهکده دارای عده ای کارمند و پیشه ور بود. پاتل در حقیقت رئیس (کدخدای) دهکده بود ، او بطور موروثی انجام وظیفه میکرد ، تقریباً شبیه داتو Datou در فیلیپین بود ، او مسئول تادیه مالیات و حفظ نظم بود ، مزد او باین ترتیب تادیه میشد که زمین او را تمام دهقانان دهکده بنوبت برای او می کاشتند .

انواع دیگر کارمندان نیز وجود داشت : پلیس وجود داشت که دست راست پاتل (کدخدا یا رئیس دهکده) حساب میشد ، پیام آور یا پستچی و همچنین پیشه وران وجود داشتند : نجار ، آهنگر . ظروف سفالی ساز ، سلمانی . جراح ، غسال ، جواهر ساز ، دکاندار و فقیر . در دهکده های قدری بزرگتر و یا برای گروهی از دهکده های نزدیک نسا جانی وجود داشتند ، هر خانواده دهکده نخریسی میکرد ، اما نساچی در یک سطح کمی بالاتر انجام میگرفت .

در دهکده های بزرگتر صراف یا رباخوار نیز وجود داشت و همچنین



اس
آ
مش
بکه
۲۶
خر
ناط
سال
آود
امر
مدا
وی



اسامه مشرک بکه ۲۶ خنر ناظ سال آور امر هدای وی

تکامل اوضاع هند

انگلستان برای پارچه‌های پنبه‌ای که از هند می‌آمد تعرفه کم‌رکی برقرار ساخت و استعمال متقال‌های هندی را قدغن کرد با استثنای آنهایی که پس از تکمیل شدن در انگلستان به قاره اروپا صادر می‌شد.

واردات کالا های انگلستان به هند

همین واردات فعل و انفعال اجتماعی زیر را توضیح می‌دهد (و علت اساسی آن تلقی می‌شود -) : واردات پارچه‌های پنبه‌ای انگلستان و بعدها استقرار صنعت نساجی مستقل در هند موجب گردید که جمعیت پیشه‌وران هند را جابجا شدند و بزمین‌وزراعت رو آوردند نسبت جمعیت کشاورزی هند را بالا بردند.

تحول

اما در عین حال دیگر دهکده‌ها بآن اندازه‌ها جدا نماند ، تماس و ارتباط هائی برقرار شد ، کوره راه‌ها و گاهی جاده و راه آهن بوجود آمد تا بعضی از شهرهای داخلی و مراکز تولیدکننده پنبه‌ها را با بمبئی و کلکته مربوط سازند ، هدف این اقدام اصولاً تشویق واردات و صادرات بود . بنا بر این ساختمان دهکده‌ها شروع به قبول تحولاتی می‌کردند و قطعی پول جانشین قطعی غلات می‌گردید .

گاو آهن‌های قدیمی کم کم از بین می‌رفتند و جای آنها را گاو آهن‌های نوینی می‌گرفت که در دهکده‌های بزرگ و یادشیرهای کوچک در چارچوب ناحیه‌ای ساخته می‌شدند . با زشدن بازارها موجب ترقی زراعت پنبه‌شده بود و بطور کلی زراعت صادراتی رونقی بدست آورده بود .

دردهات ضرورت داشتن پول خسی می‌شد تا بتوان مالیات‌ها و اجاره‌ها را پرداخت . برای تهیه پول لازم بود قسمتی از محصول زراعتی فروخته شود که پس از تصفیه حساب برای امکان ادامه زندگی یعنی تهیه مخارج همان محصول فروخته شده را بقیمتی بالاتر دوباره از صراف خواربار خرید .

اساس زراعت پیوسته بر مبنای اقدامات خانوادگی بود ، اما متدرجا تملکات بزرگ بوجود می‌آمد ، مالک زمینش را بیک رشته از قطعات کوچک تقسیم می‌کرد که بوسیله اجاره‌داران سهیم در محصول اداره شوند . زراعت‌های بزرگ فقط پس از ۱۸۸۰ پیدا شد و مزارع بزرگ (پلانتاسیون) چای و قهوه بوجود آمد که عملاً در نواحی کوهستانی واقع بودند .

در این مواقع شروع ازدیاد جمعیت موجب می‌شود که قطعات کوچک زمین به تقسیمات فرعی بیشتری نیز از نو تقسیم شود . اغلب پیشه‌وران قدیم در دهکده‌ها باقی میمانند ، جای مصنوعات قدیمی آنها را پارچه‌های پنبه‌ای می‌گیرد که از شهر وارد می‌شود ، اما آنها در دهکده باقی میمانند و پاداش عادی قدیمی آنها رو بکاهش می‌رود . بیشتر از پیش با آنها بر حسب مقاطعه مزد پرداخته می‌شود . نه اینکه مانند سابق پاداش سالیانه پرداخت کرد ، و این مزد یا پاداش بزحمت اجازه ادامه زندگی عادی را بآنها میدهد .

تبدیل شدن پیشه‌وران به دهقان

بنا بر این با آنها قطعه زمین خیلی کوچکی داده می‌شود که خود آنها زراعت کنند و یا حتی برای آنها در قطعات زمین دیگر قائل می‌شوند و باین ترتیب سیستم تملک رفته رفته بغرنج‌تر می‌گردد : باین ترتیب در یک زمین واحد حقوقی برای چهار یا پنج وحتى شش خانواده قائل می‌شوند که این حقوق در روزی زمین واحد برهم دیگر جمع می‌گردند و همه آنها حقی بمحصول جزئی آن قطعه کوچک پیدا میکنند .

در این دوران نخب‌ریسی دستی که زمانی در تمام خانواده های دهکده معمول بود و اشتغال عمده زنان را تشکیل میداد ، خیلی کم می‌شود . در آستانه جنگ جهانی اول هنوز سه میلیون نفر پیشه‌ور که با دست نخب‌ریسی میکنند وجود

تکامل اوضاع هند

دارند و ۶ میلیون نفر نساج ، در حالیکه بازار شروع بوسعت پیدا کردن میکند ، آهنگر و نجار و آنهاییکه ظروف سفالی می‌سازند معدوم میشوند ، آنها هم یا تبدیل به دهقان می‌گردند و یا عازم شهر میشوند .

تحول رژیم مالکیت

در عین حال رژیم تملک بطور محسوس و خیم می‌شود ، تقریباً بهمان علو و موجبات که در اندونزی نیز تغییر مشابه بوجود آمده بود . حکومت مرکزی هند همواره قسمتی از مالیات را از عین محصول زمین مطالبه می‌کرد . است که در بعضی جاها عادت معمولی ۳۳ درصد تا ۵۰ درصد برای این منظور تثبیت شده بود ، اما این موضوع با وضوح روشن شده بود که آیا این ۳۳ تا ۵۰ درصد بعنوان اجاره ثابت استفاده از زمین‌هاییکه از لحاظ تئوری تملک عمومی تلقی می‌شد پرداخته می‌شود یا بعنوان مالیات زمین از طرف کشاورزان مالک .

این مسئله یقین است که از قرن ۱۷ به بعد در بنگال صاحبان تیول بزرگ شبیه صاحبان تیول (فومیه ژنرال) رژیم قدیم فرانسه پیدا شدند ، وظیفه آنها این بود که مالیات زمین‌ها را دریافت کنند و معمولاً آنها ده درصد از آنرا بعنوان پاداش خود برداشت می‌کردند .

بعد ها عده این صاحبان تیول مضاعف و زیاد می‌شود . متدرجاً وصول کردن مالیات‌های زمین به مزایده گذارده می‌شود و یا با اصطلاح تولید مالیاتی بشکل حراج فروخته می‌گردد ، صاحبان تیول بدولت پیشنهاد می‌دهند و هر کس که به حکومت مرکزی مبلغ بیشتری را میدهد ، مزارع مالیاتی را بدست می‌آورد و اکتفا بان میکنند هر چه بیشتر می‌تواند از رعیت و دهقان بدست آورد ، اما متدرجاً این نوع حراج رفته رفته خیلی کمتر می‌شود و تیول‌داری از بین می‌گردد . (و اساس مالکیت بزرگ به این ترتیب گذارده می‌شود - م)

وقتی که انگلیس‌ها می‌رسند باین تیول داران بزرگ مواجه می‌شوند که از روی اشتباه آنها را بمنزله ملاکین بزرگ انگلستان می‌گیرند ، آنها نمی‌فهمند که این آقایان مأمورین وصول مالیات هستند ، و وظیفه آنها تأدیه وجوه قبلی به خزانه دولتی و وصول مالیات بحساب دولت است ، انگلیسها آنها را بعنوان ملاکین واقعی تصور میکنند و آنگونه قوانین بریتانیائی را که روابط مالک را با اجاره دار تعیین می‌کنند درباره املاک تطبیق می‌دهند .

اما آنچه اوضاع را وخیمتر کرد این بود که آنها آزادی قرارداد هارا استقرار بخشیدند ، آنها این اصل را وضع و برقرار ساختند که مالک میتواند هر آنچه می‌خواهد از اجاره دار خود بخواهد و بگیرد مشروط بر اینکه این اخذ اجاره دلخواه بر اساس قراردادی باشد که بین آنها منعقد شود ، مبلغی که مالک می‌تواند از طرف قرار داد بگیرد مطابق آنچه‌ی خواهد بود که بین طرفین توافق درباره آن بعمل آمده است .

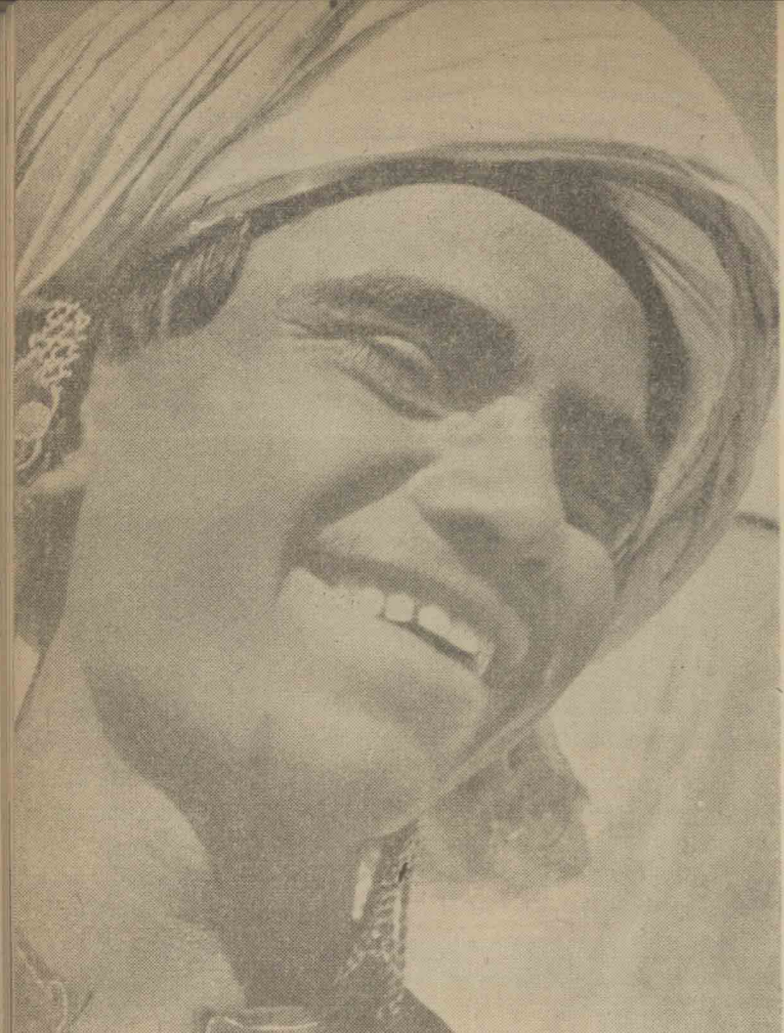
تا آنوقت در هند مانند اغلب کشورهای شرقی قوانین حقوقی درهم و برهمی وجود داشت که تقریباً غیر قابل فهم بود ، اما این نوع حقوق (فردی و اجتماعی) بوسیله عادات محلی متفاوت محدود شده بود ، انگلیس‌ها بمناسبت عدم شناسائی و معرفت باین رسوم و آداب آنها را بکلی ندیده می‌گیرند .

باین ترتیب یک رژیم مالکیت نوینی در آن زمان استقرار یافت که تا زمان استقلال هند دوام پیدا کرد و علی‌رغم مساعی عظیمی که برای اصلاح وضع زمین و کشاورزی بعمل آمده هنوز آثار محسوسی از آن باقی است .

سه رژیم مالکیت زمین

در هند سه نوع رژیم مالکیت وجود دارد :

اولاً رژیم « زمین دار » . این رژیم از بنگال شروع شده و در مجموعه شمالی هند رواج و عمومیت یافته یعنی در آن نواحی که از همه جا حاصلخیزتر



است ، در این رژیم مالک حق دارد هر آنچه را که می‌خواهد از رعیت که « اجاره دار » تلقی می‌شود اخذ کند ،

با العکس در جنوب شبه جزیره دکن سیستم ریوتواری Ryotevari غلبه دارد . در اینجا ریوت یعنی کشاورز کوچک بفرض مالک است ، اما او در تحت یک سلسله قوانین و مقررات مربوط به دهکده قرار دارد که سنگینی پرداخت برای پاتل (رئیس یا کدخدای دهکده) و پیشه‌وران را با و تحمیل می‌کنند ، اما در اینجا خود کشاورز مسئول تأدیه مالیات است .

بالاخره در مرکز یک سیستم مالکیت وجود دارد که کمتر از آن دو رواج دارد ، این رژیم Mahalwari محل‌واری است .

این سیستم مالکیت خیلی شبیه رژیم مالکیت قدیم روسیه موسوم به میراست باین معنی که مجموعه خود دهکده مسئول تأدیه مالیات بطور مشترک و با مسئولیت مشترک است که آنها برای خود اشکال مختلفی دارد .

گاهی این مسئول پانشیایات است که نوعی از شورای محلی شبیه شورای شهرداری است این پانشیایات تا زمان استقلال انتخابی نبودند ، بلکه از مجموعه خانواده‌هاییکه بطور موروثی در دهکده نفوذ داشتند ترکیب شده بودند ، و زمان دیگر این پانشیایات یک کاست بالائی بود که در دهکده تسلط داشت و گاهی بزرگ و یا گروه خانواده‌های متنفذ بودند . بنا بر این محل‌واری عبارت از جامعه دهکده است در صورتیکه زمین‌دار مالک بزرگ زمین است که اجاره دارانی و یار عیالی و یا مقاطعه‌کاران سهیم در محصول را در زیر فرمان خود دارد .

مقروض شدن و یا مقروض کردن رعایا

یک مسئله دیگر پیش آمد که رفته رفته وخیم‌تر و بدتر شد یعنی مقروض گردیدن دهقانان . یک بازرسی که در سال ۱۹۳۰ بعمل آمد و تمام هند بریطانیای کبیر آن زمان را در بر داشت (هند با ضافه پاکستان در حالیکه شاهزاده نشین‌هایی که به مهاراجدها تعلق داشت در نظر گرفته نشده)

فروش دهقانان را بمبلغ ۹۰۰ کرور روپیه تعیین کرده است (هر کرور ده (!) میلیون روپیه) در ۱۹۴۸ این عدد به ۱۲۰۰ کرور بالغ شده است.

درحقیقت دهقان هندی از پدید آمدن پسرقرضه‌ای را بارش میبرد که دائماً در تزیید است، این قرض معمولاً از صراف رباخواری ناشی است که این قرضه را نه برای بهبود بخشیدن بوضع تولید بلکه بالعکس برای جبران مخارج مصرفی داده است.

اگر در یک سال محصول بد باشد و اجازه ادامه زندگی به خانواده دهقان ندهد ناچار باید از صراف ربا خوار قرض کند مخصوصاً وقتی یک عروسی و یا عزا در کار است، مطابق رسم باید دعوتی از اهالی ده بعمل آورد، برای اینکه دو تا سه روز جشن بپاسازند قرض می‌کنند و خود را خانه خراب خراب می‌سازند. این وضع ناشی از یک تعهد اخلاقی مطلق است، کسی که از این گونه تعهدات سر باز زند باو بانظر خوب نگاه نمیکنند و نسبت باو بدبین می‌شوند، باین مناسبات مقروض می‌شوند و مبالغ گزافی فرع های سنگین می‌پردازند.

عموماً نتیجه این میشود که در سرخرمن فروش محصول صرف این می‌شود که فرع پول را بپردازند و مقداری از اصل پول ربا خوار را نیز تادیه کنند. پس از این چون معمولاً وجهی برای مخارج زندگی سالیانه خانواده باقی نماند از رباخوار مجدداً قرض میگیرند.

طبیعتاً و قتیکه لازم است محصول را برای پرداخت به صراف رباخوار فروخت از همه ساده‌تر اینست که پس از آنکه مالک سهم خود را برداشت کرد و مالیات دولت نیز پرداخت شد، بطور سهل و ساده تمام باقیمانده محصول را به رباخوار تسلیم کرد که بطور خودبخود تنها خریدار گردیده و قیمت را نیز تعیین میکند.

باین ترتیب دهقان در معرض استثمار مضاعف قرار میگیرد. از طرفی بمناسبت مقدار فرع خیلی سنگین و از طرف دیگر بمناسبت این واقعیت که رباخوار بطور انحصاری خریدار محصول دهقان است، آنهم بقیمتی که خودش بخصوص خیلی ارزان و نازل تعیین میکند.

در این مورد نیز وضعیت در جریان قرن فوزه و خیم ترشد. صراف رباخوار در هند همواره وجود داشته، اما پیش از رسیدن انگلیس ها آنها بوسیله رسوم و عادات و بوسیله جامعه دهکده محدود و ممیزی می‌شده‌اند. به تحلیل رفتن و از هم پاشیدن اصول حاکمه به دهکده سابق بصرافان رباخوار اجازه داد که مبالغ فرع و تمزیز را بالا ببرند و این بالا بردن بهمان اندازه بود که داد گاههای انگلیسی قوانین غربی آزادی قراردادها (بین الاثنین) را در آنجا رواج داده و تطبیق می‌کردند.

در سابق فرع و تمزیز سالیانه محدود به ۵۰ در صد در سال برای پول نقد و صدور صد برای غلات بود. اما بنام آزادی قرارداد های بین الاثنین داد گاههای انگلیسی فرع و تمزیز راه‌چنه بود تصویب میکردند مثلاً فرع ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد را که تدریجاً قاعده عمومی گردید. باید اعتراف کرد که خطر مذکور خیلی بزرگ و سنگین است و عده صرافان رباخوار که تقریباً ۳۰۰۰۰۰۰ است خودشان پول را از بانک ها و یا از افراد خیلی متمول قرض می‌کنند.

اغلب پیش می‌آید که دهقان یا بمناسبت قادر نبودن و یا احیاناً فراموشی در موعد معین قرض خود را تادیه نمیکند، در اینصورت صراف رباخوار زمین دهقان را بگرو میگیرد و بعد آنرا به تصرف درمی‌آورد و مالک زمین گردیده و دهقان را وامی‌دارد که زمین را برای او زراعت کند.

در حقیقت صراف رباخوار با سانی قابل‌جان‌نشین شدن نیست و مادامی که نتوان یک سیستم اعتبارات کشاورزی بوجود آورد وجود او ضروری خواهد بود، و در جریان قرن نوزده صرافی بمنزله تنها واحد صرفه جوئی در صحرای لم یزرع بی فکر، عمومی و عدم پیش بینی بود.

بنازادان حوضه ریاب
برافروخت آتش سرانجام کار

بیدر اندر افکنند و کجا سرخوار



وز آنجا یک در زمان بارت
بدان تابلت که آید بدت
بر آمد همانگاه کرد سپاه
که آمد سوسی قبه جمشید شاه
بره بر بهر امیته رسید
جو عمر امیته مرا و را بدید

صفحه ای از کتاب خاوان نامه

تنها عیب کار در این بود که مالک و یا صراف رباخوار در حالیکه مبالغ هنگفتی از دهقانها بیرون میکشیدند، آن را در تولید کشاورزی سرمایه گذاری نمیکردند، بلکه سعی میکردند زمین بخرند، و این نوع تقاضاها قیمت زمین را بالا برد.

این موجب می‌شود که زمین باندازه ای گران گردد که هیچگونه روش زراعتی نتواند بالاخره نزدیک بصرفه باشد، قیمت زمین ارزش‌ها را بطور سرسام آور بالا می‌برد.

مالک ها و صرافان رباخوار زمین هارامی خریدند و «اجاره داران» را که کشاورزان کوچک سابق بودند نگاه می‌داشتند و از آنها حداکثر سوء استفاده یا استثمار را می‌کردند.

در جریان قرن نوزده ترقی و تعالی تنها نصیب کشاورزی و آنهم در بعضی از نواحی شمال گردید. مخصوصاً در ایالت بیهار آنجائی که مزارع بزرگ (پلانتاسیون) نیشکر بوسیله بریطانیائیا بوجود آمد.

تولید بزرگ در اینجا با وسائل مکانیزه بعمل می‌آمد و همچنین بازاری بوسیله خریدهای دولتی و یا کارخانجات که قیمت شان ثابت بود تشکیل یافت. همینطور در زمان استقلال ترقیاتی در زراعت ینبه بعمل آمد که یک بازار منظم از بزرگت اقدامات کارخانه بوجود آمد، زیرا آنها متفقاً با دهقانان معامله می‌کردند و در نتیجه مالک و صراف رباخوار را بعنوان واسطه حذف می‌کردند. باین ترتیب سرمایه‌داری بعنوان یک عنصر مرفقی بنظر می‌رسد که دهقانان را از سیستم مبتنی بر اصول ملوک الطوائفی رباخواری آزاد و رها می‌سازد اما اینها استثناهای کوچکی در خاتمه قرن نوزده بود.

وضعیت در آخر قرن نوزده

بالاخره وضع از قرار زیر بود: پیشه وران بطرف زمین (زراعت) برمی‌گشتند، زیرا در مقابل رقابت صنعت نوین نتوانستند مقاومت کنند، آنها در جامعه دهکده‌ها پذیرفته شدند بدین معنی که در بعضی از زمینها که همه مردم آنها را می‌کاشتند در جنب حقوق سایرین سهمی برای اینها قائل گردیدند و یا حقوقی در قطعات زمین برای آنها تعیین شد، باین ترتیب قدرت مالکین زمین دار تقویت می‌گردید و با رباخواری نیز نشوونما می‌کرد، تمام اینها منجر به این نتیجه گردید که علی‌رغم شروع شدن رشد صنعتی، هند در سال ۱۹۰۰ فقیرتر از سال ۱۸۵۰ شد.

یک اقتصاد دان انگلیسی موسوم به (دینگک بای Dingby) سعی کرده است که عایدی سرانه هر فرد را در هر روز حساب کند. او این عایدی را برای سال ۱۸۵۰ مقدار ۲ پنی و در ۱۸۸۰ یک و برای ۱۹۲۰ سه چهارم پنی حساب کرده. (۱۲ پنی یک شیلینگ و ۲۰ شیلینگ یک لیره است پنی جمع پنی است).

مطالعاتی از این نوع کار سختی است، مقایسه مفاهیمی که بر حسب نواحی مختلف و از منته متفاوت بطور محسوس تغییر می‌کنند، اما آنچه یقین بنظر میرسد اینست که در جریان قرن ۱۹ و تا سال ۱۹۴۵ تولید زراعتی کمی افزایش یافته در حالی که زراعت مواد غذایی تنزل پیدا کرده، زیرا در سال ۱۸۸۳ هفتاد و چهار میلیون تن بوده و در سال ۱۹۴۵ به ۶۹ میلیون تنزل یافته، اما زراعت تجارتی از نوع پسته و پنبه و قند و چای از دیار پیدا کرده و تقریباً در زمان مذکور مضاعف شده است.

قیمت تولیدات زراعت تجارتی در مدت نیم قرن از یک پنجم تولید کل زراعتی به نصف آن افزایش یافته.

اگر تمام دوره ۴۱-۱۹۰۱ را در نظر بگیریم معلوم می‌شود که مجموع تولیدات زراعتی در این دوره ۲ درصد اضافه شده، اما جمعیت در حدود ۱۶ درصد ازدیاد پیدا کرده است.

معنی این اعداد اینست که تولید برای فرد فرد و یا سرانه کم شده و این کسر در حدود ۱۵ درصد است و تولید مواد غذایی برای تغذیه مستقیم جمعیت در حدود ۳۲ درصد کم شده است. این رژیم ملوک الطوائفی مالکیت زمین است که مواعنی در مقابل ترقی فنی بوجود می‌آورد. ●●●

محمد بن حسام و خاوران نامه او

مذهب تشیع در ایران سابقه‌ای کهن دارد. اصولاً ایرانیان بمناسبت داشتن رژیم سلطنتی و خو کردن سلطنت و فرمانروایی ارثی، مذهب تشیع را که در آن فرمانروایان دین بر حسب وصیت فرمانروای گذشته از میان فرزندان وی به ارث بر گزیده می‌شدند بیشتر ملازم طبع خود یافتند و با موازین سیاسی که در کشورشان جریان داشت موافقت می‌یافتند.

از سوی دیگر امام چهارم از جانب مادر نسب به‌شاه ایران (یزدگرد سوم) می‌رسانید و نواده دختری وی بود و ازین روی همواره در طی تاریخ ایران مرکز تشیع و پناهگاه علویان بوده است.

بسیاری از شهرهای ایران و از جمله قم و کاشان و ری از شهرهای شیعه‌نشین به شمار می‌رفتند و در قرن پنجم و ششم گوینده‌ای بنام شرف‌الدین بدرالشمس افروزی رازی، از فرزندان ری و ساکنان این دیار در شعرهای خویش به صراحت از مذهب شیعه اثنی‌عشری دفاع می‌کند و در مکتب افتخار آمیز شهیدان کربلا مرثیه می‌سراید.

سادات طالبی در همان دوران مدتها بساط اجازت و فرمانروایی گسترده آل بویه که روزی خلیفه بغداد اورا مانند انگشتری در دست خویش داشتند و مخارج دستگاه خلافت را می‌پرداختند و کم و زیاد می‌کردند شیعه‌یویند. ازین روی مبانی مذهب شیعه اثنی‌عشری نیز در ایران قوام یافت و بزرگان علمای این مذهب و کسانی که فقه شیعه را بنیان گذاری کرده‌اند همه از طوس و ری برخاسته‌اند.

امامزادان تشیع و دانشمندان ایشان علاوه بر کوششی که در راه احیای این مذهب و استحکام بنای آن می‌نمودند، برای متوجه ساختن ذهن ساده مردم کوچه و بازار - که کمتر وارد مباحث علمی و بحث‌الم و لاسلم قبیله‌ای و اصولیان و متکلمان بودند - معرکه‌گیری و هنگامه‌آرایی و مناقب خوانی و بر شمردن فضیلت‌های افراد خاندان رسول اکرم را رواج دادند و همان قوامی رازی که ازونام بردیم، یکی از هنگامه‌آراییان و مناقب‌خوانان روزگار خویش بوده است.

رفته رفته برای برانگیختن حس اعجاب و تحسین مردم ساده دل و کاشتن تخم محبت اهل بیت رسول در دل ایشان داستانهایی که قهرمان اصلی آن افراد خاندان رسالت و خاصه شاه مردان و امیر مؤمنان بودند ساخته شد.

اینگونه داستانها، که میتوان آنها را «داستانهای حماسی دینی» نامید نخست در زبان عربی و سپس در زبان پارسی پدید آمد. به عبارت دیگر، اصل داستانها از عربی ترجمه شد و در فارسی آراسته و بی‌ارسته گشت و شاعران و بزرگان بسیار بدان داده شد و کیفیت و کمیت آن افزایش یافت و احیاناً شاعری نیز بافتنای اعتقاد سافی خویش و به نیت خدمتی به خاندان رسالت و ترویج مذهب شیعه آنها را به نظم آورد.

نوعی از اینگونه داستانهای مشهور، خاورنامه و داستان عظیم موزحمزه



سه روز سه شب تمیزین جنگ بود
زمین زیر پویندگان تنگ بود
منه خسته و بسته پر خاک و خون
ز نم بازگشتند خوار و زبون
سرا از اسیر اپای تن خسته بود
سمه دست بر قبضه شان بسته بود
جز زبان آب دیدند روی
شد از دست چنگال مردان تنگ
فرو ماند و سیر آمد از کارزار
ابوالمجن و مالک و دیگران
بمیرزند بر دستشان نم بود
سعی خوانند بر هر کس آسود
سیوم روز بازوی مردان ز کار
علی بازگشت و سپاه کران
سپهبد بفرمود تا آب گرم
برمان نماند از آن سپه‌داران

صفحه دیگری از خاوران نامه

را بردسته بیل نوشتی، و بعضی اورا ولی حق شمرده اند، و در منقبت گوئی در عهد خود نظیر نداشت، و قصاید فرا دارد...
دولتشاه، درین باب که ابن حسام «خاوران نامه» یا به اصطلاح عام «خاورنامه» را به نظم آورده باشد، سخنی نمی‌گوید. اما این مطلب، در منظومه خاوران نامه تصریح شده است. «نخستین ابیات خاوران نامه چنین است:

نخستین بر این نامه دلکشای سخن نقش بستم به نام خدای
خداوند هوش و خداوند جان خداوند بخشنده مهربان
و شاعر در مقدمه‌ای که بر کتاب خویش افزوده اعتقاد صریح خود را
به ائمه اثنی‌عشر و دوستداری چهارده معصوم درین دو بیت بیان کرده است:
الهی! به اعزاز آن پنج تن که هستند فخر زمین و زمین
به حق تو، ای داور آب و خاک بدان چارده نام معصوم پاک...
تاریخ ختم منظومه ۸۳۰ هجری قمری است و نام کتاب و مأخذ آن
در دو بیت ذیل آمده:

چو بر سال هشتصد بیفزودی شد این نامه تازیان پارسی

مر این نامه را «خاوران نامه» نام

نهام بدانکه که کردم تمام (حماسه سرایی - ص ۳۷۸-۳۷۷)

ابن حسام بسال ۸۷۵ ه. ق. در گذشته و خود در باب قناعت خویش گوید: به یک قرص جو تاشب از بامگاه قناعت نمانم چو خورشید و ماه شکم چون به یک نان توان کرد سیر

مکش منت سفره اردشیر معتقدان راستین مذهب شیعه داستانهای حماسی دینی را با رغبتی خاص میخواندند، چه از یک سو در آن تصور ثواب آخرت و نزدیکی با خاندان رسول اکرم (ص) می‌کردند و از سوی دیگر حوادث دلپذیر اینگونه داستانها در روزگاری که از سینما و تئاتر و رادیو و تلویزیون اثری نبود، مونس ساعت‌های بیداری شبانه‌های و روزهای فراغت ایشان بود.

تصاویر پشت جلد این صفحات، از یک نسخه خطی نفیس و ممتاز «خاوران نامه» که اصل آن در موزه هنرهای زیبای ری است برداشته شده و با رنگهای اصلی بطبع رسیده است.

* - آنچه در «» گذاشته شده است، قسمتی از حدیث یا آیه قرآن است. ●●